

۹۹

Postfach 750179  
81331 München  
DEUTSCHLAND

خزان سعدآباد

kaweh

Kaweh



## در این شماره

۲	دکتر محمدعلی نجفی	ناسوت: مار - لاهوت: مار
۸	مهندس جلال الدین آشتیانی	سیوشیانها در آموزش زرتشت
۲۶	دکتر منوچهر تهرانی	و اما دریای مازندران
۳۵	هادی خرسندی	خزر مال ایرانیان است و بس
۳۶	دکتر پرویز ملکی	بازگشت به سده های میانی
۴۱	نادره افشاری	نگاهی به سوره ی زنان
۴۸	دکتر سیروس آموزگار	مستان سحرگاه
۵۶	داریوش همایون	بادهای ناخورده در رک تاک
۶۲	علی میرفطروس	زبان پارسی را دریابیم
۷۰	رضا مقصدی	در خاطره ها دوباره گل خواهیم کرد
۷۱	دکتر مهندس ثریا پورنویا	عمومی، ماندلای ایران ماست
۷۸	مهندس ایرج هاشمی زاده	غربت و تنهایی
۸۵	بهمن فرسی	پنج دست شطرنج با آرتور کوستلر
۹۵	فریدون مغزی مقدم	سینما میهن (۲)
۱۰۹	پروفسور سیدحسین امین	نقدی بر کارنامه دکتر قاسم غنی
۱۱۷	کی آرش بختیار	کودکان در قدرت
۱۲۶	هوشنگ محمود	شاعر امید
۱۲۹	سوسن احمدکلی	شعری که زندگی است
۱۴۰	دکتر محمدرضا پوریان	نمونه ها
۱۴۲	پروفسور دکتر مهدی روشن ضمیر	میرزا شفیع واضح

و آثاری از: دکتر صدرالدین الهی - دکتر مسعود عطائی - احمد شیرازی:

در رثای روزنامه نگار برجسته و استاد، اسماعیل پوروالی -  
ابوالفضل اردوخوانی - شیرین رضویان - هرمز بصاری -  
اسماعیل روزبه (فرید) - نصرت الله نوح - مینا اسدی - یاور استوار (کویر) -  
مسعود سپند - و نامه ها و بسیاری حرف و حدیث ...

بخش آلمانی: خزانه ها از عباس کیارستمی  
احمدشاملو  
سرگذشت هواپیماها از لورنس فولیکه تی  
پیدایش طب در اساطیر کهن ایران  
تحولات فرهنگ سیاسی آلمان  
یاری به کودکان یتیم  
برای کودکان از علی اکبر احدی خاکریز

ترجمه: دکتر مسعود عطائی  
فلوریان و تش  
ترجمه فلوریان و تش  
دکتر عباس طاهری  
داریوش نودهی  
دکتر محمود کریمی  
ترجمه: تنواشتولتنبیرک

## بسوی انسان

ای بر صلیب اعتقاد خویش آونگ  
بر گیر گوش ، از قصه مردان نامرد  
تقدیر ساز آدمان دیری است مرده است  
تقدیر ساز خویشتن باش !

\*\*\*

ای بر صلیب اعتقاد خویش ، آونگ  
بر در هزاران شکلک ناساز بت را  
بر دوز دیده بر فروغ فکر انسان  
تصویر ساز خویشتن باش !

\*\*\*

– ای بر صلیب اعتقاد خویش آونگ  
بر داز سراز سجده آن زاده وهم  
انسان خداوند خدایان را توبشناس  
تفسیر ساز خویشتن باش !

منصور اوجی

## ناسوت : هار لاهورت : مار<sup>(۱)</sup>

سردبیر ارجمند و بسیار عزیز

نوشته‌ی شما در کاوه‌ی شماره‌ی ۹۸ با فرنام «ورق سیاه دیگر» از بابت اینکه ایران پنجاه درصد مالکیت دریای خزر را داشت و امروز با خفت و خواری دوازده درصد را پیشنهاد میکند، به گمان من اندکی شگفتی آور است. نمیدانم طنز بود یا جدی؟ و آیا نتیجه‌ی پژوهشهای استادانه‌ی شما در مورد عبید زاکانی و هم نشینی با آن ناقد موشکاف قرن هشتم هجری بود و یا اینکه «طبع» دوران جوانی و خواستهای رویایی آن دوران بود که با احساس ظریف شاعرانه تان، ناگهان باز به عصیان سرکشید و قلم را به عالم رویاهای بی مرز و بی حساب، که از حق نگذریم، لذت آور هم هست، سوق داده است ... آنهم در روزگار ما که «نظام مصلحت رئیس» با دستمال بیرونی منبری میخواست و یا میخواهد آنرا دوازده درصد کند! ...

- نوشته اید «ورق سیاه دیگر» (؟)

الف - بر علیه سرمایه گذاری کنسرسیوم بین المللی، آنهم در صنعت نفت؟!

ب - یا دستگاه فاسد و بچاپ بچاپ مانند خر در گل فرو رفته‌ی ملاحا؟

ج - آنهم در سال دوم تاریخ علیه؟! یازدهم سپتامبر! که نه سیاه دارد و نه سفید و برنامه‌ی معین شده‌ی شوراهای بین المللی کنسرسیومها و باشگاههای سیاسی گوناگونش در دو طرف آتلانتیک است ... و تازه اینها همه دوست عزیز و صادق من! اول پیاله است و باش تا صبح دولتش بدمد. امروز، عاصمی عزیز! دیروز نیست! برگه را سیاه نبینید که سفید سفید است. سفیدتر از برف.

تاریخ نوین را که یک طرفه دیکته میشود، نادیده گرفته اید؟ ... ما، در سال دوم تاریخ نوین هستیم و زیر چتر خدای قهار زمین و فضا، که خدای آسمانها را به پستوهای عرشش عقب رانده است. این تاریخ نوین، گره گشای همه‌ی کارها برای همه شد. هم برای اربابان که بی حساب و با طلبکاری، دور بردارند و هم برای خُرده مزدوران خیمه شب بازیهای کشورهای اسلامی، که رهائی بخش آنان و حلال مشکلاتشان شد که دستشان را باز بگذارد تا ببینند چه میتوانند بکنند؟ و به دزدی ها و غارتهای خود ادامه بدهند ...

گذشت زمان اعلیحضرت، با آن نمایشها و نطقها که شد آنچه را که نبایستی میشد. دوران کارگذاران کم و بیش «کسی بودن» گذشت ... امروز از پاکستان پرویز خان مشرف گرفته تا انتهای کشور مراکش، این کارگذاران مطیع، زیر نام ملک و رئیس جمهور، دلقکهای نیم تمامی با حرکات و خنده‌های ابلهانه در برابر دوربین ها و در برابر مردمان بیش نیستند که برای فساد درونی شان، غارت و چپاول هایشان، قلع و قمع هایشان، بهانه ها یافتند.

دوران مطبوعات «امیرانها» سپری شد و دوران قلمهای اجاره ای و کرایه ای است و قلم ها، تابع بازارها و قدرت هاست ... دوران کوچک ابدالان چلانده شده‌ی بی قیمت است. بیست و سه سال کف به دهان آوردن و رگ گردن باد کردن و ریش جنباندن و بر علیه استکبار جهانی شعار دادن و در خلوت «آن کار دیگر کردن» است ... تا کی

آمیروزا محمد عاصمی! خسته شدیم! تا کی؟ ... سوگند به راستی که ریش هم خسته شد، شاهرگ گردن هم خسته شد، دست و پنجه تکان دادن هم خسته شد، نماز جمعه هم خسته شد، افتضاح هم خسته شد، نوشتن و قلم و کاغذ هم خسته شد، چند تا تار ریش کوسه هم خسته شد، عُمر هم خسته شد و بالاخره چه؟ ... کجاست حلالک مشکلی و راه گشائی؟ امام زمانی و یا نایب امام زمانی ... که از دور دست و یا تبعد و یا جزیره ای برگردد؟ ...

نه! دوست عزیز! برگه سفید سفید است و از «کارخانه‌ی نظام مصلحت تشخیص» هم رد شده و هم خبرگانش و هم «سفینه‌ی بنی ساعده»ی نگهبانش، همه سر به سجود برده و شکر خدا را گذارده اند، تا آینده چه شود! ... پرمرد «تشخیص نظام مصلحت» میگویند خیلی چانه زده و گفتندش که سهمیه همین است که می بینی و کار نظام مصلحت تشخیص، در اینجا با ماست نه با تو. گفت آخر خیلی ریش جنبانندیم. گفتند آن ورزش ریش بود و عافیت و عزت ریش! ... و خیلی هم حسابها را چاق و چله کردید ...

- دروغ گفتیم و بدنام شدیم ...

- پیش از این راست می گفتید؟ ...

- آنها داستان بود و گذشت و ما به همین آدمهای حاضر در صحنه دروغ گفتیم ...

- بس است ... وقت برای شما شرقی ها و چونه زدن ها را نداریم

گفته میشود که پیرمرد متبری حرآف و مورخ بعدی پرباف، همه‌ی چند تار موی ریش خود را برای این برگه گرو گذاشته و آنگاه شما آن را سیاه می ببید؟! ... نه! دوست عزیز! این به دوران رویائی دوردستهای جوانی شما گره میخورد که تنها و فقط با خلع سلاح کامل امپریالیزم بین المللی و تسلیم بدون قید و شرط به رفقا، رضایت میدادید و امضای ورقه را در همان جا در همان خیابان ناصر خسرو و فردوسی، کنار همان دو صندوق نطق و خطابه هاید پارک کورنری HYDE PARK CORNER و در محضر همان توده های خلقی میخواستید اید ...

برگردیم به حق السهم پنجاه درصد پائین آمده تا بیست درصد ... شما میگوئید پنجاه درصد، خوب بیست درصد باشد؟! عجب! دست مریزاد! پس این نسلهای گرسنه‌ی اطراف دریای خزر، بی کس و بی سرپرست شده‌ی پنبه کار کولخوزی بی مشتری شده‌ی امروز، با پنبه‌ی نصف قیمت شده، چه کنند؟ چگونه فرزندانشان وارد بازار «ماک دونالد» و مخلفاتش شوند؟ و هزینه‌ی رقصهای راک اندرول و چاچای فرزندانشان را که با آرز جیسی داغشان، از نماز شامگاهی هم برایشان واجب تر شده، از کجاتا مین کنند؟ ... این که دیگر مسجد مفت بنا یافته به هزینه‌ی سعودی نیست که اذان گوی مفت، پنج بار در روز و دوازده ماه سال، مفتی اذان سر دهد ... سی دی و مخلفاتش پول میخواهد ... نیم دریا که نوشتید مال ما بود، مال زمان حاج میرزا آقاسی بود که آب، شور بود ... نه دریای نفت دار، که دو بیست و بیست طبقه را با سه چهار هزار نفر، باج یک تار مویش کردند و پیش پیش پرداختند! میلیونها دلار به وکلای جهانی متخصص در امور فلات قاره و بررسی کنندگان سیاسی سهم، در همین دریا داده شد تا به این ده یا دوازده درصد رسیده اند و شما عاصمی عزیز با یک خط، آنهم در سر مقاله‌ی کاوه‌ی مردی چون تقی زاده که با خون دل پرچمش را افراشته نگه داشته اید، میخواهید قلم بطلان بر روی همه‌ی این تمهیدات غارتگران جهانی بکشید؟! ... تازه تقی زاده، در آن دورانی که هنوز ذره‌ی ای از اخلاق اریستوکرات های استعمارگر سده‌ی نوزدهم به چشم میخورد، در برابر مثنی که لردکدمن اول (پدر لردکدمن بعدی کنسرسیومی) روی میز رضاشاه زد، خودش «آلت فعل» شد و قرارداد را با کمی نمایشهای پهلوان پنبه ای مطبوعاتی روز، به دستور رضاشاه و از ترس لردکدمن،

امضا کرد و در مجلس چهاردهم نیز آنرا بر زبان آورد تا این بار، چرخ ملی شدن را به حرکت در آورد ... امروز دیگر دوران ینگه دنیایی سده‌ی بیستم و بیست و یکم است که در نیمه‌های آخر آن سده، سراسر جهان سوّم را با نظامیان دلچک پر کرد و دستور ارسطو را به اسکندر کبیر، موبه موبه عمل در آورد که:

- کارهای بزرگ را به آدم‌های کوچک بسیار و کارهای کوچک را به آدم‌های بزرگ که در مورد نخست، سرزمین هایشان را خراب کرده‌ای و در مورد دوّم هم از شرّ آن بزرگان بادق کُش ساختن آنان رهائی یافته‌ای و در این میان، ایران ما هم سهم خمینی را داشت تا تجربه‌ی دینی اش را بالمس، حس کند ... و ما، ایرانیان نیز، میان پندارهای هنری شعری و سیاست، تفاوت بگذاریم ...

عاصمی عزیز چون دوستان دارم رهائتان نمیکنم و شمه‌ای درباره‌ی یازدهم سپتامبر و ورق سیاه یا سفیدش میآورم، بشرط اینکه دوست عزیز من، ورق را با عینک پیش از سپتامبر و نیز با عینک دوران جوانی نخوانند ... از برکت یازدهم سپتامبر:

۱- همه‌ی بابتی‌های تو خالی جهان سوّمی، راه حل یافته، بزَن و بِنَد را شدت داده و از بن بست بیرون جسته اند که: «های ملت! باد بی نیازی خداوند می‌وَزَد، سامان سخن گفتن نیست» و فی‌المثل در مصر شانزده هزار نفر را بازداشت کردند ... کلاه خواستند، سرآوردند، تا هر چه چپاولها بیشتر شود.

۲- همه‌ی بن بست هایشان به شاهراهها، بدل شد.

۳- و کار پابتی‌های جهان سوم را در راه باز کردن و جارو کردن و آب پاشیدن برای سرمایه‌های عنان گسیخته‌ی بادپا و مست از باده‌ی بازار سرشار، درست و حسابی شدت بخشید

۴- آنان را از بن بست گذشته‌ی میلیونها دروغ و هزاران شعار قلمبه سلمبه‌ی مرگ بر قاره‌ی امریکا، «مرگ بر آیات شیطانی» و تبعاتش در این نقطه‌ی عطف و چرخش، نجات داد ... بیچاره شیطان که ذات خودش، توسط خود خدای آسمان، فقط معلوم و رجیم شد و آیتش که سایه‌های او هستند، توسط عمده‌های خیابانی ملا‌های تهران «محکوم به مرگ» شدند. اما چه گونه مرگی؟ ... تنها سه مرجع این را میدانند ... اینهمه شعار بر علیه طاغوت، که اگر نوشته شود، فاصله‌ی زمین تا ماه، درازای آن خواهد بود ... چگونه دود شد! ...

از سراسر رهبران جهان سوّم اسلامی نظر خواسته شد و هیچ کس راهی ندید و جرئت اظهارنظر نداشت ... همه، از حکیم باشی بزرگ، راه چاره خواستند و در یازدهم سپتامبر، نسخه‌ی آن رسید که نه جوشن صغیرش و نه کبیرش و نه حتی کوکتل درهمش، چنان خاصیتی نمی‌توانست داشت و همه را نجات داد و آزاد کرد و دلها را به آرامش برد ... آخر حافظه‌ی نیم نسل را چگونه میتوان صاف و صوف کرد؟ آنهم نسل اترنیتی ماکدونالد زده ... «بَرَدالله مَرَقَدَه»

جای آن پیرمرد خالی! که اگر بود چه میگفت؟ ... چه ساده‌ای عاصمی جان! و نمیدانی که همیشه برای هر چرخشی حرفی هست و کارخانه‌ی کله‌ی این بنی بَقَر، برای بنی بَقَرتر از خودش، همیشه تولید دارد.

نوشته‌اید، دریا، مادر زمین است، بسیار درست ولی عاصمی جان! ای معلّم فرزند پرور یک نسل کشور! چگونه از دریا میخواهید که بچه‌های خود را عاق کند؟ آنهم عاق مادری که هرگز روی نداده و این هم، از برکات یازدهم سپتامبر نیست که مادر، هیچ بچه‌ای را عاق نکند و بهمه بچه‌هایش برسد؟! ...

خدا نکند که عاق کند ... که دوباره ما را و کشور ما را که پس از هفتاد سال از گزند و غارت از بکان گرسنه تر از خودمان، که مدام به مای گرسنه شیخون میزدند در امان بودیم، دوباره در معرض همان شیخونها بگذارد ... هفتاد سال برای شوروی پنبه کاشتند و نان بخور و نمیری یافتند ولی خودتان میدانید که «طبع» بر «تبع» غالب است و آدمیزاد با یک نسل و دو نسل عوض شدنی نیست ... هفتاد سال، این همه شعار و این همه کتاب و اینهمه پشرفتهای علمی چگونه باد هوا شد و این جمهوری ها، یک میلیون قرآن از سعودی، البته به منت وارد کردند و وارد شد و ناگفته نماند که «حق الزحمه» الهی کلانی هم به همراه داشت و اشاره به شیعه کشی هم در باطنش لفافه شده بود که امروز همان دستورات کثیف وهابی زده ی سیاست، بر علیه خود سعودی در جریان است و ... دیدی که خون ناحق پروانه شمع را ...

اما و اما عاصمی عزیز دیگر آن میلیونها قرآن دهه ی هشتاد کاربرد ندارد و اذان روزی پنج بار از ساعت سه بامداد تا هشت شب، فقط برای پیران است ... نسل دوم شیخ الاسلام ها و امام جماعت های این جمهوریه ها، نسل «چاچاچاوراک اندرول ماکدونالدزده» است ...

زن دوازده ساله ی نوه و هیجده ساله ی بابا و زن بیست و سه ساله ی پدر بزرگ، با هم و با صدای سی دی میرقصند ... بیا و ببین ... این شانزده بچه ی جوان نوه ی امام شمس الله در فیلم سی دقیقه ای، چه دیدنی است ... زن جدید پدر بزرگ و زن پدر با بچه های هم سن و سال و بزرگتر از خود، چگونه قر و تاب و پیچ داشتند ... بیا و ببین که این عیالات، عصرها و شامگاهی از توبره ی هم می خورند ... (اباحی اباحی) و شب هم بزرگترها، دست و تن خود را به آخور مالیده، لذت سرشبی را، بدرقه ی درون شب با «نیم جاندار» و گاهی «جاندار» پدر بزرگ، چاشنی میکنند! ...

اذان روزی پنج بار بر گلدسته ها، فقط برای پیران است و تازه حتی پیرها هم برای زنده ی نوجوانشان و خودشان، پول نفت میخواهند ... هفتاد سال اسلام و مسجد را در این منطقه پاسداری کردند و نگذاشتند روسها به اینجاها بیایند و با آنها درآمیزند و «روسیزه اش» کنند که امروز مشکل ها پیش نیارود. برای خرید قرص ویاکرا و آن نوترش «اوپریم» محرک تر و شبق سازتر، وجه حلال اسلامی لازم است. البته عطرها ی شبق ساز اسلامی همراهش که جای خود دارد ... اینها را میفرمائید از کجا بیآورند؟ و تازه، شما چشم کارخانه های فایزر و رقباش را دور دیدید که بازار ویاکرا و اوپریماش، باید سراسری باشد. لعنت بر سقنقور ملک فهدی بی خاصیت و «مگس ذراع» CANTRITT افریقانی گیج کننده نخستین را<sup>(۲)</sup>

هر سال امام ملک فهد سعودی بایک دینی امامتی اش برای یک یک سرکرده های شریعت، هر کدامشان یک کیلو سقنقور زرد اعلا از مکه میفرستاد، ولی چه فایده؟ ... ایام هفته، پدر بزرگ فقط هفت بار، آنهم در تاریکی - روشنائی فجر، در راه حمام بیشتر دیده نمی شد و اکنون پس از یازدهم سپتامبر، با قرص ویاکرا، روزانه نیز، سه بار برای هر نماز به حمام میروند! ... و سر هر نماز، خودش و همه ی سرکرده های شریعت محمدی، دردلشان، دعا به این یازدهم سپتامبریان و بانیاش میکنند و حتی شنیدم که نامه ای هم به تسلیت به داوید راکفلر و برادرش نلسون راکفلر، مالکان آن دو ساختمان فرستاده اند و از خدای تعالی دو باب قصر درجه ی یک با حوریه و غلمان گوشواره به گوش، برایشان مسئلت خواسته اند. آنها که اکنون «حور مقصورات فی الخیام آنان» به روی زمین آمد و پدر بزرگ و فرزند و نوه ها، همه هر بامداد با هم به حمام میروند ...

حضرت عاصمی، کجای کارید؟! ...

این مادر اگر فرزندان را عاق کند وای بحال ما و روزگاران ... دوباره مانند هشتاد نود سال پیش، به ما حمله کنند و زن و بچه های ما را به اسارت ببرند و مبلغی پول تعیین کنند و سر موعد و نرسیدن پول، زنها و بچه ها را به بردگی در «سرای امیر بوسعد، در کوی برده فروشان در شهر بلخ» بفروشند؟ شما راضی میشوید؟ ... اگر نه، پس در راه خدا رضایت بدهید به همین سهمیه ی اربابان! ... و نیز یک یادآوری:

تازه دریای جنوبی ما، مادر جنوبی مان نیز در گذشته، منابع نفتی آن، با دید و دستور بین المللی، از طرف اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی به کشورهای پاکستان، مصر، تانزانای افریقائی و چند جای دیگر، سهمیه داشتند. کمی نفت ارزان و کمی هم بلاعوض ... سایر نفت داران عرب هم میدادند ... اصلاً دید بین المللی این شده بود که نفت، مال همه است.

تجاوز از این مرز، آنهم با پرخاش و تمسخر آن اعلیحضرت، سید خمینی و دار و دسته اش را بر سر کار آورد و آن دستگاه را پایان داد و وقتی آنها نتیجه را سودمند دیدند، این تجربه ی نخستین برایشان شهد عسل بود و دنباله اش را گرفتند تا سال میلادی یازدهم سپتامبر ...

باز هم ملاحظاتی برای رضایت عاصمی عزیزم:

این فرزندان دریا، سابقاً فقط از آخور سوسیالیزم میخوردند و از فروشگاههای زنجیره ای که خبر نداشتند. این جمهوری ها، در بلشوی روسیه ی پوتینی کله پا شده ی گانگستر زده و در مافیا قبضه شده، چشم به نفت باز کردند و از مادر، حق السهم میخواستند که ولایت کشیش فقیهی یازده سپتامبری، سهم هر یک از آنها را خود تعیین میکند و کرده است ...

ریش جنباندن و قدس از راه کربلا و آن یکی قدس از راه تهرانش، که هر دو از همان قدس، برای جنگشان اسلحه میخریدند، برای آنان حکم کاه را دارد ... یازدهم سپتامبر به مراتب از این پوشالهای مشرق زمینی، برایشان مثبت تر است ... ای دوست عزیز به حق ذات خودش که مدتهاست، دستگاهش از کار افتاده و خودش درون عرشش از ترس فرشته هایش که معترض به اخته بودنشان شده اند، پنهان شده، قسم ... و به وجوه فرشته هایش که از او خواهان فیلمهای پورنو و پایان دادن به مرزهای زمینی و آسمانی شده و پیرمرد را گیج گیج کرده اند، سوگند ...

که سهو آن دوست، مورد شک نیست و اینکه چگونه بر آن اندیشه ی فرزانه، ماهیت این ورق سیاه، پنهان ماند ... باید بنویسم که از برکات یازدهم سپتامبر است ... نیست؟! ...

و اما عاصمی جان! اصل اصل مطلب:

این است که این، همان استکبار جهانی و شیطان بزرگ است که وارد شده است و نه سعودی و کویتی ... ون نشور! ... این همان امریکاست که با سرمایه های خود و از راه دروازه ی «دوبئی»<sup>(۳)</sup> تشریف و تشرّف آورده اند و هشتصد میلیارد پول کشورهای عربی، خوابیده در دست کنسرسیومهای جهان صنعتی و صنعت جهانی ... نه به عرب کویتی ربطی دارد و نه به سعودی که این آخری از ترس تجزیه اش، باید در برنامه ی مدارسش، تجدیدنظر کند و در هندسه اش که اصل «اقلیدس» را «اسلامی»! کرده و نوشته است که: «دو خط موازی، آن دو خطی است که هرگز به هم نخواهند رسید الا اذا اراد الله - مگر آنکه خدا بخواهد! ... باید و ناگزیر، اینها را عوض کند. قلمرو بشریت را در کتابهای علم الاشیاء سعودی مدرسه ای که در دو «دارالایمان اسلامی» و «دارالحرب کافری» بنا به



فتوای شیخ صالح الباز مفتی کوردل و کورچشم، گنج‌نایده بودند، باید پاك کنند که ضد حقوق «بقر» است ... باید «نصرانیان» را بی قید و بند به همه جا راه دهند و نکاح آنان را شرعی بشمارند ... نه اینکه تنها مرد مسلمان حق نکاح و آمیزش زن غیر مسلم را داشته باشد ... خدا امام محمد شافعی بنیان گذار فقه شافعی را پیامرزد ... (۴)

ای دوست! بدانید و آگاه باشید که برپیشانی این پولها، و من خودم به چشم خود دیدم که این عبارت نوشته شده است:

- در حقیقت مالک اصلی خداست - این امانت بهر روزی دست ماست ... دست ابوالفضل به همراهت - چشم

حسود و تنگ نظر به دور از راهت مالک اصلی خداست! خدای روز یازدهم سپتامبر ... ایران، درها را بر روی سرمایه های خارجی باز کرد ... خوب باز نمی کرد! در گذشته می ترسید که حرفها و دروغها را چه کند و به مردم کوچه چه بگوید که مبادا بر آن «بردالله مرّقه» چیزی رود ... با یازدهم سپتامبر کار درست شد. یازدهم سپتامبر شعر که نبود؟ سرمایه داری بین المللی با فال و جادو و جنبل کلیسایی که کار نمیکنند! ... خدای خدایگان است.

میدانید حقوق مدیریت های این شرکتهای نفتی، بنا به گزارشها، بین هفتصد هزار تا دو میلیون دلار در سال است؟ ... و این، جز پادشاهی میلیونی آخر سال است.

این سرمایه های به ظاهر عربی، نه تنها چیزی پرداخت نمیکنند، بلکه هر سال، صاحبانش باید مبلغی به کسانی که این سرمایه ها را اداره میکنند نیز به پردازند.

و آن یک نفر سعودی و یا کویتی و یا اماراتی که گاه گاهی در هیئت مدیره می نشیند، هر سال باید یک مهمانی مفصلی هم برای یک هزار نفری در هتل والدورف استوریای نیویورک بدهد. با احساسی از دل برآمده، از نیروی «جوانان بالنده سر» نام برده آید ... آیا جوانی باقی گذاشته اند و باقی میگذارند؟ ... آمار اعتیادات و فحشا و سرگردانی و سرگشتگی جوانان ما در حکومت عدل اسلامی، خدمتان نیست؟ ...

آنتی تز و پادزهر این موج «گلوبالیزه» و یازدهم سپتامبر، نه «کلامی» است و نه از جنس جهان سومی بی رمق ... علمی، فلسفی، اخلاقی نظم یافته ی غربی است که جوانه زده و میزند و شاید ... عرض میکنم شاید ... ته مانده ای هم سهم جهان سوم شود ... البته اگر خدا بگذارد! ... دوست صادق زحمتکش صاحب احساس عزیزم!

تا به خودمان نایتم و تا همچنان در رویاهایمان و خیالات خوشمان زندگی کنیم و تا حقایق بازیها و بازیگریهای سیاست بازان حرامزاده را در نیابیم که هر بار گرفتار یک بازی تازه شویم ... کماکان، بازیچه ی امواج خروشان همان دریایی که از کرانه ی آن برخاسته آید هستیم و خواهیم بود.

با مهر و مودت - محمدعلی نجفی

اوپسالا - مرداد ۱۳۸۱

زیرنویس ها:

- ۱- بحث درباره ی عیسا که وجودش ناسوت بود یا لاهوت؟ گفتند لاهوت است. حیوان تاریک است و مطلق. انسان بیشتر حیوان و کمتر الهی است. بخش حیوانی تاریک است و بخش الهی، روشانی است. ناسوت بخش زمینی و حیوانی فرد است ز لاهوت بخش روشنی و خدائی.
- ۲- مگس ذراع و ماهی سقنقور که در ریگزار می زید، نوعی مارمولک است که برای قوه ی باه، در قدیم مصرف میشد. مگس ذراع هم، ظاهراً همان خاصیت ویاکرا و اوپتیمای امروز را داشت! من خود در سال ۱۹۷۴ در مکه شاهد بوده ام که زنان زائر، مقابل مغازه های سقنقور فروشی صف کشیده بودند تا لایب برای شوهرانشان هدیه ای فراهم آورند.
- ۳- دروازه ی دوبی، امروزه مرکز فعالیت همه ی کنسرسیوم های نفتی فعال در آسیا شده است.
- ۴- در اسلام، مرد مسلمان، زن اهل کتاب را می تواند به زناشویی بگیرد ولی مرد اهل کتاب نمی تواند زن مسلمان را به حباله ی نکاح خود در آورد!



# سیوشیانتها Saoshyants در آموزش زرتشت و پیوند آنها با آزاداندیشی و خردپروری



America's Pro-Israel Lobby

## AIPAC ABOUT US Who We Are

"The most important organization affecting America's relationship with Israel."—The New York Times

خوانندگان گرانمایه در نگرش به نگاره‌ی بالا و هم‌سنجی آن با سرنوشتار ما در شگفت خواهند شد که چه انگیزه‌ای می‌تواند ایندو را با هم پیوند دهد؟ خستو می‌شوم که اگر خود نیز بدون زمینه پیشین و یکباره با چنین پیش‌نمایی روبرو می‌شدم شاید همین پرسش را در میان می‌گذاشتم. بی‌گمان دریافت این پیوند نیاز به یک بررسی و زمینه‌سازی گسترده دارد. ولی با پژوهش فراوان حال ناسازگارم مرا ناگزیر می‌سازد تنها به کوتاهاواره‌ای نارسابنده کنم و با امیدخطاپوشی و بخشش از خوانندگان گرانمایه از آنان درخواست کنم از تیزبینی و دریافت ژرف خود یاری گیرند. از ۵۰ سال پیش که با اندیشه زرتشت، خردمند برجسته‌ی پایه‌گذار فرهنگ کهن آشایی - وهومنی ایران و بررسی گاتاها تنها یادبودی که از او در دست است، آشنا شدم، آموزش این اندیشمند شگفت‌انگیز چنان در من نشان گذاشت که تا امروز در کنار همه‌ی جستجوها و پژوهشهایم آنرا از یاد نبرده و گه‌گاه از درونمایه‌ی گیرا، پر بار و ژرف آن بهره‌گیری می‌کنم.

من خوشبختانه پس از آشنایی به گاتاها بررسی اوستا را آغاز کردم و در همین زمان برای آگاهی ژرفتر به کندوکاو در وداها، که در باختر بسیار زودتر از اوستا شناخته شده و در زبان و ریشه‌های آن پژوهش ژرفتری انجام گرفته بود پرداختم. با اینکه شماری از ناهمسانیهای آموزش زرتشت و آتین ودایی را در اوستا نیز یافته بودم، ولی آیینهای اوستایی و ودایی را، که هر دو بر ستایش دواها<sup>(۱)</sup> استوار شده و به راستی وداها جای خود را به پیشنها داده بودند، بسیار نزدیک دیدم. از اینرو جداسازی اوستا و گاتاها را بایسته و این آرزنگ (شعار) تنها گاتاها را در میان گذاشتم و کتاب زرتشت را نیز بر همین پایه برنامه‌ریزی کردم.

پس از جدا سازی سد در سد گاتاها از اوستا و آشنایی ژرفتر به درونمایه راستین گاتاها، در آغاز گاهی به نکته‌های ژرفی در این سرودهای شگفت‌آور برخورد می‌کردم که به دشواری می‌توان پذیرفت آنها را نزدیک به ۴۰۰۰ سال پیش در هازمانی ساده و دور افتاده بیان کرده باشند، تا آنجا که گه‌گاه با خود می‌اندیشیدم شاید انگار

پژوهشگر پرآوازه فرانسوی دارمستر Darmsteter درست بوده و این سرودها را دانشمندان اندیشمند ایرانی در سده یکم میلادی به زبان کهن هزاره دوم پ. م. آراسته و در بین اوستا به نام انگاری زرتشت جای داده اند!! . ولی ژرف نگری بیشتر در گاتاها و بررسی های زبان‌شناسان برجسته جهان در سنسکریت، زبان ایرانیانی که نزدیک به ۲۰۰۰ پ. م. به کناره های سند<sup>(۲)</sup> و پنجاب (Punjab سنسکریت) کوچ کردند<sup>(۳)</sup> و وداها، سرودهای دینی خود را سرودند، و هم سنجی آن با زبان گاتایی، بررسی ریزینه در آیین های هندی (که در بنیاد آریایی یا ایرانی اند)، ریشه یابی واژه ها و گفتارهای انباز و هموند در گاتاها و وداها، بررسی ژرف بُدی در مه (روش و آیین بودا شدن) نیک نگری در گاتاها و دریافت یکپارچگی و هم آهنگی درونمایه آن ... و بررسی هایی که در این کوتاهاواره جا برای واشکافی آنها نیست، این باور را در من رفته رفته پابرجا و استوار ساخت که گاتاها نزدیک به زمان سرودن وداهای کهن از سوی اندیشمندی که خود را در سراسر این سرودها زرتوشت نامبرده، به سرود آورده است. این باور زمانی استوار آهنگ گردید که در بررسی زمان پیدایش فرهنگ اشایی و جدایی از فرهنگ ودایی به نشانه های آشکار در وداها برخوردیم و وابسته به همان نشانه های نیز برای دوران کاروندی زرتشت زمانی نزدیک به بسنده را برگزیدیم. خوشبختانه پژوهشگران بسیاری نیز با برهانه های پسندیده دیدگاه دارمستر را نادرست دانستند و دیرینگی زمان کاروندی زرتشت را پذیرفتند. از همان زمان بود که با پافشاری در این آرنگ تنها گاتاها نه تنها پیشنهاد کردم در واشکافی آموزش زرتشت بی کم و کاست و تنها از گاتاها باید بهره گرفت، که در برگردان واژه ها و زبانزدهای آن هم چارچوب اندیشه ای گاتاها را باید شالوده پذیرفت. من در زیر دو گفتار از نکته هایی که برجستگی آنها مرا به شگفتی و شک و دودلی در زمان نگارش گاتاها دوچار کرد، در میان میگذارم. برجسته ترین نهاد و شگفت آورترین آموزشی که فرمندی اندیشه زرتشت را آشکار میساخت و در هیچیک از آیین های جهان تاکنون به روشنی و استواری آموزش مینوی او بیان نشده است: «آزاده اندیشی و آزادمنشی و گزینش آزاد و بی چون چرای آیین و راه و روش زندگی با سنجش و یاری خرد و دانایی برای مرد و زن از هر دسته و گروه و با هر منشی است. حتی دُرُوندان و گمراهان یا پروان دروغ، که در آنزمان دیگراندیشان دشمن مردم و آبادی جهان و ستیزه جویان با زرتشت و یارانش به شمار میرفتند، نه تنها درگزینش خود باید آزاد باشند، که اگر به یاری نیاز داشته و دست درخواست دراز کنند، خویشکاری نیک اندیشان پرو راستی است که به آنان یاری دهند. آموزش راه نیک به دیگراندیشان و دُرُوندان به یاری دانایی و مهربانی، نیکی و دادگری، خواست مزدا و خویشکاری پروان راستی است. زرتشت هم با سخن نیک و فروغ مینوی به هر دو گروه راستکار و دروغکار، رهنمایی نیک خواهد داد (نه هراس از دوزخ، شکنجه و آزار، کشتار و سوزاندن در آتش ...). چشمگیر است این آزاد گزینی تنها در پرسشهای خودی نبوده و در کارهای همگانی چون کشورداری نیز بایسته است. فرمانروایی گزینشی یا فرمانروایی و شهریاری نیک، که در «وهوخترگات» به نام ووهوخسترا و تیریه آمده (شهریاری نیک برگزیده شده) تکیه بر همین کشور داربست، که در سراسر یسنا ۵۱ وابستگی آن با دانش مینوی، منش نیک، خرد و کار نیک ... در میان گذاشته میشود. نباید فراموش کرد که هرگاه از گزینش آزاد سخن در میان است با خرد، دانایی و آگاهی همراه، و بیش درون یا وجدان نیک پرورش یافته (دثنا) همبسته و یاور آن میباشد (نه شرط گزینش). این بود فشرده ی سخنان زرتشت درباره آزاد گزینی».

حال برای آنکه ارزش آموزش زرتشت را دریابیم شایسته است کمی به رویدادهای تاریخی و فرگشت فرهنگ و

تمدن مردم جهان و پدیدار شدن آیین های سازمان یافته پس از زرتشت بنگریم، که بی گمان در این کوتاهواره جا برای چنین بررسی نبوده و تنها به یادآوری نشانهایی میتوان بسنده کرد.

بررسی های ژرف و همه سویه گواه بر اینند که چه پیش از زرتشت و چه پس از او، تا پیدایش آیین های همگانی و سازمان یافته، که دارای رهبری و دستورهای دربرگیرنده و رهنمایهای هازمانی بوده اند، گرداندن و رهبری کشوردارها با یک سردار، پادشاه یا فرماندهی بوده که در وابستگی با پرستشگاه ها و کاهنن و کارشناسان آییندارها و باورهای مردم فرمانروایی میکردند. این فرمانروایان که بیشتر خود را فرزندان خدایان یا نماینده و برگزیده آنان میخواندند، به هر روی فرمانده های خودسالاری بودند که مردم را فرمانبر و گاهی بنده خویش میدانستند. در چنین سازمانی از گزینش آزاد مردم سخن گفتن بی پایه است. آنچه نیز در سنگ نبشته ها و نشانهای دیگر از آنان برجای مانده، در برخورد و رفتار با دیگراندیشان و هموردان و مردم سرزمینهای دیگر، جز بالیدن به کشتار و چپاول و به آتش کشیدن شهرها و ویران کردن پرستشگاه های خدایان ... سخنی از سازندگی و مهر و دادوری ... نیست. پس از زرتشت<sup>(۴)</sup> در مصر فرعونی جوان ولی اندیشمند و نیک نهاد به نام اخناتن اندیشه ی نوینی در میان گذاشت که گونه ای یکتاپرستی ناب و استوار بر دیدگاهی برجسته و مینوی، دشمن توتیمس و بت پرستی و سازمان سوداگری و خرافه پروری انبوه فریکاران و انگل کاهنان کیش پرور و سپاه معبدیان و چاکران مفت خور آنان بود.<sup>(۵)</sup> چون رستاخیز این روشنگر، شاهانه و با مردمیکه چشمان خردشان در زیر پوشش های فریب و افسون و نیرنگ ترفندسازان یا کاهنان ناتوان و با نور چنین خورشیدهایی بیگانه شده بود، بسیار زود و پیش از دریافت این درخشش، خود فرعون جوان و نیک اندیش را برخی (غربانی) گرفت. این بینشمند نیک نهاد اندیشه اش بسیار رنگ آموزش زرتشت را داشت، چنانچه شماری از پژوهشگران بوی خوش این گلزاریکه بهاری را به پایان نرساند و گرد باد پستی و سیاهدلی، فرومایگی و ناکسی، آز و خود خواهی ... دین بازان ناکس آنرا از بن برکنند و نابود ساخت، از گلستانی میدانند که در کرانه های رودهای سیردریا و آمودریا به باغبانی بینشمند بی همتایی به نام زرتوشترا پرورنده شد.<sup>(۶)</sup> از هواداران اخناتن اندیشمندی به نام موزیس (موسی) با گروهی از هم پیمانان به سوی کنعان، که در آزمان همسایه شمال خاوری مصر بود<sup>(۷)</sup> گریختند و دینی را پایه گذاشتند که افسوس پس از زمان درازی یکسره ناساز با دیدگاه اخناتن به نام دین اسرائیل و سرانجام دین یهود، در جنگی به نام تورات (Tora) غانون، در برگیرنده پنج دفتر Pentateuch یا پنج تومار) گفتاریکه خداوند اسرائیلیان، یهوه، به موسی نبی پیام رسانی کرده است، آراستند.<sup>(۸)</sup>

من در کتاب خود، تحقیقی در دین یهود، با ریزی در همین تورات و آنچه پیرو آن آمده نشان داده ام داستان رفتن فرزندان یعقوب به مصر و زندگی چهارصد سال در آن سرزمین و نزدیک به سه میلیون تن افزایش یافتن!! و سپس به یاری موسی ایبری فرزند خوانده فرعون، پس از شگفت کاریهای یهوه و سرانجام گشودن دریا برای گذر این سه میلیون ایبری و فرو کشیدن همهی سپاه دنبال کننده به فرماندهی فرعون مصر در آب و نابودی آنان ... پس از ۴۰ سال در بدری و سرگستگی به سرزمین کنعان، که یهوه به ایبریان بخشیده بود روند، تا در آن با کشتار همهی شهروندان و آنچه جاندار در آن شهرهای ماندک یهوه زندگی میکنند، به سر برند، ساختگی است. ولی همچنین میتوان دریافت که اگر موزس (موسی) به راستی رهبر دینی بوده که در بیرون از کنعان در گذشته و زمان درازی پس از او به نامش آئینی در کنعان پایه گزاری شده است، از همین داستانهای پنداری میتوان بیرون آورد که موسی بین

راه در شهری به نام کادش (یا پیرامون آن) بیمار شده و چشم از جهان فرو بسته ولی همراهانش آیین او را دنبال کرده اند که پس از سالها رفته رفته به کنعان رخنه کرده است و با دگرگونی‌هایی در آنجا پراکنده شده. از اینرو ایری‌ها بنا بر داستان تورات راهی را که در چند روز باید به پیمایند، در چهل سال در نور دیده اند. این دین در جا به جایی از مصر تا اسرائیل و گذشت یک سده، دگرگونی‌هایی یافته ولی با اینهمه درونمایه آن تا اندازه ای نگهداری شده است. ولی آنگاه که پس از نزدیک به یک هزاره در بابل از زبان عزرائل سفر (نویسنده و ادیب) و نحمیای شرابدار دربار، دو یهودیان فرستاده‌ی دربار هخامنشیان، نگارش تورات و دنباله‌هایش آغاز شد، از فروپاشی اسرائیل و ناپدید شدن اسرائیلیان نزدیک به سه سده می‌گذشت و تنها یهودیان، که فرمداری آنها فرو پاشیده و نزدیک بود شهروندان نیز به سرنوشت اسرائیلیان دچار گردند، به یاری روحانیت خود کوشیدند با استوار ساختن پیوندهای دینی، که پابرجاترین دستاویزها به شمار می‌روند، از این تباهی جلوگیری کنند. از اینرو کهن‌های یهودی به آهنگ و آرمان زنده کردن آیین موسی نبودند، بلکه تنها به هم بستگی یهودیان و پایداری «ملت یهود» و پیش از همه آسوده دلی خود می‌اندیشیدند. از اینرو دیده میشود که نخستین واکنش آنان گریه و شیون و پیراهن دریدن، نفرین و دشنام و سرزنش کردن ... و خشم و کینه ورزی خدا را به یاد یهودیان آوردن بود، که تخمه پاک و مقدس تبار پیمبران را با تخمه ناپاک دیگرانندیشان در هم آمیخته اند ... از همین زمان بود که آمیزش یهودیان با بیگانگان (دیگران‌دیشان) ناروا و گناه نابخشودنی و بنا بر روال فینخاس نوه هارون، برادر موسی، در خور مرگ گردید.<sup>(۹)</sup>

جلوگیری سخت از درآمیختن با مردم دیگر اندیش در دیاسپورا diaspora (پراکندگی یهودیان)، زندگی در محله یا هم آهنگ با محله نشینان، پای بندی سخت به رسمها و شعایر دینی ویژه، که یاری روحانیت را بایسته میکرد (از اینرو یهودیان را اُرتوپراکس orthoprax به جای ارتودوکس می‌نامیدند) ... از یکسو انگیزه برانگیختن مردم به بدینی و آریغ (نفرت) و گاهی دشمنی بی پایه و ناروا و بیگانه انگاشتن یهودیان، میگردید، و از سوی دیگر یهودیان را که پشتیبانی نداشته و از دستیابی به پایگاه‌های دیوانی بی بهره بودند، به گردآوری مال ناگزیر میساخت در اینحال باز هم بیشتر به بدینی مردم افزوده و بر داستانهای ناروا و ناساز دشمن کام انباشته میشد. من بارها، حتی در انجمن یهودیان گفته و نوشته‌ام که چرا یهودیان به این پدیده نمی‌اندیشند، انگیزه اینکه در نزدیک به همه‌ی سرزمینهای دیاسپورا اینگونه دشمنیها و بدگونیهای ناروا و کینه توز دشمن کام، پراکنده میشده و در بیشتر سرزمینها گه گاه آیندهای ناجوانمردانه و نابخردانه و ددمشانه بر آنان وارد میشده است چیست؟. روحانیت یهود شاید هم برای پاسداری از پایداری تبار یهودیان و فرهنگ و «ملت یهود» به این داستانپردازی‌هایی که نه تنها برای خود آنان، که برای پیروان شاخه‌های دین یهود، مسیحیت و اسلام، نیز فلاکت‌هایی به بار آورده، پرداخته است! ولی پس چرا اکنونکه پیش بایستهای سازگار و فراخور پدیدار شده و به هم‌پشتی سازمان ملل و به ویژه آمریکا، کشورداری خود فرمانی را بدست آورده اند، به جای آنکه با ریشه یابی دادگرانه و بی وابستگی، خردمندانه انگیزه این کینه ورزی‌ها را از میان بردارند و با بهره‌گیری از رهنمائیهای انبیای راستین اسرائیل که دادگری و دادپروری، نوازش و تیمار درماندگان و ناتوانان، برهنگان و گرسنگان ... از هر تبار و نژاد (نه تنها یهودیان) را برترین خواست یهوه میخوانند، و داستان «قوم برگزیده تخمه‌ی پیمبران» را بچ می‌دانند<sup>(۱۰)</sup>، یهودیان را آگاه سازند، به پشتیبانی آنانکه تنها زیان ویرانگری و کشتار و تانک و هواپیما ... را می‌پسندند، میردازند؟ گفتار سفر (دبیر) و شرابدار دربار، کهن‌ها و صدوقیون ... نبی نامگرفته، خدای یهودیانرا جبار، قهار، مکار، حسود و غیور

خواندند، خدایی که برای پنهان کردن ۲۰۰ شکل نقره موقوفه بیهوه (که باید سوزانده میشد، آتش نیاز) فرمان داد آخان (عخان بن کرمی) را با زن و فرزندان و همه‌ی خاندان، خادمین و رمه و ... (احشام) سنگسار و سپس بسوزانند (آتش نیاز) (کتاب یوشع بند ۷، سراسر ۹-۶ شگفت آور است) نباید الگو و سرمشخ (مشق) ساخت. آنها در گرفتاری و بی‌خانمانی برای پایداری قوم یهود ترس از بیهوه را تبلیغ و پیام رسانی میکردند و برای نشان دادن یارایی و بزرگی و سهمگینی او به زبان شایسته آزمان این داستانها را می‌آفریدند. اکنون که یهودیان زورمند شده اند باید به یاد همان دوران ناتوانی و درددری، با مردم افتاده وارونه‌ی رفتار شارونها، برخورد کنند، و با کوشش در پدید آوردن مهر و جوانمردی و گذشت و داددهی ... و همزیستی و همیاری مردمی با هم‌شهران، همسایگان و هموعان دیگر اندیش خود، دوران درخشان آموزنده و آفرین برانگیزی را در تاریخ پرگیر و دار و رنج و درددری خویش پایه‌گزارند. نه آنکه دوباره به دست آویزهای روحانیت و داستانهای ساختگی هکراتویخ و دنباله‌هایش چنگ زده، به مرگ رابین و سست و کم ارج شدن پیروان آشتی و همزیستی شایسته آدمهای خردمند و با وجدان نیک ... دلخوش و به پشتیبانی شارونها پردازند.

من برای نمونه از بین گزارش‌های فراوان هکراتویخ (تورات و کتاب یوشع) نکته‌هایی را بسیار فشرده و کوتاه، به نمار و نشان یادآور می‌شوم، تا خواننده به ناهمگونی آموزش گاتاها و کتاب مقدس آیین‌های ابراهیمی که نزدیک به یکهزار سال پس از زرتشت، در دورانیکه فرهنگهای درخشانی پدیدار شده بودند، ویرایش یافته است پی برده و انگیزه‌ی آزرنگ‌ها (مصائب) و فلاکتهای تاریخی یهودیان و برخوردهای سخت و خون‌آلود مسیحیان و مسلمانان با هم، با دیگراندیشان و اکنون با یهودیان ... را دریابد. به نام فرمان و خواست خدا، چه تبه‌کارها، کشتارها، آدم‌سوزیها، ویرانگری‌ها ... انجام شده و هنوز هم دنبال می‌گردد، که اگر ریشه‌یابی ریزینانه گردد، درخواهیم یافت که ریشه‌ی بیشترین آنها در باورهای نادرست و بی‌وزریها و خشک مغزی و کوردینی‌ها ... و برداشتها و آموزشهای نارسایی است، که در زمانها و جایگاه‌های ویژه برای آرمان و خواسته‌های ویژه شاید نیاز و بایسته بوده است (در آزمان آرمانها درنگر بوده اند، ولی سپس راه و روشها پیروی شده است).

در نوشتارهای گذشته یادآور شدم که چگونه در سراسر کتاب یوشع کشتار و سوزاندن و ویران کردن شهرهای کنعان به فرمان خداوند یهودیان<sup>(۱۱)</sup> خویشکاری این جانشین موسی و همراهانش میباشد. در کتاب (قانون دوم) دوتیرونومیوم هم ۱۸-۱۰/۲۰ از زبان بیهوه آمده: (به موسی)

آنگاه که مایلی به شهری یورش بری نخست به آنها پیشنهاد آشتی جویانه کن!! اگر پذیرفتند و دروازه شهر را به رویت باز کردند، پس باید همه مردم شهر را به بیگاری ناگزیر کرده و به فرمانبری تو گردن نهند (چه آشتی آبرومندانه‌ای!!). ولی اگر پیشنهاد آشتی جویانه تو را نه‌پذیرفتند، تو باید آنها را دورگیری (محاصره) کرده در تنگنا درآوری و هنگامیکه بیهوه خدای تو آنها را در دست تو گرفتار ساخت، پروانه داری همه مردان را با شمشیر بران کشته و بر زنان و کودکان و کارگران ... چارپایان و آنچه در شهر یافت میشوند کدیور شوی. آنچه در خور غارت است برای غنیمت بردار ... اینها را خدایت بیهوه به تو هدیه کرده است. به همین روال باید با شهرهای دیگر که به آن سرزمین وابسته نبوده و از تو دورند رفتار کن!! ولی در شهرهایی که بیهوه مرده ریگ خود ساخته و به تو واگذار کرده است (جایگاه آینده دوازده تبار اسرائیل) به تو پروانه نمیدهم یک نفس کش زنده گذاری بلکه باید همه‌هیبت‌ها، آموریت‌ها، پری‌زیرها، بیوزیت‌ها ... را نابود سازی<sup>(۱۲)</sup> (دیگر از پیشنهاد آشتی جویانه و به

بردگی گرفتن شهرنشینان و شهروندان سخنی نیست). اینست دستوریکه بیهوه برای برخورد با مردم بیگناه و کدیوران راستین شهرها میدهد!؟

چشمگیر است که در تورات نه تنها هنگام پیکار مقدس و به دست آوردن مرده ریگ بیهوه این سنگدلیها و درنده خوبی ها دستور خدا و روا سفارش میشود، که در زندگی همیشگی نیز به جای گردن نهادن به دستور مقدس قصاص باز هم غانون جنگل را بکار میگیرند و بیهوه نیز نه تنها گناهکاران و پیروان خود را کیفر نمیدهد، که به یاری آنان میپردازد. برای نمونه: کتاب آفرینش فرگرد ۳۵-۳۴ (بسیار فشرده!) خانواده یعقوب در بیرون از شهر زیخم سر پناه گذرایی می یابند. روزی دینا Dina دختر یعقوب (اسرائیل) به دیدار شهر می رود. پسر امیر سرزمین، حامر Hamer او را دیده و دلباخته اش میگردد. پس دختر را به خانه خود میبرد و با او نزدیکی میکند (ناموس دری - هتک ناموس) و از پدر خود درخواست همسری با این دختر را می نماید که پدر نیز می پذیرد. پس حامر به اسرائیل میگوید تو و خانواده و همراهانت با ارجمندی به سرزمین ما آمده چون سروران زندگی کنی و با همسری فرزندانمان این دو خانواده خویش گردند. یعقوب و پسرانش این درخواست را می پذیرند، تنها به این پیمان که همگی مردان سرزمین ختنه شوند ولی پسران اسرائیل در این پیشنهاد نیرنگی در سر می پروارندند. حامر نیز می پذیرد و از همه ی مردان سرزمین خود میخواهد چنین کنند. دو پسر یعقوب لوی و سیمئون (Levi - Simeon) رهبری به کار بردن این نیرنگ را می یابند. روز سوم پس از انجام این پیمان، بیماری همه گیری شهر زیخم را فرا میگیرد که همه ی مردم را فلج میازد. پسران یعقوب با شمشیرهای آخته بر مردم شهر میازند و سردار و پسرانش و مردان شهر را یکسره می کشند، آنچه گله و رعمه و مال و منال است می چابند (به غنیمت می برند) و کودکان و زنان را به بردگی میگیرند ... چشمگیر است که به جای کیفی دادن این پیمان شکنی شرم آور و تبه کاری خونین، بیهوه که به روال همیشگی شاید فرود آورنده ی بلای فلج بوده، بر مردم دورادور زیخم هراسی بزرگ چیره میسازد که توانایی کینه ورزی به تبار یعقوب را از دست میدهند. پس به آنها فرمان میدهد از آنجا دور شوند و به شهر لوس LUS کوچ کنند. در آنجا که اسرائیل با خدا سخن گفته بود خانه ای برای او ساخت و نام بتال Beth-El (بیت الله) بر آن نهاد. نباید فراموش کرد که اینگونه داوریهها و فرمانها و گفتارها به خدایی وابسته میشوند، که بنا به گواهی آیین های ابراهیمی، شریعت و شعایرش از نوح و ابراهیم ... تا پایان روزگار پابرجاست!!<sup>(۱۳)</sup>. از همین رو هر چند آموزشهای عیسی و محمد با دیدگاه ها و آموزشهای کوهن های یهودی ناسازگارند (به ویژه عیسی) ولی باز هم به نام مسیحیت و اسلام تبه کاریهایی زویداده که بازتاب سگالش روحانیت یهود است. (بی گمان همچنین ناهماهنگ با آیین اسرائیلیان و آنچه از انبیای اسرائیل فشرده یاد شده است.)

در آغاز پیدایش مسیحیت ما با مسیحیانی روبرو هستیم، که هر چند هنوز یهودی مسیحی اند، ولی چنان از پیام نوین برانگیخته و شیفته و دگرگون شده اند، که لبریز از مهر و نیکدلی و بی آلاشی، سر از پای نشناخته، به یاد دلدار و جانانه، جان می بازند و از مال و منال و جاه و جلال چشم پوشیده برادر و خواهروار، انباز و هموند با هم بسر میبرند. اینها که دینداریرا گذشت و نرمش و مهربانی و یاری به همه مردم روی زمین، دوست و دشمن، می پذیرفتند، نخستین کمونیسم مردمی را پایه گذاری کردند و خداپرستان کمونیست راستین بودند<sup>(۱۴)</sup>. این پاکدلان بردبار و سازگار، آرمان خویش را خدا میدانستند و خدا را نیز در عیسی مسیح نمایان میدیدند، که نمونه ای از مهربانی و افتادگی و گذشت بود و پند میداد که تنها به دوست مهر ورزیدن نشان نیکدلی راستین نیست که دشمن

خود را دوست داشتن کار نیکان است. آنها به پرورش عرفانی آروزگاران، که پدیدار شدن اسنه‌ها، نذیری‌ها ... (۱۵) و آموزگاران یهودی روشندل و خردمندی چون هیلل و فیْلُن ... نمونه‌هایی از بهره‌های آن بودند، خدای مهر و دادوری ... بی‌مرز و یله (مطلق) را ستایش میکردند و از یهوه‌ی قهّار و جَبّار و مکار، رشکمند و کینه‌توز ... تورات ملایان<sup>(۱۶)</sup> یکسره چشم پوشیده، مسیح خدا را نماد و نمایش این پهن دریای بی‌کرانه‌ی گذشت و مهر و داد و بخشایش ... می‌پنداشتند. هر چند اینگونه پندارهای ساده و نمادین (Symbolic) پسندیده و پرورنده فرهنگ آندوران است، ولی اگر گرایسته نمی‌شد سودمند و برای مردم نیک و سازنده بود. افسوس که با پیوند کلیسا و دربار روم، این باور مردمی درباری شد و پاپ بر جایگاه و پایگاه عیسی نشست و فرماندار و فرمانده گردید. برآیند این دگرگونی تباهی آفرین، انگیزه درنگ فرگشت و پیشرفت سگالش دینی و مینوی و شتاب‌گرایسته و تباه شدن آموزش و پرورش مردمی گردید. چندی نگذشت که روحانیت کلیسایی آنچه را در تورات ملایان با امید و انگار یاری به یهودیان پایه‌ریزی شده بود، به نام انکیزیسیون Inquisition (تفتیش عقاید) برای استوار ساختن فرمانروایی خویش (سلطنت روحانیون، که در نوشتار گذشته از آن سخن گفته شد) برپاداشت و کشتار و سوزاندن، شکنجه و چاول مردم بیگناه، مسیحی و دیگراندیش، را به نام خدا مسیحی، که دوستی با دشمنان را خویشکاری می‌آموزاند!!، آغاز کرد. کلیسا و یاران و فرمانبرانش در دورانی نزدیک به ۱۵۰۰ سال، از پیوند با دربار روم تا دو سه سده پیش، به نام خدا چه در دادگاه‌های بازرسی و چه در جنگهای صلیبی و چه در برخوردهای شاخه‌های دینی ... دوزخ آتشین و سوزان و هراسناک او را در روی زمین برپا کردند. چشمگیر است که در سراسر این دوران برای همه‌ی این تبه‌کارهای خون‌آلود، چون در سخنان وابسته به عیسی کوچکترین نشان پذیرش را نمی‌یافتند، تورات و پیمان کهن Old-Test را گواه می‌آوردند. چشمگیرتر از همه‌ی این تبه‌کارها، انباز شدن پارسایان از دنیا بریده، رهبانان و پشمینه‌پوشان خانگاه نشین ... چون دُمی نیکن‌ها Dominikaner، فرانسیسکن‌ها Franziskaner، سیسترسین‌ها Cistercien ... با آدمکشهاست، که شماری از این رهبانان حتی رهبری آنها را به گردن میگیرند. در کشتار کاتارها، که در چند شهر جنوب فرانسه با پاک‌ی و پارسایی تمام میزیستند (Kathar به آرش پاک) یک رهبان سیسترسین به نام آرنو Arnaud رهبری «حزب اله» را پذیرفت، و به سرفرمانده‌ی او این مردم بیگناه را، که سرنشین خانگاه دیگری به نام برنارد کلرو B. Clairvaux بهترین مسیحیان جهان و پاکترین و بی‌آزارترین مردمان با کفتار و کردار نیک میخواند<sup>(۱۷)</sup> با سنگدلی هراسناک سراسر کشتند. به گفته بسیاری از پیروان نزدیک کلیسا «در به چنگ آوردن این شهرهای فرانسه حمام‌های خون به راه افتاد که در تاریخ باختر بی‌همانند است. این چلیپا بدوش کشان (ویژگی این جندالله Gotteskrieger نشان چلیپا بر سینه و جلوداران چلیپا بر دوش بود) از کودک بی‌گناه شیرخوار در گهواره تا پیران شکسته و ناتوان به هیچ زنده‌ای رحم و گذشت نداشتند و هر چه در پیش می‌دیدند نابود می‌کردند و اسیرانرا نیز بدون گذشت بر خاک و خون می‌افکندند. در سپاه چلیپاتیون (Kreuzritter) تنها این ندا به بگوش میرسید، همه آنها را بکشید، خدا خود آنها را که از آن او هستند، خواهد یافت (سخن پربار و پرمغز قاضی نامدار شرع اسلام ناب، خلخالی!!) از اینرو در این کشتار خونین بسیاری از کاتولیکها از تیغ جندالله در امان نماندند»

چشمگیر است که فرستاده ویژه پاپ به او گزارش داد که خشم خداوند به گونه معجزه‌آسایی گریبانگیر این شهر و مردم آن شد ... این جنگاوران که خون از سر و پایشان می‌چکید خویشکاری میدانستند که همه‌ی رافضیان را نابود کنند!!



(برای آگاهی بیشتر میتوان کتاب تحقیقی در دین مسیح نویسنده را بررسی کرد) ...

ولی پیش از آغاز جنگهای صلیبی، از سده چهارم میلادی کشتار و سوزاندن و شکنجه شهروندان مسیحی آغاز گردید که رفته رفته به گونه ای سامان یافته در زیر پرچم «بازرسی باورها» یا انکیزیسیون، زیر نظر پاپ و به یاری Inquisitor بازرسان ویژه، گسترش یافت و گذشته بر میلیونها مسیحی که سوزانده یا شکنجه و کشته شدند، گروه بسیاری از دانشمندان و هنرمندان و ژرف اندیشان ... را نیز شکنجه داده یا سوزانده و یا به توبه وادار کردند، تا بر دهانها مهر زده و به نام خدا ولایت و فرمانروایی کلیسا و دیدگاه های واپس مانده و افسانه های کودکانه آنرا، که همه از تورات و پیمان کهن گرفته شده بودند، پابرجا سازند و خود را برای چپاول مردم و تبه کاریهای شرم آور توانا تر کنند. چشمگیر است که در انجام این برنامه هم از همان رهبانان دومی نیکان و فرانسیسکانر بهره گرفته و به دستور پاپ گرگوی آنها جلادان ویژه برگزیده شدند (آنها را نمونه پارسایی و تقوی دانسته و برادران در یوزه گر و تهیدست می نامیدند. آنها خدای تورات را نخستین بازرسی یا انکیزیتور میخواندند که آدم را رسوا کرد).

چشمگیر است که پایه گزار فرانسیسکن ها یکی از مقدسین و درویش پر آوازه و شیفته مسیح بود، که تا امروز هم ارج و پایگاه بسیار برجسته او برجای مانده است. از برجسته ترین و پرآوازه ترین سربازرهای آندوران رهبانی بود اسپانیولی به نام تومادا Thomas Torquemada که او را هولناکترین انکیزیتور همه ی دورانها نامیده اند. او از پارسایان دل از جهان برکنده گوشه گیر بود که به دست خویش از مردی افتاد (خواجه شد). هرگز گوشت نمی خورد و بیشتر روزها روزه میگرفت. پشمینه قهوه ای رنگ رهبانان دومی نیکن که بر تن داشت بدون زیرپهرن بود که تن او پوسته آزرده و رنج و درد، او را بیادرنج عیسی بر چلیبا آورد. به او پیشنهاد کاردینالی کردند، که پس از پاپ برجسته ترین پایگاه است، نپذیرفت، چون جاه و پایگاه با درویشی سازگار نیست!! تورکمادا درویش پشمینه پوشی بود، که به عشق مسیح جان مسیحیان را میگرفت و چنین می پنداشت که خدا او را گمارده تا جهان را از پلیدی همه ی بدخواهان کلیسا پاک کند و آنها را در آتش بی ورزی و باور خود بسوزاند. درینجا که اینگونه بیماران هراسناک بهتر و آسوده و آسانتر دستاویز فریبکاران دین فروش و سوداگران باورهای مردم ساده میگردد و بهتر و سودمندتر و کارسازتر برای آنان و انجام برنامه های فریبکارانه و پست ویرانگرشان میشوند. در سراسر تاریخ از آندم که باورهای بنده پروری در همبودگاهی پدیدار و بالیدن آغاز کرده، ترفند بازانی برای بهره برداری از مردم ساده دل دست بکار شده اند و به نیرنگ ها و تردستی ها کوشیده اند با دستکاری این باورها و بکار گرفتن باورمندان، سود برند. گروهی نیز شاید از روی مهر به همدلان به این دستکاریها تن داده اند ولی سرانجام زیان دیدگان مردم ناآگاهند، که این باورها را به آیندگان می سپارند و آنها نیز «عالم و عامی» چون مرده ریگ یا دست آورد و دهش گرانها، گرامی میدارند ...

گفتگو در این باره از جستار ما بیرون است و بهتر آنست که به دنباله گفتار خود پردازیم.

در مسیحیت چون خود دارای دستور و آموزش و برنامه ویژه ای نبودند، بنیان گزاران نیز یهودیان ساده و بی نامی به شمار میرفتند، که جز پاولوس، بیشترشان (شاید همه) از خواندن و نوشتن بی بهره، یا از خود نشان و نوشتاری بر جای نگذاشته بودند، از اینرو یادمانده های دین یهود را پایه برگزیده، کتاب مقدس خود ساختند. مسیحیان حتی به این تن درداند که در انجیل متی دست برده و در فرگرد ۱۸-۱۷/۵ که به نام «موعظه سرکوه» بوده و سراسر آن ناهمساز با تورات و دستوره های وابسته به آنست، فرازی را جای دهند که «تا آسمان و زمین بر جای هستند هیچ

حرف و نقطه ای از تورات از بین نخواهد رفت، تا همه آن تحقق یابد». چشم گیر است که به ویژه در همین فرگرد است که از زبان عیسی شماری از دستوره‌های یهودیان، چون قصاص (دندان به دندان ...)، کشتار دشمنان و ناهمدلان و دیگرانیشان ... بازگو و وارونه آنها را خویشتکاری پیروان عیسی بیان میکنند<sup>(۱۸)</sup>. نباید فراموش کرد که نویسندگان انجیل‌های نخستین هنوز همان یهودی مسیحان بودند، که پرورش یهودی داشتند و بی گمان بسیار دشوار بوده آماده نگارش گفتارهایی ناسازگار با تورات باشند. ولی این فرگرد «موعظه سرکوه» یا فرگرد پنجم متی، (که در انجیل‌های دیگر مانند لوقا فرگرد ۶ ... نیز آمده) در شماری از بندها نشان دهنده آموزش نوین و همیستار با سگالش نویسندگان تورات است، همان آموزشی که پاولوس یهودی پی‌ورز و دشمن و گوشمالی دهنده مسیحیان را وادار میسازد شریعت تورات را منسوخ سازد<sup>(۱۹)</sup>. این گفته ساختگی درباره جاودانی بودن تورات از زبان عیسی نیز تنها در انجیل متی آمده که کوشیده اند کمبودهای انجیل مارکوس (مُرُقس) یا نخستین (کهن ترین و کوناثرین) گزارش در بین انجیل‌های کائن را ویرایش دهند و شناسنامه ناهماد (ناقص) پسر آدم (بنی آدم، که عیسی پیوسته خود را چنین می نامید) را هماگن سازند.

کتاب مقدس مسیحیان یا Bible (Bible) پیوندی از پیمان کهن<sup>(۲۰)</sup> و پیمان نوین است. در جایکه پیمان کهن گفتار خدا و یا از سوی او بیان میشود، در پیمان نوین تنها گزارش نویسندگانست که نام شاگردان عیسی یا پیروان نامدار او را بر آنها نهاده اند. این گزارشها تنها داستان رویدادهایی است که در یکسال زندگی عیسی از پدیدار شدن کنار اردن برای تعمید گرفتن از یحیی (یوحنا) تا به چلیپا کشیدن او، بیان شده اند.

در بررسی ژرفی که انجام یافته، پاولوس را، که او و سخنانش پایگاه تاریخی دارند، باید پایه گذار مسیحت کنونی و دیدگاه عیسی - خدامسیح، دانست (به کتاب مسیحت نگاه کنید). ولی چون پاولوس منسوخ سازنده شریعت یهود را نمیتوان گزیننده بیل به جای کائن مسیحت، پذیرفت و کلیسا نیز نیاز به اینگونه دستورها داشت، پُطروس حواری را جانشین عیسی ساخت و کلیددار آسمان!! (همان پُطرسی که عیسی او را ابلیس خوانده و دروغگویی که سه بار نزدیکی خود را با عیسی انکار می کند متی ۱۶/۲۳ و ۲۶/۳۲-۳۵) و پاپ را جانشین او برگزید. این گزینش ناگزیر کائن، که در آغاز برای «مشروع» ساختن مسیحت بکار رفت، پس از گسترش نیروی کلیسا و انباز شدن در فرمانروایی، نه تنها مسیحیان، که برای جهان آفت و تباهی به بار آورد. پیروان عیسی که به باور آنان دوستی با دشمنان را دستور خدا میدانند، و در راه مهر و گذشت بر روی چلیپا جان میدهد، آموزش یافتگان پاولوس که عشق و مهر را برتر از ایمان و همه‌ی مردم جهان را فرزندان خدا میخواند (نه تنها یهودیان) و این گفته سعدی: بنی آدم اعضای یکدیگرند ... را بی کم و کاست آموزش میدهد (اول قرن‌تین ۱۳)، چلیپا بر دوش و کتاب مقدس در دست در سراسر جهان به کشتار برخاستند و نه تنها دیگرانیشان بی پناه را از مردم آمریکای جنوبی نزدیک قطب جنوب تا مردم قطب شمال از دم تیغ خشم خدای تورات گذراندند، که مسیحان وارسته و پالک همشهری و همسایه ... را در آتش کینه ورزی و کین خواهی گناهمانی که به راستی تنها پاکی و نیکی بود سوزاندند ...<sup>(۲۱)</sup>.

همانگونه که بارها یادآوری کرده ام، آیین‌ها از فرهنگ سرزمینی که در آن پرورش یافته و به بالیدن میپردازند، نشان میگیرند اسلام در بین مردمی پدار شد که به یهودیان از دیدگاه، زبان، نژاد ... و رویهمرفته فرهنگ بسیار نزدیک بودند. پایه گزار اسلام نیز با یهودیان آشنایی نزدیک داشت و از یاریهای آنان بهره زیادی برد. از اینرو هرچند با بررسی ریزبانه قرآن میتوان پی برد که درونمایه آن بسیار خردمندانه تر از تورات و همیستار با آن دین

جهانی و همگانی را در میان میگذارد (نه ویژه یک قوم) باز هم به انگیزه هایی که در این فشرده جا برای واشکافی آنها نیست، مسلمانان از فرهنگ «عهد عتیق» به گونه آرایش یافته ای بهره گرفتند. پیمبر اسلام، که خود را از نوادگان راستین ابراهیم میدانست، به روشنی پذیرفت که شریعت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی و محمد یکسانند (۴۲/۱۳ شوری) از اینرو نه تنها آنچه روحانیت اسلام اسرائیلیات می نامند، از کتاب مقدس یهودیان مایه گرفته، که بسیاری از رسمها، دستورها ... و شعایر اسلامی نیز ریشه های یهودی دارند. نام آئین های ابراهیمی، خود بهترین نشان وابستگی نزدیک آنها به هم اند.

در دوران پیدایش اسلام، تورات و شرع یهود همانست که امروز در پیمان کهن Old-Test می بینیم و در این نوشتار از آن سخن گفتیم. تا زمانیکه یهودیان از کشورداری ویژه خود برخوردار نبودند، نشانهایی از واکنشهای خونین و هراس انگیزی که در تورات از آنها سخن گفته شد، نمی بینیم. ولی اکنون که یهودیان و مسلمانان با یک فرهنگ و دین نزدیک به هم برخورد کرده اند، چشم اندازهایی تا اندازه ای همانند آنچه در تورات آمده باز نمود میگردند (بی گمان با شرایط کنونی). در تورات یهودیان در بند و ستمدیده، رویدادهایی پنداشته شده اند که راستین نیستند، از اینرو برآیند آنها نیز خیالی است. ولی اکنون بدبختانه برخورد این دو گروه همیشه واقعی است و این یهودیانند که در جایگاه نیرومندان و یورش کنندگان مبارزه می کنند و شارون را در نخس یوشع به رهبری برای پدافند از قوم خدا و سرزمین مقدس و اجرای قصاص برمیگزینند، تا او هم چون یوشع در انجام پیمان به کشتار و ویرانگری پردازد. در برابر یهودیان نیز دشمنان پنداری تورات نیستند، بلکه مسلمانانی می جنگند که ناخواست و ناروا از خانه و کاشانه خود رانده شده و اکنون با تکیه بر همان قانون قصاصی که یهودیان باور دارند، به پدافند میپردازند. آنها چون از جنگ افزار و ارتش در خور و آراسته بی بهره اند، در برابر تاختگران پرساز و برگ و نیرومند ناگزیرند با آنچه در گزینش دارند، چون سنگ پرانی، تیغ و چاقو ... و کارسازتر، با بهره گرفتن از همان آموزشهایی که یهودیان پایه گذارش بوده اند، یا غربانی دادن به خدا، به ایستادگی و رانش دشمن پردازند<sup>(۲۳)</sup>. چشمگیر است، یهودیان که بی درنگ به پشتیبانی قانون قصاص به پاسخ میپردازند به جای فرمان دندان به دندان، چشم به چشم ... با بمب و تانک و هواپیما و موشک ... خانه ها و شهرها را ویران می کنند و نام آترا قصاص (تاوان و پاداش) می نامند، ولی کین خواهی پلستینیانرا تروریسم!! میخوانند. یک نکته را نباید فراموش کرد که این مردم، از هر دو سوی، برای پاسداری از خانه و کاشانه و جان خود و خانواده هایشان می کشند و کشته میشوند. ولی نامردمی تر واکنش دولتهای نیرومند و گردانندگان راستین سازمان ملل است که نه تنها خود تلاشی دادگراانه و پی گیر برای خاموش کردن این آتش خانمانسوز که رفته رفته به پهنه های دیگر جهان نیز آسیب میرساند، نمی کنند، که کوشش نیم بند دیگران را نیز با «توتو» بی ارزش میسازند. امریکا که خود را سرور جهان میدانند برجسته ترین پشتیبان یهودیان و نگهبان بی چون و چرای اسرائیل است و در پایه گذاری این کشورداری هم کار سازترین تَخش را به گردن داشت. بسیاری از کشورهای اروپا نیز خود را به یهودیان بسیار وامدار میدانستند، از اینرو در گزینش راه، کمتر به سزاوریهای مردم پلستین، که نیاکانشان شهروندان راستین این سرزمین بودند، اندیشیدند و در این بازی شطرنج مهره ها را از آغاز به سود یهودیان، که بیشتر آنها از دیدگاه کدبانان، میهمانان ناخوانده به شمار میرفتند، چیدند و با اینکار کینه و بدبینی را پایه گذاری کردند، که با راندن و بی خانمان کردن و در اردوگاه ها چپاندن رانده ها بر خشم و آریغ (نفرت) پلستینیان افزودند<sup>(۲۴)</sup>. امروز همه ی مردم پلستین که ۶۰

ساله نشده اند، در این پیش بایستها زاده شده و با این زمینه روانی پرورش یافته اند. برآیند این دگرگونیها، برخوردهای سخت، نخست بین کشورهای دورادور اسرائیل با اسرائیل بود، که به شکست آنها و از دست رفتن همان نیمه آزادی و خرابه هایی که به نام میهن برای آنان مانده بود، گردید. ... (۲۵)

پس از سالها خرابکاری و برخوردهای نامردمی و نابخردانه، که پلستینی ها پیوسته، چون در برابر پیروزمندان توانا، بی ساز و برگ و ناتوان بودند، بازنده میشدند، سرانجام سرباز رادمرد نیک اندیشی چون رابین، زره جنگ را بدور انداخت، و ناهمساز با خواست روحانیت هر دو سوی، به یاری آرامش جویان، به ویژه پرز در برابر جهانیان دست عرفات را فشرده و پیمان آشتی و سازش را با او بست. افسوس که این خیزش جوانمردانه به کام روحانیون و پی و رزان ارتوپراکس هر دو سو، تلخ و ناگوار آمد، و از روی کینه و بی خردی رابین نیک اندیش را برخی کردند (غربانی) و هم اندیشان و هم روشهای خود را چون ناتان یاهو و شارون که در کینه ورزی با عرفات و یارانش زبازند بود!! به کار گماردند.

درست است که با سرفرمانده شدن شارون یهودیان بیشتر بر سرزمین و مردم پلستین چیرگی یافتند. ولی آیا بر آرامش و بی هراسی و امنیت آنان نیز افزوده شد؟ از شمار غربانیان بی گناه و بی خبر یهودیان و مسلمانان و ترورهاییکه به بهانه آشوب پلستین در سراسر جهان رخ داده و میدهند، کاسته شد؟ بر امید آشتی و آدمیگری افزود؟ ... یا وارونه آن!

کینه ها، دشمنی های نابخردانه، تبه کاریها و نامردمیا ... افزایش یافتند، فراریان و آشیان گسسته گان بی خانمان تر شدند و این چند بنیاد و ساختمان و بنای ناپایدار و فرودگاه و خیابان ... دست گردان که به یاری دیگران برپا شده بود به فرمان یوشع سده ۲۱ ویران گردید. کودکان و زنان و مردان بی گناه فراوانی به زیر خاک رفتند، گروه بن لادنها، القاعده ها ... برای خرابکاری خود و آشفتنگی بیشتر هنجار جهان دستاویزهای نوینی یافتند. مردمان نیک اندیش امریکایی اسرائیلی، پلستینی، که ناخواسته به این ماجراها کشیده شده اند و بسیاری از آنان اگر درست آگاه شوند یا آگاهانه آمادگی یابند، به واخواست و خرده بینی بخواهند خاست (گروه های زیادی هم اکنون به پاخاسته اند) بیهوده بدنام شدند. (۲۶) ... رویهمرفته جهان در اینروزها از دوران پس از آشتی رابین بسیار ناآرامتر و برآشفته تر گردیده است، و اگر با شتاب به این پی ورزیها، خودبینی ها، کوردینی و جاه جویی ها ... پایان ندهند، با فاجعه های ناگوارتری روبرو خواهند شد. سخن در این باره بسیار است که در این گفتار جا برای بررسی آنها نیست و بهتر است به نخش آمریکا پردازیم، که هم در پایه گذاری کشور اسرائیل و هم در پابرجایی آن و هم در جلوگیری از رویدادهای زیانبخش برای اسرائیل نشان بنیادی داشته و دارد. از اینرو امروز هم اسرائیل با تکیه به توان امریکا و یاری پایدار آن و رخنه و پشتوانه ای که این کشور نیرومند در سازمان ملل، اروپا و سازمانهای جهانی دارد، میتواند فرماندهی چون شارون را برگزیند که به بهای نابودی خانه و خاستگاه و مردم پلستین و برخی (غربانی) دادن جوانان و سربازان و هم شهریان و هم میهنان خویش، آرزوهای روحانیون و پی و رزان یهودی را که اکنون پس از ترور رابین نیرومند شده اند، درباره اسرائیل بزرگ و بر تخت نشینی یهوه بر کوه صیون و سروری اسرائیلیان (که ناپدید شده اند!) ... نیرو بخشند. در جاییکه فراوانند یهودیان خردمندی که در امریکا و دیگر سرزمینهای آزاد نیز خود را ناکام نمیدانند، و در اسرائیل هم امید دارند با آشتی و رفتار مردمی با همه ی همسایگان و به ویژه برادر خواهرانیکه در نژاد و زبان و فرهنگ و تاریخ به هم بسیار نزدیکند، زندگی آسوده و پر آرامشی را

پایه‌گذاری کنند، و از دانش و شایستگی و توانایی خویش به آنان نیز سود رسانند، تا شاید روزی در سراسر این پهنه کهن و دارای تاریخی بسیار درخشان یک فدراسیون پیشرفته، آباد و نمونه‌ای را پدید آورند.

نخستین بار سال ۱۹۶۰ برای دیدار دوستان فراوانم که پس از رهسپاری من به اروپا، رفته رفته به امریکا سفر کرده بودند راهی این کشور شدم. در این اندیشه که شاید با همسر و فرزندانم در امریکا ماندگار شوم به بررسی این دیار پرداختم. در همان زمان زبازد کاروندی یک فرمانداری پشت پرده در سرزبانها بود. در شمار گزارشها کتابی بدستم رسید از پروفیسور نامداری که درباره رخنه یهودیان سرمایه دار در این فرمانداری با آمار و گزارشهایی بسیار گسترده و موشکافانه، این انگار را پیروی میکرد که یهودیان در این فرمانداری داری پایگاه بنیادیند. در سالهای پس از آن، که سفرهایم به سالیانه رسید نشانهای فراوانی از این رخنه خواندم و آزمایش کردم. به ویژه دو کتاب چشمگیر و پرمایه از دو سناتور پر آوازه به نامهای *The Sources of Power* و *Who dares to say?* (سرچشمه های قدرت و چه کس زهره‌ی گفتن دارد؟) و گزارشهای دیگری که در این نوشتار جا برای آنها نیست<sup>(۲۷)</sup> همه درباره فرمانداری پشت پرده و رخنه یهودیان بود. پس از رویدادهایی که پی در پی در امریکا و جهان به پشتیبانی از یهودیان، پیش آمد، نوشتار پروفیسور S. P. Huntington استاد نامدار هاروارد و سرپرست بنیاد J. M. Olin برای پژوهشهای استراتژیک امریکا و سردبیر مجله *Foreign Affairs* امریکا ... و سرانجام تلاشهای بن لادن و پایه‌گذاری القاعده ... تا نمایش هراسناک و بدفرجام کورباوری در نیویورک و واشنگتن ... و دنباله‌های آن، که شاید یورش به عراق و دیگر هدفها را در برگیرد، نشانهای رخنه این فرمانداری پشت پرده بیشتر نمایان گردید.

هرچند رویدادهای غم‌انگیز پی در پی بر دهدهای برآیند بیماری پیشینه دار و ناتوانی از پیری و تکیده‌گی من افزوده شده و توان تلاش، حتی خواندن و نوشتن شایسته را از من گرفته‌اند<sup>(۲۸)</sup> و برآن بودم زمانی از این کاروندی چشم پوشم، چند روز پیش آگهی‌نامه‌ای که سرنوشتار آن در نگاره‌ی سرآغاز آمده است، بدستم رسید و مرا وادار کرد به نگارش این فشرده پردازم. در این آگهی‌نامه بنیادی به نام *AIPAC* یا *American Israel Public Affairs Committee* درباره برنامه‌های کار آنها، آنچه تازه به انجام رسانده‌اند، آنچه خودشان درباره خویش میگویند، و آنچه رسانه‌های گروهی درباره آنها پراکنده می‌کنند، سخن میگویند. نام این بنیاد در خبرهای جهانی بسیار آمده، بدون آنکه کسی به آن نیک نگری کند. بنا به گزارش این بنیاد که از گروه یهودیان آمریکایی پشتیبان اسرائیل و کاروندی آنان سخن میگوید، در سال ۱۹۵۰ به کوشش یک آمریکایی به نام *Si Kenen* آغاز به کار کرده و امروز در ۵۰ استان (State) امریکا دارای ۶۵۰۰۰ هموند پیوسته، جلودار یک جبهه‌پدافند از آسیب به اسرائیل، تلاش می‌کنند ... و به گفته روزنامه نیویورک تایمز و مجله *Fortune* برجسته‌ترین سازمان پیوند دهنده امریکا و اسرائیل و نیرومندترین *Lobby* (هم پیمانان برای پدافند از هدفهای یک گروه یا بنیاد) برای پشتیبانی این کشور است ...

برنامه‌هایی که آنها تا کنون انجام داده و میدهند بسیار گسترده است و باید سراسر این ۶برگ را خواند و من تنها چند نکته را بسیار فشرده در میان میگذارم:

دردو هزار (۲۰۰۰) نشست بانمایندگان کنگره *Congress* در واشینگتن (در کنگره) و درخانه‌های نمایندگان در سال، انگیزه میشوند که دست کم سالیانه ۱۰۰ لایحه قانونی به سود اسرائیل در کنگره به تصویب رسد!! که از دریافت ۳ میلیارد دلار کمک بحرانی به امنیت اسرائیل تاهمکاری برای ساختن ساز و برگهای ضد جنگ افزارهای بیرون از رویه و پیمان و آنچه برای یاری اسرائیل در دورانهای بحرانی بایسته است ...

گروه های فعال به یاری کاردندان آی پک، که از رده های سران دولت و سیاست، دانشگاه و شوررداری میباشند، در همه جا به تلاش میپردازند. هموندان لوبی هر عضو کنگره را دیدار می کنند و هر گفتگوی کنگره را در Capitol Hill که به وابستگی امریکا و اسرائیل برخورد دارد، گوش میدهند... و پاسخگوی بحرانی ترین رویدادهایی که به اسرائیل وابسته میشود، میباشند... کارشناسان برجسته آی پک هر روز سدها روزنامه، نشریه و گاهنامه، سخنرانی و گزارش... را بررسی و پاپی با برجسته ترین اندیشمندان سیاست خارجی دیدار و به تجزیه و تحلیل رویدادها میپردازند... آی پک همچنین در ۲۰۰ کالج در سراسر کشور امریکا به فعالیت میپردازند و به دانشجویان ارزش و ارج دوستی و وابستگی امریکا و اسرائیل را آموزش میدهند... تا جوانان را پیروان ماهر و پشتیبانان سیاسی طرفدار اسرائیل، در بیرون و درون دانشگاه سازند...

آنچه بیان شد تنها فشرده ای از چند رده در رویه نخست این آگهی بود و کوشش آنها درباره پابرجا ساختن پشتیبانان خویش در سنا و کنگره و چگونگی یاری به گزینش نمایندگان و آماده ساختن و آموختن به آنان درباره ارزش پیوند امریکا و اسرائیل، **متعهد کردن سنا و کنگره به پشتیبانی اسرائیل و آماده کردن نسل آینده رهبران و سیاستمداران پشتیبان اسرائیل در امریکا** و برنامه های جنگی و دفاعی، افزودن کمکهای جنگی و ارتشی، برنامه های نبرد با تروریسم [که بی گمان برای اسرائیل تروریست راستین در پایه نخست، کودکان سنگ انداز، جوانان مغز شویی شده که به همان آموزشیکه ریشه اش در تورات دیده میشود به خود کشی دست میزنند... و در نوک آنها عرفات و همراهان اوست<sup>(۲۸)</sup>] و برنامه های فراوان دیگری که در این گفتار جا برای اندکی از آنها نیست، و همه گواه وابستگی زیاد امریکا به اسرائیل و افزایش پاپی رخنه اسرائیل در فرمانداری و فرمانروایی امریکاست، گویی گمان امریکایی هائیکه بر آن باور بودند، دولت پنهان امریکا را یهودیان میگردانند، یا بیشتر گردانندگان یهودیند، نادرست نبوده و بر نکته های درستی تکیه می شده، که امروز در راه رسایی است.

من هرگز این تلاش یهودیان امریکایی را برای بدست آوردن پشتیبان نیرومند نگویم نمی کنم، که این به هر روی یک خویشتکاری آیینی و کار کردی برای یاری به هم پیمانان دینی و تاریخی آنهاست. ولی در این دنیای پر آشوب و پر رویداد که سازمان ملل را به امید دادگری و دادوری ی دادمنشانه بین کشورها برگزیده اند، اگر بین اسرائیل و مردمی بی پناه مانند فلسطینی ها، ناسازی و دشمنی و سرانجام برخوردهای خونین پیش آمد، با چنین وابستگی امریکا به اسرائیل و توان و رخنه گسترده امریکا پشتیبان سد در سد اسرائیل در سازمان ملل، آیا میتوان امید به دشواری زدایی دادورانه داشت؟. انگلیس و کشورهای هم پیمانانش که در برابر یورش ناجوانمردانه تبه کاران نازی به نبرد با این نیروی هراسناک برخاستند، امروز که ملت بی پشتیبان و ناتوانی که هواخواهان دروغینش سد حسین، بن لادن، فرمانروایان کوردین و انگل ایران... اند، که تاکنون جز در دسر سودی نداشته اند، چرا خاموش گواه نابودی آند؟ آیا در این درنگ با هواخواه اسرائیل، سرور جهان و سرفرمانده راستین ناتو، همآوایی نمیکنند؟ با بررسی پژوهش های فراوانی که درباره آیین ها و دینهای جهان و نشانهایی که در فرهنگ و تاریخ و دگرگونیها و رویدادهای گذشته به جای گذاشته اند، انجام یافته، به این برآیند دست می یابیم، که این باورها کار سازترین و رخنه گرتترین سازه ها در سرنوشت مردم جهان بوده اند و هنوز هم با پیشرفت شگفت آور دانش و آگاهی باز هم این نشانگزارای پایدار و با توان فراوان سرنوشت ساز است. از همین فشرده ای که درباره دین یهود و شاخه ها و دنباله های آن بیان شد، میتوان به هنایش این سازه (عامل) پی برد. هنوز کینه ها و دشمنی های فرقه های مسیحی

و مسلمان ... با هم و با دیگر آیین ها دنبال میشوند و در سده بیست و یکم نیز دانشمند برجسته ای چون هتینگتون سخن از برخورد سرنوشت ساز جهانی بین پیروان اسلام و کنفوسیوس با پیروان مسیحیت (یا اروپا و امریکا) میگوید و میکوشد سیاست آینده آمریکا و اروپا را بر این پایه برنامه ریزی کند!! . این گفتار بسیار پر دامنه بوده و به گونه ای با جنگ جهانی، دگرگونیهای روسیه و چین و بسیاری از برخوردهای تاریخی پیوند می یابد، که بررسی و در میان گذاشتن آن در چنین نوشتارهایی، حتی در چندین گفتار، شدنی نیست و بهتر آنست که با بیان پیش گفتار کوتاهی درباره سیوشیانت، سخنرا به پایان رسانیم.

از سیوشیانت در چند نوشتار خود به نمار و نشان یاد کرده ام. این واژه به آرش (معنی و مفهوم) سودرسان و یاری دهنده است و در آموزش زرتشت نَخش برجسته ای دارد.

در کینه توزیها و کین خواهی ها، برخوردها و دشمنیها، جدایی ها و آریغها (نفرتها) ... که بین مردم با هم و دیگران و بین هازمانها و ملت ها ... روی میدهند، باورها و آیینها، نشان بنیادی دارند. در همه ی این رویدادها پی ورزی و باور به اینکه دین و آیین آنها یکتا و به گونه ای مقدس و ستایش آمیز بوده، از سوی خدا، خدایان مقدسین، نیروهای برتر ... چون فرمانی دگرگون ناپذیر و جاودان، باید به کار بسته شوند ... انگیزه برخوردها میگردند. در جایکه پذیرش دین بیشتر به گونه مرده ریگی و بدون تکیه بر پژوهش خردمندی و سنجش و سگالش (تفکر) انجام میگردد، باز هم به پافشاری کارسازان و کارگزاران دین، که از روی ایمان یا به امید سوداگری، و یا به پرورش خانوادگی ... این پیشه را دنبال می کنند، مردم (عامی و عالم) به پی ورزی در دین گرایش می یابند در بیشتر آیینها کورباوری پیش سازی شده است. آنگاه که پیروان دینی دستوری را فرمان بی چون و چرای خدای خودکامه (مطلق العنان) جبار و قهار و متمم ... چون خدای نورات، باور کنند و این باور از گهواره به کودکان آموخته شود (زگهواره تا گور!)، چگونه میتوان چشم داشت درباره آن دین یا خردورزی و دادگرانه و ناوابسته، به بررسی و داوری پردازند؟ یا اگر باوری چون ماندک گرانهایی از نیکان پنداشته شود که باید آنرا تقدیس و ستایش کرد، و در آن باور نیز از دگرگونی و فرگشت سخنی نیست، چگونه مانده بران میتوانند به خود پروا دهند آنرا با زمان و خرد و دانش هماهنگ سازند؟.

در آیین هاییکه آزادی گزینش و دستور خردورزی و سگالش در آنها پیش سازی شده امید این فرگشت زیاد است (تا زمانیکه دستکاری نشده و روحانیت آنرا به کالای سوداگری دگرگون نساخته!!) آیین زرتشت یکی از برجسته ترین این آیینهاست. ولی در آموزش زرتشت یک سازه دیگری که یکتاست، پیش سازی شده و آن سیوشیانت است. این واژه شش بار در گاتاها آمده (۳۴/۱۳، ۴۶/۳، ۴۸/۱۲، جمع، و ۴۵/۱۱، ۴۸/۹، ۵۳/۲ مُفرد) چشمگیر است که زرتشت در ۴۸/۹ و ۵۳/۲ خود را نیز سیوشیانت میخواند (نه فرستاده و زبان خدا). زرتشتیان از این گفته بهره ی نادرست گرفته و بازگشت زرتشت را در میان گذاشتند، و این واژه را ناجی و رها دهنده برگردان کردند. از همین برداشت در آیین های دیگر ناجی هایی به نام مسیح یهودی (مشیخ)، مسیحا در عیسویت و سپس بازگشت عیسی Parusie، امام زمان و باب در بین شیعیان ... پنداشتند. استاد دکتر جعفری در پیام زرتشت آورده، سوشینت ها سودرسانان کشورها خواهند بود که در پی خشنودی منش نیک میباشند و کردار خود را بر روی راستی و طبق آیین نو استوار میسازند. و در ستوت یسن - گاتاها مینویسد: در روزگارهای پسین که زرتشتیان گرفتار روزهای سخت و دشوار شدند و چشم به راه رهاننده ای دوختند «سوشیانس» یک یا سه

رهاننده را خواندند، که برخی هنوز بیکار و دست روی دست نهاده چشم به راه پدید آمدن شگفتوارش هستند. شادروان استاد دکتر تاراپورالا مینویسد: سوشیانت کسی است که آیین و آموزش نوینی به جهانیان تعلیم خواهد داد و فرهنگ نوی را در جهان شروع خواهد کرد. و موبد نامدار، شادروان آذرگشسب مینویسد: از مفاد تمام نوشته ها و متن های اوستایی (وگاتا) بر می آید، سوشیانت ها، چه کسانی که در گذشته بوده و یا در آینده از مادر زاده خواهند شد همه دارای فروزه ویژه رهبری مردم بسوی راستی و پاکی و به زیستی و پیشرفت میباشند. خود اشوزرتشت نیز یکی از سوشیانتها بحساب آمده است. تمام پیامبران و متفکرینی که اندیشه توانای خود را در راه پیشرفت و خدمت به بشر بکار انداخته و هدفی جز رهنمایی مردم بسوی پاکی و راستی و درستی و برادری و نجات و رستگاری آنها نداشتند، میتوان سوشیانت ها نامید (زرتشت نه نخستین و نه واپسین (پایانی) است، که پیشرفت و فرگشت و رسایی پایان پذیر نیست. آئین ها برای اینکه سودمند باشند باید با پیشرفت هماهنگ شوند)

**آزاد گزینی بر پایه خرد و آگاهی زمانی رسایی می یابد و هماگن میشود، که فرگشت و دگرگونی را به پذیرد. اگر دین فرمان سد در سد و بی گفتگوی خدا، یا بنیادهای دگرگون ناپذیر، آگاهانیده شود، چه گونه میتوان دیداری که در کودکی و نوجوانی**

**دینی را به مانداند برده به خود پروا دهد دین دیگری را برگزیند؟ (به ویژه که تهدید به دوزخ یا مرگ هم شود!)**

در پایان نوشتار از عزیزان یهودی، مسیحی، مسلمان ... خود در اسرائیل و پلستین و آمریکا ... با پاس و فروتنی فراوان درخواست می کنم آرزوی این برادر دانش آموز و دانشجوی خود را برآورده سازید و به جای فرمانبری یا پیروی از خاخام، رابی، کوهن لوی، اُسقف و پاتریارش، حجت الاسلام و فقیه ... به پند اندیشمند کهن و سیوشیانت باستانی زرتشت گوش فرا دهید، که با گفتار انبیای اسرائیل و عیسی و پاولوس و محمد در مکه ... نیز هماهنگ است، و به جای جنگ و خونریزی، خودکشی و کین خواهی ... به روش اندیشمندان فراوانی که در راه سیوشیانتها گام بر می دارند (چون رابین و پرز زمان همراهی با رابین، و آشتی جویان فراوان اسرائیل و پلستین ...) دست دوستی و برادر خواهی به سوی هم دراز کنید. آنچه شما در تورات و قرآن می آموزید یا به شما می آموزاند، برای زمانها و پیش بایستهای ویژه، بایسته بوده است و برای آماجهای ویژه پروراندده شده (شان نزول آیات!!). به سیوشیانتهای خود تکیه کنید و از آنها بیاموزید، که امروز در دوران خطر بمب های اتم و میکربی، زهرهای کشنده و جنگ افزارهایی که هر روز بر خطر آنها افزوده میشوند، درونیکه جای افسانه های کشتی نوح و ... را سفینه های فضا پیما و ... گرفته اند، در میان گذاشتن این آتش افروزیها (جنگ امریکا و اروپا در برابر همه دنیا West versus Rest) دشمنی با مردم جهان است.

از تاریخ گذشته جهان پند بگیرید، که هیچ برتری و غلدری (فلدری) و گردنکشی دیری نباید و هر فواره ای روزی و زمانی سرنگون خواهد شد. آرزو باید همنوایی و هماهنگی باشد. درباره سیوشیانت سخن بسیار دارم که گفتگو را به آینده می سپارم.

۲۰۰۲/۸/۱۲

## پانویس ها

- ۱- خدایان آدم نما که در اوستا به ایزدان دگرگون شده بودند و در گاتاها دیو دروغ نام گرفتند.
- ۲- سیندهو به زبان سنسکریت یا نام راستین رودیکه یونانیان آنرا به ایندوس برگرداندند.
- ۳- به نوشتار آریا و ایران نگاه کنید.



۴- پیش وهمزمان با زرتشت مابا فرهنگ آریایی ها (ایرانیان) که به سرزمین سند و پنجاب یا هند دوران هلنیسم، کوچ کردند و وادها راسامان دادند، روبرو میشویم که بررسی آن پر دامنه است. به کتابهای وادها، ودانتا بودیسم و جینیسم نویسنده نگاه کنید.

۵- پرورش آیین اختائن به جایی نرسید که دارای سازمان و آموزش ویژه ... گردد. پس از او نیز با شتاب نشانهای آنرا زدودند. به کتاب دین یهود نویسنده نگاه کنید.

۶، ۷، ۸- من کتابهای زرتشت و دین یهود را پیش از انقلاب نزدیک به سی سال پیش پایه ریزی کردم، از اینرو در کتاب مدیریت نه حکومت که در سال ۱۳۵۵ نگارش آنرا آغاز کردم، فشرده ای از هر دوی این دفترها دیده میشود. زمانیکه من به نگارش کتاب زرتشت پرداختم، و پس از آن نگارش دین یهود را در دست گرفتم، از همین پایه ریزی بهره بردم. در این سی سال گذشته در میان پژوهش ها و بررسی های پی در پی خود به نکته هایی بسیار چشمگیر برخوردیم، که رویدادهای زمانه نیز به روشن کردن آنها پرداختند. از همین رو در نوشتارهایم که گاه نکته هایی یافت میشوند که در کتابهایم نیامده اند، ولی همبستر با آنها نبوده و بیشتر با برجا ساختن آن گفتارهایند. ای کاش بیماری به من زنهار و درنگ بسنده دهد تا به واشکافی این پرسشهایی که به درستی پاسخ داده نشده و گاهی به گمراهی کشانده اند، پردازم. درینجا که بررسی کنندگان برجسته و پیگیر آیین های ابراهیمی بیشتر در سرزمینهای اروپا - امریکا - خاور بوده اند که روانمیدانستند آشکار سازند، ریشه ها و پایه های این آیینها رویدادهای تاریخی نبوده اند و سودها و گرایشهای انگیزه گشته اند. همانگونه که در بسیاری از نوشتارهای خود آورده ام حتی پژوهشگران برجسته نیز در پرسش دین و آیین ها به جای جستن و یافتن ریشه های راستین، دیدگاه های کلیساهارا، که بیشترین آنها به سود رهبران آیینی فراهم و نگاهشده، تا آنچه به درستی روی داده، بررسی و آرایش می کنند.

۹- یکی از نمونه های نادرست بودن آموزشهایی که برای پابرجا ساختن پایگاه و بهره وری روحانیت و نیازمند شدن مردم به آنان در میان میگذاشتند، زمینه سازی دستورهایی است بی پایه، که آنها را به یهوه می بندند. جلوگیری از آمیزش و همسر گزینی یهودیان با دیگران یکی از این دستورها بود، که برای خود یهودیان پس از پراکندگی زیانبخش و برای پابرجایی و ارجمندی ملایان سودمند گشته است. به این بهانه که یهودیان «قوم برگزیده خدا» و پیوسته با یهوه اند، آنها را گتو Ghetto نشین و دیگران را به آنان بدبین ساختند.

برای نمونه داستان ساختگی پینھاس (به مصری فینخاس) را، که یکی از نشانهای بسیار زشت بهره گیری نادرست روحانیت از دین و باور به خداست، فشرده بازگو میکنم. در کتاب نومری ۱۸- ۲۵/۱ آمده، آنگاه که اسرائیلیان در شتیم درنگ کردند، گروهی از مردان با زنان آندیار، یا موآبیتها، در هم آمیختند و به خدایانشان ارج نهادند. یهوه از این رفتار مردم اسرائیل چنان خشمگین شد که به موسی فرمان داد همه ی سردهسته های آنان را برای خداوند به سیخ کشیده در برابر خورشید سوزان بابان بر تیرکها آویزان کن (آتش نیاز) تا خشم خداوند فروکش کند ... در بین اسرائیلیان مردی بود به نام Simri از سران خاندان بزرگ Simeon که در بازگشت بین برادرانش زنی از موآبیتها را نیز با خود آورد. پینھاس (فینخاس مصری) کهن نواده هارون برادر موسی در دم نیزه ای به دست گرفت و این جفت را سوراخ کرد (به هم دوخت) و کشت. پس خداوند به موسی گفت، Pinhas روحانی که به خواست من «غیرت و تعصب» نشان داد به او و خاندانش پایگاه جاودانی کهنات می بخشم و از کشتار همه ی اسرائیلیان در می گذرم (اگر پینھاس چنین نکرده بود همه ی اسرائیلیان را یهوه می کشت!!) اینگونه داستانهای ساختگی، که نشانهای آنها در رفتار و گفتار عزرا و نحیمیا آشکار و در تورات و پیمان کهن فراوان یافت میشوند. انگیزه بیگانه شدن با همه ی دیگرانندیشان، حتی با مسلمانان که در دین و نژاد و زبان ... هم ریشه اند، گردید.

۱۰- در کتاب انبیای دوازده گانه اسرائیل، که بسیار کوتاه و فشرده است، آموزش هایی است، که با همه ی ویرایش و اجوی نویسنده یهودی مومن به تورات، یکسره با آنچه در کتاب مقدس آمده ناهمسان و گاهی سد در سد همبستر است. برای نمونه تنها چند فراز را بازگویی کنیم: عامس Amos (خدایار) رسمهای یهودیان را که بایسته و خویشکاری مقدس یهودیان است، چون نیایش بیت الله (بت ال) زکوة، غربانی و سوزاندن نان نیاز، جشنهای مقدس، هدیه ها ... رسمهای بی درونمایه نامیده (از زبان یهوه) و یهوه را بیزار از آنها میخواند و میگوید: من خواستار آنم که حق چون آب روان گردد و دادوری چون رودی که هرگز خشک نمیشود پیوسته به پیش رود، آیا در دوران سرگردانی در باده (چهل سال) شما برای من نیاز و غربانی می آوردید؟ خدا را جستجو کنید تا به زندگی دست یابید. چشمگیر است که در سراسر نه فرگرد گفتار عامس یکبار هم از شعایر و رسمها ستایش نشده، بلکه بیزاری یهوه از این کارها و نمایشهای بی درونمایه به روشنی بیان می گردد و کارداران و کارسازان، یا کهن و ملا و حتی انبیای دروغزن را نکوهش می کند. در سخنان هوشیا (هوشع) میکا، ایشایاهو (اشعیا) یرمیا، زفانیا ... همه آشکار یا در پرده رسمها و آموزشهای تباهی آفرین روحانیت کوردین را نکوهش می کنند. خدایی که این ساده دلان پاکنهاد می شناسانند سد در سد با یهوه خونخواه و خودخواه هراس انگیز ملایان ناسازگار است.

۱۱- شوربختانه به جای آفریدگار جهان و جهانیان این ویژگی ناشایست را برای خدا برمیگزینند تا خود را سوگلی او دانند که کعبان و مردم آنرا به آنان بخشیده است.

۱۲- درست است که خدا را نه میتوان چون مردمان درنده خوی، دارای ویژگی های انسان نمایان دمنش پنداشت و نه انبیاء

راستین اسرائیل چنین کرده اند و این شکاهاکار کهن های تنگ نگر یهودی بوده است، که به پندار خود عظمت یهوه را می سوده اند و از نشانه های این عظمت هراس انگیز و «جبار و قهار» بودن می پنداشتند، تا جائیکه پارسیایی را تقوی و ترس از خدا می پذیرفتند و کینه ورزی و کین تیزی و سنگدلی و درشتی به دیگر اندیشان، که بندگی او را نمی پذیرفتند، روا می پنداشتند. ۱۳- هیچ دینی که برای برابری و پیشرفت و پایداری خویش به پیرو جویی نیازمند است، نمی تواند بر آزادگزی نیکی کرده و یا برگشت (عدول) پروان را بپذیرد. مگر آنکه در مفهوم دین آنرا چون بنیادی فلسفی و پرورشی در میان گزارد. در واشکافی واژه «سوشیانت» بیشتر در این زمینه سخن خواهیم گفت.

۱۴- من در نزدیک به ۶۰ سال پیش واژه «خداپرستان سوسیالیست» را برگزیدم زیرا کمونیسم به آرش همزیستی اشتراکی بود و وابسته به روسیه شوروی، که با هر دو همساز نبودم.

۱۵- ناظری (ناصری) که به عیسی نامداده اند درست نیست. به تحقیقی در دین مسیح نگاه کنید.

۱۶- ملاً به آرش دانا، و آگاه از نویسندگی و خواندن است. عذرا نیز یکی از ملایان برجسته یهودی در دربار هخامنشیان بود. در دوران کهن معبد کانون آموزش و پرورش بود و تا چند سده پیش هم در جهان «علم دین» برجسته ترین و «معتبرترین علوم» شناخته میشد. هنوز هم در سرزمینهایی که رهبران دین فرمانروا یا انباز در فرمانروایی میباشند، دانش دین دارای بودمندی و پذیره بنیادست.

۱۷- کاتارها مسیحیانی بودند که به آموزش مانی نیز آشنا و از اینروتا اندازه ای از زرتشت و اندیشه اش آگاه بودند آنها به خدای مهرو نور باورداشته و خود را فرزندان نور میخواندند. از خدای جبار تورات روگردان و به همسان بودن فرزندان آدم باور داشتند.

۱۸- هر چند انجیل ها، که به نادرستی مسلمانان آنرا «کتابی که خدا به عیسی نازل کرد» می پندارند، نه گفتار عیسی و نه حتی نگارش شاگردان (حواریون) اوست، ولی با تکیه بر نوشتارهای پاولوس تاریخی میتوان به راستینه هایی پی برد و گزارشهای درستی را آشکار ساخت. به کتاب دین مسیح نگاه کنید.

۱۹- پاولوس در نامه غلاطیان گسترده در این زمینه سخن می گوید و شریعت یهود را زندانی میخواند، که فرزندان خدا (در ایمان به مسیح) از آن آزاد میشوند. او هر چند یهودی بود، ولی او را از پیروان اسنه ها و به نشانهایی چون عیسی نذیری خوانده اند (آنها که خود را نذر خدا می کردند). او باورهایی نزدیک به عیسی داشت. یکی از گفته های بسیار دلپذیر او اینستکه «اگر توان نبوت و دریافت همه رازهای الهی و همه دانشها را داشتم و دارای ایمانی باشم که بتوانم کوه ها را از جا برکنم ولی از مهر و عشق بی بهره باشم هیچم» دنباله این گفتار سرودی است (سرود مهر) که فرگردیرا در بر می گیرد (درباره عشق، نامه نخست قرتیان فرگرد ۱۳). چنین گفتاری خوشایند خدای تورات نیست.

۲۰- پیمان کهن از ۵ کتاب تورات و ۴۲ کتابهای گوناگون، و پیمان نوین از انجیل ها، نامه های حواریون و پاولوس و مکاشفه یوحنا، کارهای رسولان تشکیل میشوند (به کتابهای تحقیقی در دین یهود و دین مسیح نگاه کنید).

۲۱- من از آن زمان که به نوشتار و گفتار دیدگاهم را به آگاهی دیگران برسانده ام، از بدبختی ها و آفتها و تبه کاریهایی که پیوند دین و فرمانروایی، روحانیت و دیوانداری ... پدیدار ساخته و خواهد ساخت سخن گفته، دوراندیشی و پرهیز را سفارش کرده ام. بدبختانه در پایان زندگی زشت ترین چهره این پیوند را خود آزمایش کردیم و زهر مرگ آور آنرا چشیدیم. من پیش از انقلاب در کتاب مدیریت نه حکومت، و کوتاهاواره ای از آن را در سخنرانیهای شبانه پنهانی برای گروهی از دوستانی که سالی دیگر در فرمانداری نوین انباز شدند، بازگو کرده بودم. در پاریس نیز به رهبر انقلاب هشدار دادم. افسوس که گمان نمی کنم زندگی به من یارایی دهد در سرزمینی که همه ای آرزوهایمرا در برگرفته و بر پایه فرهنگ پیتا و ارجمندی که عمری در اندیشه به آن پرداختم و در دل و یاد خود لذت بردم، دادوری و آزادی خردمندان را، که شایسته این فرهنگ است، چند روزی بیازمایم و در آن فراخه باستانی مهر و خرد از نخش به هستی دگرگون شده، چشم از جهان فروبندم. پس به خوانندگان جوان و خردمند یادآور میشوم، از دو انقلاب گذشته که بدفرجام شدند، پند گیرند و دوباره بدام نیفتند. پایداری جوانان خردگرا و بی پروا جلگوگیر آن شد که دشمنان فرهنگ ایران در خرابکاری خود کامیاب گردند و اندیشه ایرانی را تباه سازند، حال خوشکاری خردمندان است که فردوسی وار این درخت کهن افسرده و توفانهای سخت پست سر گذاشته را به پروراندند و بالنده سازند. در الگو ساختن تمدنهای باختری نیز بسیار با هوشیاری رفتار کنید، که در زیر رویه رخشان آن، چرکی و تیرگی فراوان گرد آمده است.

۲۲- در تورات غربانی نخستین بهره به خدا خوشکاری است که پیش از موسی نخستین فرزند را نیز دربر میگرفته. در داستان ابراهیم و غربانی اسحق (اسمعیل) این غربانی به گوسفند (یا شتر و گاو ...) جا به جا شده است. در آیین یهود برجسته ترین هدیه به یهوه غربانی سوزان است که بر روی غربانگاه سوزانده شده و دود خوشبوی آن به آسمان میروند تا او را خوشنود سازد (به کتاب یهود بنگرید) در اسلام نیز بهره کشته شدن در راه خدا زندگی جاودانی است. آیا با خودکشی، کودک و زن و مرد ناشناس را کشتن شهادت در راه خداست؟

۲۳- حال که میخواهند به گونه ای ستمهای روا داشته بر یهودیان را تاوان داده آرزوی کهن آنانرا برآورند، میبایست این هدیه را به بغای بدبختی مردم ناکام پلستین بپردازند، یا در این داد و ستد آنها را نیز خوشنود کنند و با فراهم ساختن جایگاه

مناسب و پسندیده و نوسازی و آماده کردن و سازمان دادن و آراستن جایگاه های ماندگاریشان، شهر و سرزمین شایسته ای در اختیارشان می گذاشتند. یهودیان هم خودشان بسیار آماده تر و هم پشتیبانانشان چون آمریکا و یهودیان سرمایه دار جهان پر توان بودند، که درباره پلستینیان وارونه بود.

۲۵- بی گمان فساد و ناشی گری پشتیبانان نیز به شکست یاری داد! این رویدادها بسیار دامنه دارند که در این کوتاهواره نمیتوان در میان گذاشت.

۲۶- در ایران، آنگاه که من دفتر «محاسبات فنی و مشاور امور ساختمانی» داشتم، چون از انجام پیمانهای دولتی پرهیز میکردم بسیاری از کارهای خصوصی در دفتر ما انجام میگردد، که در گردش کار با یهودیان بسیار نیک پیمان و درست همکاری یافتیم. در آمریکا نیز در زمان همکاری با گاهنامه کوروش بزرگ از پایه گذاری تاکنون، با همکاران دانشمند و نیک اندیش، پروفیسورهای دانشگاه های آمریکا و استادان پیشین دانشگاه ایران، به ویژه مدیر و کارفرمای گاهنامه ... امریکایی دارای تبار یهودی - ایرانی انباز شدم که در خرده بینی به خرافه پسندی و کور دینی، کژاندیشی و خودخواهی شماری از یهودیان گاهی از من نیز پیشی میگرفتند. گذشته بر این در تاریخ تمدن جهان ما به بسیاری از اندیشمندان، فیلسوفان، عارفان، دانشمندان، هنرمندان و فرزندانگانی یهودی برخورد میکنیم که نه تنها در شمار فرهمندان کمیاب بودند که از نیکان روزگار بشمار میرفتند. دروغا که بدبینی های بیجا و ناروا، که در پیش از آن سخن گفتیم، در ارج گذاری شایسته به این بزرگان نیک اندیش نشان زیانبخشی گذاشت. امروز که تبه کاریهای هراسناک نازیها انگیزه بیدار شدن و پی بردن به دروغهای تاریخی درباره این مردم شده اند، بی خردی و بدور از دادوری است که آنها را ناروا دوباره بدنام ساخت.

۲۷- یادووشم بسیار ناتوان شده و شاید در نوشتن نامها و واژه ها لغزش روی دهد. نوشتار نیز چون به درازا کشیده و هم حال من پروا نمی دهد و هم زمان کوتاه است، ناگزیر جستار را بسیار فشرده باید به پایان رسانم به ویژه بررسی دیدگاه زرتشت را درباره «سیوشانت» به نوشتار دیگری و می سپارم. امید است خوانندگان گرانمایه پوزش مرا بپذیرند و تاب و توانم را در نگر آورند.

۲۸- همانگونه که چندین بار یادآوری کرده ام، من به این باور نیستم که این مغزشویی ها کار پسندیده است، و گفته دکتر محمود ظاهر، سخنگوی حَمَص را هم باور ندارم که این نیمه کودکان دانشمندان هستند که قرآن میخوانند و در می یابند اینکار فرمان خداست!! گذشته بر آن استادان و پرورش دهندگان کودکانیکه پیشانی بند شهادت بسته اند تا در آینده شهید شوند، هم با قرآن خواندن مسلمان نشده و بلکه با مسلمان بودن به قرآن خواندن پرداخته اند و بیشتر آنها در گهواره مسلمان بوده اند. ولی همانگونه که دکتر ظاهر می گوید، آنها نان و آب و روپوش و سرپناه درست ندارند، چه برسد به نانک و توپ و هواپیما و موشک ... پس ناگزیرند خود را غریبان دهند، هر چند اینکار سودمند نبوده و نیست، پس بیهوده و ناخردمندانه است. افسوس که پرز و همراهان و دولتمردان آشتی جو و دوستان و همراهان را بین نیز پیمانهای اخلاقی خود را فراموش کرده اند و جنبش آشتی خواهی نیز در اسرائیل خاموش شده. چند لانه و خانه و ساختمان دست گردان هم که اروپاییان نمایشی در سرزمینهای اشغالی بر پا داشتند، به بلندنگری شارون بر سر پدر و مادران نوجوانان شهید ویران شده، شهیدپروران هم نوید بهشت میدهند!! ... و، و، ... اکنون آیا شیوخ عرب که میلیاردهایشان در گرو آمریکاست به یاری این بینوایان برمیخزند؟

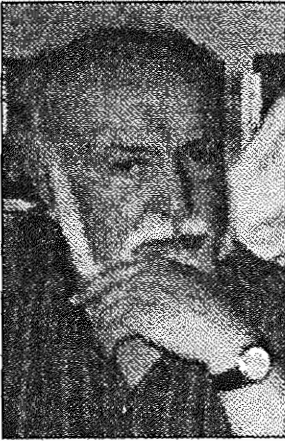
۲۹- بن لادن، القاعده، ملا عمر ... سرجنبانان حماس و حزب اله و دیگر غریبانان پروران خدا!! تاکنون روش نادرست و نامردمی اسرائیل را بهانه برای برپاداشتن غریبانگه های نمونه برگزیده بودند. خودکامگانی هم چون صدام (سددام) و دیگر غریبانان پروران و دینمداران دروغین، که خودپرستی دین راستین آنهاست، بگونه دیگری از باورهای مرده ریگی مردم بهره گیری میکنند. کافیست آمریکا نیز با انجام برنامه هایی در گذرای پیشنهادهایی چون رهنمایی هتینگتون (West versus Rest) ... بهانه های آغالنده (تحریک آمیز) و خداپسندانه!! برای این «مبارزان راه خدا»!! فراهم سازد و آتش سوزان ویران ساز و جهان آشوب را بر پا دارد.

زهرهای کشنده و جنگ افزارهایی که هر روز بر خطر آنها افزوده میشوند، دورانی که جای افسانه های کشتی نوح را سفینه های فضایی گرفته اند، در میان گذاشتن این آتش افروزیها (جنگ آمریکا و اروپا در برابر همه دنیا West versus Rest) دشمنی با مردم جهان است.

از تاریخ گذشته جهان بند بگیرید، که هیچ برتری و غلدری (قلدری) و گردنکشی دبری نباید و هر فواره ای روزی و زمانی سرنگون خواهد شد. آرزو باید همنوایی و هماهنگی باشد.

درباره سیوشانت سخن بسیار دارم که گفتگو را به آینده می سپارم.





## و اما دریای مازندران ...

(انشاء «صادق صداقت»، اثر طبع معاون وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی!)

«ما شیرینی کام دوست را به خاطر جرعه ای آب شور تلخ نمی‌کیم»<sup>(۱)</sup>

E-mail: Manutehrani@gmx.net

داوسترگی اندر میانه است؛ اندر میانه نطع گسترده برد و باخت اقتصادی / سیاسی / نظامی آسیای میانه . و در دل این غوغا، حکمرانان جمهوری اسلامی، با مغزهای گنجشگ وار و متحجر خویش، نه تنها از قواعد بازی سر در نمی‌توانند آورد که توان آن را هم ندارند تا گنجفهای این قمار را با دستهای نابلد و لرزان خود استوار و شایسته نگاهدارند - توپ زدن و توپ خوردن و به دل حریف یورش بردن ... پیشکششان! قلب داو دریای مازندران است . دریای مازندران = بزرگترین دریاچه آبشور جهان -<sup>(۲)</sup>، در محور شمال به جنوب، ۲۱۰، ۱ کیلومتر درازا دارد و، در محور خاور به باختر، میان ۲۱۰ تا ۴۳۶ کیلومتر پهنا . این دریاچه، که به حق دریایش می‌توان نامید و از بسیاری از دریاهای گیتی موسعتر است، به طور میانگین ۱۷۰ متر عمق دارد و ژرفایش در عمیقترین نقطه‌ها، که در جنوب و نزدیکتر به کناره‌های ایران قرار گرفته‌اند، تا ۹۹۵ متر می‌رسد .

سطح این دریا، به عللی که هنوز هم کم و کیفشان به دقت مکشوف نیست، در دوره‌های، میان ۳۰ تا ۵۰ سال، پائین می‌رود و، دگر باره، بالا می‌آید . فی‌المثل در سالهای دهه سی و چهل سده گذشته سطح دریا فرو افتادن آغازید - و می‌گفتند اجرای برنامه‌های عمرانی و توسعه اتحاد جماهیر شوروی، و از آن جمله حفر ترعه‌های ولگا - دن و نظائر آن، از اسبابش بوده است - و در پی آن از سطح ۴۲۰،۰۰۰ کیلومتر مربعی دریا کاسته شد . در سالهای شصت و هفتاد آن سده، شتاب پائین افتادن سطح کاستی گرفت و در سالهای هشتاد آغاز به صعود کرد (بدانسان که در سواحل ایران، فی‌المثل، لنگرگاهی که خاص برای بنای نیروگاه نکاساخته شده بود زیر آب رفت و بخشهایی از شهرکهایی که در مازندران و گیلان - همچون «دریاکنار» و «خانه دریا» ... - ایجاد شده بود به دست امواج به پیش خزننده نابود شد .

در این شرائط، امروزه، سطح دریای مازندران حدود ۲۸ متر زیر سطح آب دریاهای آزاد است و وسعتش حدود ۳۷۱،۰۰۰ کیلومتر مربع (یعنی برابر با دو سوم گستره خاک کشور فرانسه) .

در این دریای گسترده دامن، گونه‌هایی قابل اعتنا از ماهیهای گرانبها و دیگر آبزیان یافت می‌شوند و پرندگان مهاجر بسیاری، در حین سفرهای شگفت‌انگیز خویش، از سرزمینهای گرم به خطه‌های سرد و بالعکس، بر سطح آبهای آرام خلیجها و مردابهای کناره‌اش، زمانهایی می‌درنگند و اوتراق می‌کنند و گرانیهای پرواز را از تن خسته به در می‌سازند .

افزون بر این جانداران، بنا به رأی ارباب تخصص و خداوندان نظر، در زیر بستر این دریا، گنجینه‌های بی‌کران از کانیهای پر تنوع، و گاه دیرباب، نهفته است و خفته و چشم به راه تا انسانهای آسمان شکاف، انسانهای که «ستاره می‌شکنند، آفتاب می‌سازند» بیابند و بیابندشان و بیرون آورندشان و به کار گیرندشان. از این زمره، در اعماق این بحر ذخّار و به حقیقت ذخّار، منابع بسیار عظیم نفت و ذخائر بسیار حجیم گاز طبیعی آرمیده‌اند.

می‌نویسند<sup>(۳)</sup>: «در مورد ذخایر نفت خزر برآوردهای گوناگونی، از حداکثر ۲۰۰ میلیارد بشکه تا حداقل ۳۰ تا ۴۰ میلیارد بشکه وجود دارد. ۹۰ میلیارد بشکه رقمی است که بیشتر شرکتها در منطقه به کار می‌برند... با در نظر گرفتن این حقیقت که دو کشور منطقه ای خزر، یعنی روسیه و ایران، بیش از هفتاد درصد ذخائر گاز طبیعی جهان را دارا هستند، می‌توان اهمیت فراوانی برای خزر - آسیای مرکزی در امر انرژی گازی برشمرد...»

اینک مالکیت مسلم و تردید ناپذیر میهن ما بر نیمی از این دریا - حدود ۵۰۰،۱۸۵ کیلومتر مربع (یعنی بیش از شش برابر وسعت کشور بلژیک) - و گنجینه‌های ذیقیمی که در سطح و زیر سطح و در کف بستر و زیر بستر آن قرار یافته‌اند، مطرح است.

در این عرصه، حکومت جمهوری اسلامی، به سبب فساد و تردامنی همه گیرش، بیکفایتی و بیعرضگی مفرطش و نادانی و نابخردی حفارت انگیزش، نتوانسته است و، به قطع و به یقین هم نمی‌تواند، حافظ منابع و منافع ملی وطن ما باشد و افزون بر آن، عاجزانه و مسکینانه، از ترس فئای خویش، سر تمکین در برابر هر سخن ناروا، از هر کس و ناکسی، در عرصه جهانی فرود می‌آورد، دم به لای پای خود می‌کشد و قلدریهای نکبتبار و پهلوان پنبگی‌های ابلهانه خویشتن را در سرکوب مردم ما، در ستم بر زنان و جوانان و دانشجویان و نویسندگان و روزنامه نگاران... و، به کوتاه سخن، بر دگراندیشان به کار می‌گیرد.

\*\*\*

خداوند عمر و عزت بیشتر دهاد شاعر شیرین گفتار و طنز پرداز والا و چیره دست ما، جناب هادی خرسندی، را که «صادق صداقت» را آفرید و «در وسط معرکه و...» کرد تا بخندیم و در میان خنده، «داد دل از کهنر و مهتر بستانیم». حالیا، یک «فقره» «صادق صداقت» در شمایل نورانی معاون آسیا و اقیانوسیه وزارت خارجه جمهوری اسلامی پیدا شده است که جبهه معاونت بر تن کرده و در برابر خبرنگاری نگون اقبال به مصاحبه نشسته است. («کیهان»، چاپ لندن، شماره ۹۱۲، مورخ ۱۳۸۱/۴/۱۳).

خبرنگار بنده خدا، می‌پرسد «برخی منتقدان سهم بیست درصد دریای خزر را [که جمهوری اسلامی ملتسمانه گدایش می‌کند] کاهش سهم ایران تلقی می‌کنند... ضمن این که... حتی بر سر همین سهم بیست درصدی ایران نیز اختلاف نظر وجود دارد و هنوز پذیرفته نشده است. آیا فکر نمی‌کنید منافع ایران...» به خوبی ملحوظ نشده است؟ «صادق صداقت» در قبال معاونت وزارت امور خارجه، پاسخ می‌فرماید: پس از اندکی گرد و خاک، البته،

«... اولاً، قدر مسلم که در روند اصلاح رژیم حقوقی دریای خزر تصمیمات مهمی در رابطه با این دریاچه در حال شکل گیری است که آثار و نتایج ماندگاری... دارد [بخش، «البته واضح و مبرهن است»!]... ثالثاً، همه ما باید در پرداختن به مباحث تاریخی و حتی اشاره بدان[!] دقت کافی داشته باشیم [بخش، نصیحت و پند و اندرز!]... متخصصان... باید... با تکیه و بر اساس اسناد و مدارک معتبر حقوقی و تاریخی دفاع کنند (بخش دوم نصیحت و اندرز!). وظیفه ما پاسداشت حقوق کشور و احقاق این حقوق به بهترین وجه ممکن است [بخش، «بر ما کودکان

دبستانی لازم است ... [۴] ... صحنه واقعی مباحث حقوقی و مذاکرات سیاسی نمی تواند متأثر از برداشتهای فاقد پشتوانه واقعی و قابل دفاع باشد [بخش، باد هوا!].

جای عنایت است که خبرنگار کوچکترین پاسخی به پرسش خویش از «صادق صداقت»، ببخشید «مقام معاونت»، نمی گیرد و لذا می طلبد که طرف برداشتهای خودش را بیان دارد!

در پاسخ، ضمن کلی گوییها و اظهار لحنیه هائی پیرامن مفهوم امروزی «واحد سیاسی» و «پیشرفت فناوری و دانش بشری!» سرانجام، به هر جان کندهی هست، مقام معاونت ناگزیر به اذعان می شود که دریای مازندران، «... در گذشته متعلق به دو کشور ایران و شوروی بوده ...» و اینک «... کشورهای ساحلی به پنج کشور افزایش ...» یافته است. [بخش، توضیح و اوضاحت!]

این مصاحبه، واقعاً آموزنده و پر محتوی، ادامت دارد و دارد تا آدمی خسته شود و به کنارش گذارد. اما آنچه سخت جالب می نماید این است که مقام معاونت در هیچ جای، به تأکید گفته می شود: در هیچ جا، تعیین موضع نمی کند و از خوف مقامات بالاتر و آنان از بیم «مقام معظم رهبری» و او از ترس روسیان، دم فرو می بندند و به کلی بافیهای بیسر و ته و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار بیحاصل و ملالتبار روی می آورند.

خبرنگار باز بر مطلب پای می فشارد که سرانجام متکای حقوقی ایران در این گستره چیست! «مقام معاونت» به ناچار شرح می دهد که در سال ۱۹۲۱ - پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ - معاهده ای بین ایران و روسیه انعقاد می یابد که به موجب «حقوق مشابه و یکسانی برای دو کشور در دریای خزر در نظر گرفته می شود»، و سپس «در سال ۱۹۴۰ قرارداد بازرگانی و دریانوردی بین ایران و اتحاد شوروی به امضا می رسد و «این دو سند مبنای رژیم حقوقی دریای خزر را تشکیل می دهد».

خبرنگار اصرار می کند و پرس و جو که «بر اساس این اسناد وضعیت و سهم ایران در خزر چگونه است؟» بینوا پاسخی دریافت نمی دارد!

خبرنگار لجاجت می کند که «... بر اساس این اسناد سهم ایران در خزر پنجاه درصد است ... شما با این نظر موافق نیستید؟». «مقام معاونت» باز پرت و پلا گویی می آغازد و پرت و پلاها را هم - برای وقت گذراندن - تکرار می کند که، آری، برخی چنین می گویند و پاره ای چنان ... !!

خبرنگار دنبال می گیرد که موضع جمهوری اسلامی بر اساس این اسناد چیست؟ و جوابی می گیرد که در گنگی از شاهکارهای کلیتره ادبی به شمار است. «مقام معاونت» می فرماید: «موضع رسمی جمهوری اسلامی ... متأثر [دقت شود، «مقام معاونت» نمی گوید «مبتنی» و به «متأثر» بسنده می کند که معنایی در عرصه دقیق فن حقوق ندارد!] از عهدنامه های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ ... است».

خبرنگار «مقام معاونت» را رها نمی کند و با سماجت می پرسد: «پس مبنای بیست درصد ... مورد درخواست ایران چیست؟» در اینجاست که «مقام معاونت» بند را آب می دهد مشت خود و ملایان حکومتگر را باز می کند. و چنین افاضه می فرماید: «به دنبال پافشاری سایر کشورها برای تقسیم زیر بستر، بر اساس تصمیم شورای امنیت ملی [که در برابر «پافشاری سایر کشورها» عاجزانه سر خم کرد] مسئولان جمهوری اسلامی ... تأکید کردند که ... حداقل بیست درصد منابع دریا و یا لاقل منابع کشف شده یا کشف نشده بستر و زیر بستر ... در مجاورت سواحل ایران متعلق به جمهوری اسلامی ... است».

«مقام معاونت» به درافشانیهای خویش ادامه می دهند که «... عده کمی [کم] چون همراه حکومتگران خائن جمهوری اسلامی گام برداشته اند» ... معتقدند که ماده سال قبل با پیگیری موضع مشاع در دریای خزر دچار خطا شده ایم و باید از همان زمان بر اساس قراردادهای یاد شده [۱۹۲۱ و ۱۹۴۰] خواهان نیمی از درآمد منابع زیر بستر دریای خزر می شدیم. این عده [که در این کورت «مقام معاونت» بدانان عنایت خاص فرموده و صفت «کم» را بهشان الصاق و الحاق نداشته است] معتقدند که طرح بحث بیست درصد نیز از سوی ایران حتی در مذاکرات اشتباه بوده و ما باید روی سهم پنجاه درصد تاکید می کردیم ... و، سپس، بعد از همه خطاها و خیانتها و «بعد از خرابی بصره»، بزرگوارانه به آن «عده کم» خطاب «معاونتگونه» می فرمایند که «... ما در پاسخ [اینان، یعنی آن «عده کم»] بارها گفته ایم اگر دیدگاهشان به لحاظ حقوق بین الملل و به ویژه حقوق دریاها قابل دفاع باشد ما آماده ایم، با کمک خودشان، مسیر پیشنهادی آنها را دنبال کنیم».

جای التفات است که «مقام معاونت» بر سیل مجاملت و بر سیاق سفسطه از حقوقدانان می خواهند و می طلبند که مدد دهند تا سهم پنجاه درصد مسلم ایران تأمین شود. این چه جای خواهش و طلب است؟ اگر شورای امنیت ملی تصمیم گرفته است و خفتبار سهم بیست درصد را خواستار آمده، این دعوت «مقام معاونت» بیهوده است و از جمله لاطائلها. و اما اگر امکان تحصیل و تضمین سهم پنجاه درصد میهن ما می رود، که می رود و باید رفت، شورای امنیت ملی بسیار بیجا و غلط کرده است که به بیست درصد رضا داده!

به تاکید و به اصرار کتبی است که عهدنامه های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰، انعقاد یافته میان ایران و اتحاد شوروی پیشین، حاکم بر نظام حقوقی دریای مازندرانند و در این عهدنامه های صاحب اعتبار، حقوق مشابه و یکسان برای طرفین متعاقد منظور شده است و چون این حقوق، برای هیچیک از دو طرف، مشروط به شروطی و محدود به حدودی نیست، از نظر فین حقوق، دال و مدلل بر مناصت است - که، به قول متخصصان فن اصول، «اطلاق مطلق منصرف به فرد اکمل است» و اکمل، در «حقوق مشابه و یکسان» به مناصت (پنجاه / پنجاه) انصراف دارد.

با این مقدمه پنجاه درصد سهم ایران در دریای مازندران قطعی و محرز است و پنجاه درصد سهم شوروی پیشین باید میان چهار کشوری که از فروپاشی اتحاد شوروی پدیدار آمده اند و بر لب آب دریای مازندران جا خوش کرده، تسهیم شود و این تسهیم هیچگونه ربطی به سهم ایران ندارد و از لحاظ منطقی و حقوقی هم نمی تواند داشت.

پذیرش سهم بیست درصد برای ایران بدین مثال ماند که خانه ای، ملکی، باغی ...، به تساوی در مالکیت دو نفر باشد (پنجاه / پنجاه یا سه دانگ / سه دانگ). یکی از دو مالک در گذرد و از وی چهار پسر بر جای ماند. آیا، در چنین صورتی باید تمام ملک را میان پنج نثر بخش کرد (که شریک زنده باشد و چهار پسر شریک فوت شده) و گفت به هر یک بیست درصد می رسد؟ و یا باید گفت سهم شریک زنده پنجاه درصد است و سهم شریک متوفی میان چهار پسرش تقسیم می شود و هر یک را سهم از دوازده و نیم درصد پیش نیست؟

پاسخ منطقی بر منطقی و حقوقی، بی اندک سایه ای از تردید و شبهه، شق دوم را برمی گزیند. بر شیوه مسکنت باری که جمهوری اسلامی در مواجهه باتسهیم دریای مازندران برگزیده، تالی فاسدی هم متصور است: فرض شود، فردائی، پس فردائی، جمهوری داغستان، در کناره شمال باختری دریای مازندران هوا به سرش بزند و از روسیه ببرد و اعلام استقلال کند و در نتیجه شماره کشورهای ساحلی دریای مورد سخن از پنج امروزی به شش فزونی یابد. آیا در آن صورت سهم ایران باید ۱۶/۶۷ درصد (۱۶/۶۷ = ۱۰۰ ÷ ۶) باشد؟ و بعد، دور روز دیگر

بخشی از ترکمنستان نام «جمهوری خوارزم» بر خود نهد و سر بردارد و مستقل اعلام شود، آیا سهم ایران باید به ۱۴/۳۰ درصد (۱۴/۳۰=۷×۱۰۰) کاستی گیرد، چون شماره کشورهای ساحلی دریا به هفت بالغ آمده است؟! این کار می تواند، نظراً، تا بی نهایت تداوم یابد و سود بیگانگان و از آن زمره روسیان، که همواره از لحاظ اقتصادی و تجاری و نیز سیاسی / نظامی چشم طمع به این دریا دوخته می داشته اند و می دارند، در این است که دهها «جمهوری مستقل» دور و بر شمال و شرق و غرب دریای مازندران خلق کنند و بچینند و بکارند تا، در پی آن، سهم ایران، به قول خداوندان ریاضی، میل کند به سوی صفر!

ممکن است امثال «مقام معاونت» شکر دهنی کنند و بفرمایند که نه دیگر این امکان ندارد و پس از تعیین نظام حقوقی دریای موضوع بحث دیگر این رویدادها شدنی نیست! می پرسیم چه کس این مطلب را ضمان خواهد شد؟ هنگامی که با تکیه بر دو عهدنامه موثق و با سابقه چند دهه ای «وضع موجود» (status quo) و وقتی پنجاه درصد مالک می بودیم، به آنجای سقوط کرده ایم که اینک با مذلت خواهان بیست درصدیم (که معلوم نیست بهمان بدهند!). فردا اگر هنوز مندیل بر سران حاکم باشند به کمتر از بیست درصد هم راضی خواهند شد! اعضای شورای، به اصطلاح، امنیت ملی، بوم و بر و خانه و کاشانه ملی را نمی توانند شناخت و نه ایرانید که غم وطن بتوانند داشت. بر این گفته گواه همین بس که این طایفه، در پی «پافشاریها» - بخوانید، فشارها - «سایر کشورها» - بخوانید، روسیه - منافع حقیر و سودهای چرکین شخصی خود و همپالکیهای گرسنه طبع و سفله خویش را بر تأمین آینده های کشور مقدم داشته اند و می دارند و از بیم نابودی خود و نظام بیدادگری که بنیان نهاده اند، به سهولت تسلیم می شوند، بالاخص در برابر فشارهای روسیه که ملایان می اندیشند تنها یار و یوگر و یگانه متکای ایشان در عرصه سیاست جهانی است و مفری است که اندکی انزوای خوف انگیز آنان را کاهش می تواند داد (و البته، خطا می کنند و آینده شاهد این خطا خواهد بود).

مندیل بر سران حاکم بر ایران، به شیوه روضه خوانانه خود در پی جلب محبت روسیاند ولی غافل از آن که نخست، روسیه گرفتارتر و دردمندتر از آن است که در حمایت از این حرامیان سنگ تمام بگذارد - اگر سنگی بگذارد - و دو دیگر آن که روسیان، به حق، همواره منافع و سودهای ملی خویش را، در طراحیهای سیاسی خود، مقدم بر دیگر مطالبها می داشته اند و می دارند (گر با چنف هم اگر نماینده روح الله خمینی را پذیرفت و از لاطاناتی که او به هم بافت «پند گرفت و به راه راست هدایت شد» و چیزی نمانده بود به مختون شدن خویش راضی شود! هم برای استوار کردن جای پائی در درون حلقه میانین ملایان حکومتگر می بود و هم، شاید، در آن آخرین ماههای سرد و تاریک و تلخ حکومت رو به فناء شوروی، برای خنده ای و شوخی و طیبی!).

روسیان، به گواهی شاهدان تاریخ، در روابط سیاسی خویش، هرگز وفاسگال و مهرآین نمی بوده اند. حتی به روزگاران که صورتک «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را بر رخ نهاده بودند و تکیه بر «احزاب برادر» می زدند، اگر حمل بر اغراق گوئی نشود که بگوئیم همه اش «بستان» بود و هیچش «بده»، می توانیم گفت بیشترین اش و خیلی بیشترین اش «بستان» می بود.

محمود علامیر (احتشام السلطنه) یکی از بزرگمردان نیمه دوم سده نوزدهم و نیمه نخست سده بیستم کشور ما، که انسانی پاکیزه رفتار و نکونام می بود و نقشی فراوان پر بها در برپائی حکومت مشروطه و قانون<sup>(۴)</sup> می داشت، چنین به داوری می نشیند<sup>(۵)</sup>: «مردم ایران بالمره از رؤسها نفرت داشتند و با این که تعدیات انگلیسها نسبت به ایران کمتر



از روسها نبود و جمیع مفاسد اخلاقی و عقب ماندگی این مملکت [ایران] در سایه سیاست مزورانه و استعماری انگلیس ایجاد شده بود، معذک، چون روسها در روابطشان با مردم ایران خشونت بیشتر اعمال کرده بودند، بیشتر از انگلیسها مورد تنفر عامه مردم قرار داشتند ...».

ایرانی دیگری - که استاد دانشگاه و پژوهشگر است - درباره روسیان از «... عدم پای بندی ... به قول و قرارها با دوستان کوچکتر در برابر اغواگریهای قدرتها یا دوستان بزرگتر ...»<sup>(۶)</sup> یاد می کند.

اینها و جز اینها را مندیبل بر سران حکومتگر در جمهوری اسلامی می دانند ولیک به سبب نادانی و ناپاکی بدانسان در پهنه سیاست جهانی تنها و منزوی افتاده اند که ناگزیرند تمام تخم مرغهای وجود پلید خویشان را در کلاه روسها بنهند و، در پی آن، در برابر فشار روسیان سر عبودیت فرود آورند و با اشارت چشم آنان از منافع ملی ایران درگذرند و به هر چه روسیان در برابرشان می اندازند مسکینانه بسازند.

به یاد این بیت دلاویز از غزلی زیبا و نغز از زنده یاد رعدی آذرخسی افتادم:

خواستم راز درون فاش کنم یار نخواست  
نگهی کرده سخن شیوه ابهام گرفت!

اینک نیز، علی الظاهر، روسیان «نگهی» کرده اند که سخن «مقام معاونت» چنین «شیوه ابهام» گرفته است. و گرنه وی مگر آرد در دهان دارد که در اعلام موضع و موقع بر حق ایران دم بر نمی آورد؟!!

روسیان چه بخواهند و چه نخواهند و «مقام معاونت» چه جرأت بیاورد به گفتار درست و راست و چه جرأت نیاورد، نیمی از دریای مازندران، شامل سطح و زیر سطح آب و سطح بستر و زیر بستر، ملک طلق ایران است و در این تردید نیست.

«مقام معاونت» در نیافته است، و شاید هم در نمی تواند یافت، که بازی چرخ او را بر مسند معاونت وزارت امور خارجه کشور بزرگی نشانیده است و در این مقام و، به ویژه و به ویژه هنگامی که بر آن است تا مرزها و ثغور منابع و منافع ملی کشور خویش را توصیف و تعیین کند - اگر خود را از آن کشور و مردم آن کشور بدانند رخصت ندارد، به شیوه «مراجع تقلید» خویش، تقیه پیشه سازد، زبان نیمه در کام در کشد و زیر لب بمنگد و بلنجد و جویده جویده چیزهائی بگوید و، به گفته نادرست عوامانه، «زبان دیپلماسی» - یعنی نبود صراحت و دو پهلوگونی ... - را به کار گیرد. اگر «مقام معاونت» را «فرصت» آن نیست تا کتابها و مقاله های تاریخ و تاریخ دیپلماسی را مروری کند می تواند از گنج خانه - «آرشیو» - وزارت خانه خود بخواهد تا نشانش دهند که انگلیسیان، که استادان مسلم و عديم النظر بازیها و شعبده بازیهای سیاسی و دیپلماسی هستند، چگونه، سالی چند پیش، به هنگام ادعای مالکیت خود - که درست یا نادرست آن در بحث کنونی نمی گنجد - بر مجمع الجزایر فالکلند<sup>(۷)</sup> نه بر تجمیع و دو پهلوگونی دست یازیدند و نه «زبان دیپلماسی» را برگزیدند، بلکه در حراست از منافع و منابع خود نخست موقع و موضع خویش را با صراحت و آشکارائی اعلام داشتند، و سپس، در راه تحصیل و تأمین آنها، به بازیهای سیاسی و دیپلماسی متوسل شدند و، سرانجام، از «وسائل دیگر»، که ناوگان جنگی باشد و مردان جنگی، بهره برگرفتند و حرف خود را بر کرسی قبول نشانند. انگلیسیان به جهانیان نمودند که اخلاف صدق همان سیاستمردشان در سده نوزدهم هستند که با صراحتی، که پهلو به وقاحت می زد، در مجلس عوام انگلستان فریاد زد «بریتانیای کبیر نه دوستانی دارد و نه دشمنانی بلکه تنها دارنده است منافی را»<sup>(۸)</sup>.

سرگردانی عاجزانه و نامعین بودن موقع و موضع جمهوری اسلامی در مورد مالکیت دریای مازندران موجب

خرسان و اضرار ایران ماست چه وقتی تحلیلگری، روسی یا امریکائی یا انگلیسی ... می بیند و در می یابد که شورای، به اصطلاح، امنیت ملی مسکینانه خواهان بیست درصد از مالکیت دریای مذکور است و «مقام معاونت»، به دنبال تصمیم شورا، از حقوقدانان کمک می خواهد تا به مدد آن حقوقدانان (که پیش از تصمیم از شان درخواستی نشده بود!) سهم ایران را به پنجاه درصد رسانند، نتیجه می گیرد که می توان در این عرصه تاخت و سخت تاخت و گوی را از خم چوگان حریف مفولک و سردرگم به بیرون آورد. این نتیجه گیری طبیعی است.

استتاج از تحلیل همین سرگردانی و ندانم کاری و لرزندگی جمهوری اسلامی است که از یک سوی، روسیان آب پاکی بر دست گردانندگان جمهوری اسلامی می ریزند و با همه وعد و وعیدهایی که در کنفرانسها و در مذاکرات دو جانبه به مأموران مندیل بر سران داده بودند، به بی آزرمی اعلام می دارند که با تک تک کشورهای حاشیه دریای مازندران قرارداد دو جانبه خواهند بست - یعنی محل گربه هم به جمهوری اسلامی نمی گذارند و همه دستگاه «ولایت مطلقه فقیه» و «رهبری کلّ مسلمین جهان» را به پیشیزی نمی خردند - و از دیگر سوی، ترکستان و جمهوری آذربایجان، که چراغ سبز را از اعلام روسیان گرفته اند، می شتابند و با استفاده از کمکهای باختر زمینیان، نیز تک بن سکوهای حفاری جدید را بر کف دریا می کوبند و سر آن را بر آسمان بر می افزازند و آسوده خاطر سرگرم کار خود و اثبات حقوق خویش می شوند و سودهای عاجل و آجل فراچنگ می آورند و جمهوری اسلامی درمانده را به دست خدا می سپارند تا سماق بمکد!

آقای معاون وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی، هنگامی که، بر اثر دنبالگیری خبرنگار، ناگزیر به اذعان می شود که «عده ای هم به عدم اهتمام کافی [!] ما برای راه اندازی سکوهای اکتشاف و استخراج نفت و گاز در دریای خزر و مناطق مورد ادعای خودمان در ده سال گذشته اشاره می کنند»، پاسخ می دهد - و شگفت پاسخی می دهد - که «البته، در این سالها صنایع کشتی سازی ما ... بسیار گسترش یافته است!!» جای داشت «مقام معاونت» برای تشیّد استدلال خود و رفع بیشتر و بهتر گفته «آن عده» اضافه می فرمود «... و توبچه نقلی هم در گیلان نیکو می روید و به این گندگی!»

نکته آخرینی نیز از «شرح این هجران و این سوزجگر» بگوئیم و بقیت را بگذاریم تا روز دگر :

دریای مازندران را نامهائی گوناگون است: به روزگار باستان گاه دریای هیرکانی<sup>(۹)</sup> می خواندندش و گاه دریای کاسپی<sup>(۱۰)</sup>. در متون کهن پارسی، گاه آن را دریای مازندران نامیده اند، گاه دریای گرگان و گاه دریای آبسکون.

امروز فرنگان بدان دریای «کاسپین» (قزوين!) اطلاق می کنند و بسیاری از مردمان ما، دریای خزر یا بحر خزر. آقای معاون وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی، در تمام درازای مصاحبه اش، جز نام «بحر خزر» نام دیگری را برای این دریا به کار نمی گیرد و درست است که نام به تنهائی مؤید مالکیتی نیست<sup>(۱۱)</sup> ولیک این شخص می توانست - اگر از بیم و سهم در برابر روسیان نمی بود - نام «دریای مازندران» را، که تداولی نزد ایرانیان دارد، به تکرار به کار برد. اگر خزران ترك تبار سده ای چند معدود در گوشه ای از شمال این دریا ساکن و حاکم می بودند و، سپس، در مه تیره تاریخ حادثات، ناپدید شدند، ما ایرانیان هزاره هاست که بر این آب اشرف و احاطه داریم، با آن و در کنار آن زیسته ایم و لهذا، حَتّوریم که دریای مازندران نام نهمیم و به جهانیان، و نیز به دیگر کشورهای ساحل این دریا، بگوئیم که ما را در این پهنه فضل تقدمی هست و حقوقی انکار ناشدنی.

## پانویسها:

۱- این جمله نقل به مضمون گفته ای است منسوب به حاج میرزا آقاسی ایروانی معلم و مرشد و، سپس، صدراعظم محمدشاه قاجار. می گویند به زمانی که روسیان می کوشیدند تا در اجرای عهدنامه ننگ آور ترکمنچای امتیازهای بیشتر و هر چه بیشتر در دریای مازندران به کف آورند - و آوردند - حاج میرزا آقاسی، به هنگام تسلیم در برابر فشارهای دولت روسیه، کار خود را با ادای جمله ای، کمابیش بدین مضمون، توجیه کرد.

پژوهنده ژرف بین و موشکاف ما، سرکار بانو هما ناطق، در اثر بسیار آموزنده و جالبشان - «ایران در راه یابی فرهنگی - ۱۸۴۸ - ۱۸۳۸» (انتشارات خاوران و مرکز پخش نگاه، پاریس، اسفندماه ۱۳۶۸) چاپ دوم، صفحه ۱۰۰ - این جمله و اشیاء آن را، با تکیه بر قول زنده یاد سید محمد علی جمالزاده، «از اکاذیب تاریخی» می داند.

به هر تقدیر، چون استاد ناطق چنین داوری فرموده اند ما نیز بدین داوری گردن می نهیم و لیک می گوئیم که جمله فوق گویای نظر و وصف عمل حاج میرزا پشم الدینیانی است که امروزه وطن ما را در قبضه دارند.

۲- برای تعیین و توصیف ویژگیهای کمی دریای مازندران از منابع و مآخذ زیرین بهره برگرفته شده است:  
- فرهنگنامه Grosses Universal Lexikon, Zürich - فرهنگنامه سه جلدی Duden, Mannheim - دائرةالمعارف کامپوتری (CD) Encarta Enzyklopädie

۳- مجتهدزاده، دکتر پیروز، مقاله «رژیم حقوقی دریای خزر...»، مجله «ره آورد» چاپ امریکا، شماره ۵۸، پائیز و زمستان ۱۳۸۰، صفحه ۱۹۲. مقاله موصوف خواندن دارد، گو این که، جای جای، درش اطنابیهائی است موجب ملالت و تکرارهایی مسبب کسالت از جمله نکته های جالب در این مقاله، توصیف نقطه نظرها و استدلالهای هر یک از پنج کشور ساحلی دریای مازندران است ولیک چون به ایران و جمهوری اسلامی، می رسد وضوحی به کمال درش مشهود نمی افتد و گره از کار ابهامها گشوده نمی شود.

۴- احتشام السلطنه جانبدار استوار مردسالاری و دموکراسی به اطلاق می بود و آن را به قیدی و صفتی نمی چسبانید، همچون «دموکراسی پرولتاریائی»، «مردسالاری دینی» - از محمد خاتمی - «حکومت دموکراتیک دینی» - از عبدالکریم سروش (به شرح مقاله باقر مؤمنی، تحت عنوان «حقوق بشر و اسلام»، مجله حقوق بشر - چاپ برلین - شماره ۵۳ - تابستان ۱۳۸۱ - صفحه ۱۶) ... که همه اش دروغ است و دامی و فربیی در جهت کشاندن مردمان به کویرهای استبداد و خودکامگی.

۵- علامیر، محمود (احتشام السلطنه)، «خاطرات احتشام السلطنه»، به کوشش و تحشیه سید محمد مهدی موسوی، (تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۶)، چاپ اول، صفحه ۵۹۶  
نخست - خواندن این کتاب ارزنده به همه آنانی که خواستار آگاهی بیشتر از وضع سیاسی / اقتصادی میهمان، در دهه های پیش و پس انقلاب مشروطه هستند، به تأکید، توصیه می شود.

دوم - کمینه بر آن است که احتشام السلطنه، رادمردی پاکدامن و مردم دوست و وطنپرست که سهمی به سزا در برپائی حکومت مشروطه می داشته است و یکی از ارکان رکن برپائی مداخله نوین و آموزش و پرورش جدید و تأسیس کتابخانه ها و آموزش سالمندان ... می بوده و در طول حیات پر ثمر خود تا پای جان در راه صیانت منافع وطن و هموطنانش کوشیده، به درستی بر ایرانیان شناخته نیست و این جای افسوس و دریغ است. امیدواری بدان است که پژوهندگانی پدیدار آیند و این مرد بزرگ را، که بدان افتخارمان هست، بدانسان که شایسته است به ایرانیان و جهانیان بشناسانند.

۶- مجتهدزاده، دکتر پیروز، مقاله «ایران و جهان سیاسی در آستانه قرن بیست و یکم»، مجله «ره آورد»، چاپ امریکا، شماره ۵۷، تابستان ۱۳۸۰، صفحه ۱۷۵.

Falkland - جزیره هائی در اقیانوس اطلس جنوبی و در پانصد کیلومتری قاره امریکای جنوبی

## خزر، دریای (یا بحر) (bahre xazar)

این دریا از ایام قدیم به اسم نواحی اطراف آن یا اقوام ساکن این نواحی خوانده می‌شده است؛ نام کنونی آن از خزرها است؛ در مآخذ یونانی و رومی قدیم دریای کاسپیها [لتی کاسپیوم ماره<sup>۳</sup> (kāspium māre)]، دریای هیرکانی [لتی هورکانیوم<sup>۴</sup> ماره (hurkānium)]، دریای آلبانیا [لتی آلبانوم<sup>۵</sup> ماره (ālbānum)]، و دریای سکوتها [لتی سکوتیکوم<sup>۶</sup> ماره (skuti-kum)] خوانده شده است، و نام کنونی آن در زبانهای اروپائی [دریای کاسپین<sup>۷</sup> (kāspian)] و امثال آن] از نام لاتینی کاسپیوم ماره گرفته شده است؛ در مآخذ اسلامی آنرا دریای خراسان، دریای طبرستان، دریای جرجان، دریای مازندران، و جز اینها خوانده‌اند؛ در مآخذ روسی قدیم بنام خوالینسکیسم موره (xvālinskim more) خوانده شده است، که ظاهراً با نام سرزمین خوارزم مرتبط است، اگرچه مؤلفین عربی‌نویس و فارسی‌نویس دریاجه‌ی آرال را بنام دریا یا دریاجه‌ی خوارزم میخوانده‌اند.

### دائرة المعارف فارسی

- ۸- گفته ایست از پالمرسون (Palmerston) که از ۱۷۸۴ تا ۱۸۶۵ می زیست و از ملی گرایان دو آتشه انگلیسی می بود و در مقام نخست وزیری خدمتها به وطنش کرد. اصل گفته این است: "Great Britain has no friends no foes but only interests."
- ۹- Mare Caspium - ۱۰- Mare Hyrcanium
- ۱۱- «اقیانوس هند را تازیان، به تبع ساسانیان، «بحر الفارس» (دریای ایرانی) می نامیدند» (حبیب برجیان، مقاله «راههای ابریشم و ادویه»، مجله «ره آورد»، چاپ امریکا، شماره ۵۷، تابستان ۱۳۸۰، صفحه ۱۳۸) اما این آب پرگستره، به مناسبت نام، به «مالکیت» احدی درنیامد و نام دیرینه اش تنها اشراف کشور هند را بر آن می نمایاند و می نمایاند.
- نمونه ای دیگر فراچنگ دهیم: جمال عبدالناصر، با اندیشه های کم عمقش درباره سوسیالیزم و ترویج گونه ای از «سوسیالیزم عامیانه»، با اتکای بر اوهامی به مانند «ملت عرب»، که جالب برای عوام می بود، با بیانهای احساسی و گفته هائی که عقل را مقبول نمی افتاد و نیز با کشیدن قشون ظفرنمون به یمن ... که غوغاتیان و مردمان ابن الوقت را منجذب می ساخت، خلیج فارس را باشاهمتی جاهلانه «خلیج عربی» نام گذاشت اما آیا این بازی فتنه انگیز سند «مالکیت» مارا بر این خلیج فسخ و ابطال کرد؟! نه! این نامگذاری دشمنگونه با ایران و ایرانی احاطه ما را بر آن خلیج در محل تردید نهاد، و السلام!



## خزر مال ایرانیان است و بس

نظر کرد بر آب دریای آن  
بگفتا چه استخر خوبی است این  
در آن بخش مردانه اش غوطه خورد  
که دریای مازندران مال ماست  
خزر مال ایرانیان است و بس  
نشاید که خود را نمایند لوس  
وگر شارگ من رود یا که رخس  
که جز ما، خزر نیست مال کسی  
بس آن خاویبارش دلار آورد  
شریکی نداریم بر آن قبول  
زما مستحق تر به والله نیست  
تهمتن و ضرورت ملی تصاحب خزر

چو رستم درآمد به مازندران  
بخواندی بر آن گستره آفرین  
بهین عورت خود به مایو سپرد  
پس آنکه صدایش به گردون بخاست  
نخواهیم یک قطره دادن به کس  
نه تاجیک و ارمن نه ترک و نه روس  
نگردد خزر هیچ تقسیم و بخش  
بیارم دلایل فراوان بسی  
خزر ماهی و خاویبار آورد  
که چون احتیاج است ما را به پول  
همانا که بر طبق فهرست و لیست

تهمتن درآورد فهرست خویش  
دلیل یکم: شیخ الاسلام (جیم)  
گذشته یکی سال از عمر آن  
دلیل دوم: این شیخ الاسلام (شین)  
دوباره بواسیر او کرده عود  
دلیل سه: این شیخ الاسلام (نون)  
همی بایدش رفتن این سفر  
خلاصه که بسته به شانس است این  
دلیل چهارم: یکی از شیوخ  
که خسته شده روحش از آسیا  
دلیل دگر: شیخ الاسلام (کاف)  
بباید درآید رگ از پای او

تهمتن درآورد فهرست خویش  
دلیل یکم: شیخ الاسلام (جیم)  
گذشته یکی سال از عمر آن  
دلیل دوم: این شیخ الاسلام (شین)  
دوباره بواسیر او کرده عود  
دلیل سه: این شیخ الاسلام (نون)  
همی بایدش رفتن این سفر  
خلاصه که بسته به شانس است این  
دلیل چهارم: یکی از شیوخ  
که خسته شده روحش از آسیا  
دلیل دگر: شیخ الاسلام (کاف)  
بباید درآید رگ از پای او

تهمتن: بحر خزر، بیت المال ملت است!  
به سینه بزد مشت و خمیازه کرد  
به فهرست من مختصر گشته درج  
همه با همین سبک و از این قبیل  
کز اموال خلق است بحر خزر  
کفافش نباشد فقط پول نفت  
چه خاکی کند خلق ایران به سر؟  
تواند به پردازد این خرجها  
فلان کارمند و فلان کارگر  
چه بهتر زدیریا نمائیم جور  
از این بابت اصلاً نباید فشار  
درآریم خرجش زدیرای آب  
نشست و همی غیب شد از نظر

تهمتن در اینجا نفس تازه کرد  
بگفتا مفصل بود شرح خرج  
بهر حال دارم هزاران دلیل  
در اثبات این نکته از هر نظر  
مخارج به سوی فزونی که رفت  
هزینه نباید اگر از خزر  
مگر خیل مستضعف بینوا  
کجا می تواند فلان بزرگر  
دهد پول این کارهای ضرور؟!  
که بر قشر محروم و خدمتگذار  
بداند به یاری اسلام ناب  
تهمتن چنین گفت و بر پشت خر

\*- وقتی آقای خانمی رئیس تبلیغات جنگ بود، امام زمان های قلبی جبهه را بر کرده بودند.  
این رستم خرسوار هم شاید یکی از همان صاحب زمانها باشد که در این مدت اصلاح طلب شده!

## بازگشت به سده های میانی:

### شکل گیری بلوک های نظامی (حکومتی - فرقه ای) اسلامی در آسیای باختری

#### پرویز ملکی

در ماههای گذشته صدای شیور جنگ دوباره در آنسوی مرزهای خاوری کشور ما با شدت طنین انداخت و دو ارتش میلیون نفری هند و پاکستان، هر دو مسلح به جنگ افزارهای کشتار همگانی «هسته ای»، در حال آماده باش روبروی هم قرار گرفتند. این درگیری بر سر کشمیر، یکی از ایالات فدرال هندوستان است که پاکستان میخواهد - با این بهانه که اکثریتی از ساکنانش مسلمان سنی هستند - آن را از هند جدا و ضمیمه خاک خود بنماید. بگذریم از اینکه اگر قرار باشد چنین ضوابط «مذهبی» و غیرمنطقی در تشکیل کشورهای جهان بکار گرفته شود باید نقشه جهان بکلی عوض شود و مرزهای شناخته شده رسمی همه کشورها تغییر کند. مردم کشمیر خود تا بحال کوچکترین علاقه ای برای ضمیمه شدن به پاکستان و زندگی زیر قوانین قرون وسطایی «شرعی» رژیم اسلامی آن نشان نداده و هر بار که نیروهای بنیادگرای «شبه نظامی» پاکستان وارد کشمیر هند شده اند، اهالی شهرها و دهات - مسلمان و غیر مسلمان - پا بفرار نهاده بداخل خاک هندوستان پناه برده اند.

هندوستان، شبه قاره میلیارد نفری، بزرگترین کشور دمکراتیک، لائیک و Multicultural جهان است که صدها دین و آئین و زبان و نژاد مختلف را در خود جای داده و صدها میلیون نفر «اقلیت» مذهبی و نژادی - بودائی، پارسی، مسیحی و مسلمان و غیره - در آن کشور پهناور در کنار یک «اکثریت» هندویان زندگی میکنند. یکی از موفقیت های بی نظیر دولت فدرال هند بعد از آزاد شدن از چنگال استعمار انگلیس این بوده که توانست چنین انبوه جمعیت «رنگارنگ» را در یک سیمای ملی و با یک آرمان «پیشرفت برای بهزیستی» شریک و همراه سازد. در زمینه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز هندوستان حقیقتاً یک مدل موفقیت بشمار می رود زیرا روزی که نیروهای انگلیسی بعد از دو قرن چپاول و برده کشی خاک هند را ترک گفتند، بجز فقر و نادانی و خرافات چیزی برای زندگی در آن کشور باقی نگذاشته بودند.

در طرف مقابل، پاکستان کشوریست که در سال ۱۹۴۷ میلادی توسط قدرت استعماری انگلیس، بر پایه «هویت دینی» و نه ملی و تاریخی، از تجزیه خاک هند ساخته شده است. «علت وجودی» پاکستان در اراده دولت انگلیس، تاریخ آن در دیکتاتوری نظامی و هویت و ملیت آن در دین اسلام خلاصه می شود، دینی که از آغاز کار، حکومت را بخود اختصاص داده و برای خالی کردن میدان از هر گونه رقیبی، میلیونها انسان بیگناه از اقلیت های دینی دیگر را قتل عام و یا از خانه و سرزمینشان اخراج کرد تا به اصطلاح «خاک اسلام» از وجود غیر مسلمان «پاک» شود. با چنین شجره و اصل و نسبی معلوم است که پاکستان یک کانون بنیادگرایی اسلامیست و تعصب و خشونت دینی در آن کشور امری طبیعی و حتی میتوان گفت «قانونی» است. قانون اساسی پاکستان مانند قانون اساسی رژیم ولایت فقیه در ایران، «قانون شرع» اسلام است و حکومتهای اسلامی در هر دوی اینها دست بریدن و گردن زدن و سنگسار و اعدام و شکنجه دگراندیشان را «ارزشهای فرهنگی و دینی» خود مینامند. حکومت در پاکستان بجز در دو دوره کوتاه نخست وزیری علی بوتو و بعداً دخترش بی نظیر بوتو همیشه شکل دیکتاتوری «نظامی - اسلامی»

داشته و ارتش آن کشور با آن بودجه سنگین و هزینه های تسلیحانی کمرشکن - در کشوری با چنان فقر و عقب ماندگی - همیشه محتاج کمکهای مالی بیگانه بوده. از زمان کودتای نظامی ضیاءالحق باینطرف بسرعت وابسته به کمکهای مالی دولتهای ثروتمند عربی گردیده و منافع سران و فرماندهانش با دلارهای نفتی عربستان و امارات، و اخیراً با سازمانهای بنیادگرای وهابی پیوندهای تنگاتنگ خورده است. گروه های «شبه نظامی» بنیادگرای اسلامی که مرتباً از خاک پاکستان به کشمیر هند تجاوز و مرگ و وحشت و ویرانی میآفرینند اکثراً گروه های «چند ملیتی» هستند که زیر پوشش مالی غیر مستقیم دولتهای عربی و شازده های نفتی خلیج فارس قرار دارند و با کشمیر و مردم آن بکلی بیگانه اند. همین گروهها بودند که در افغانستان قتل عام شیعیان را با آن طرز فجیع و سبعمانه شروع کردند و تصمیم داشتند خاک آن کشور را از هر چه مسلمان غیر وهابی و غیر پشتون بود پاک کنند. امروز پاکستان بعنوان پایگاه و زرادخانه بنیادگرایی «فرقه ای» اسلامی به بازوی مسلح بلوک «اسلام سعودی» تبدیل گردید و توان تهاجمی خود را فعلاً در پشت مرزهای شمالی و خاوری خودش آزمایش می کند. رویدادهای یازده سپتامبر گذشته و دخالت ارتش امریکا در افغانستان نقشه های آنها را در شمال موقتاً با شکست روبرو ساخته ولی مسلم است که اگر این بلوک فرقه ای در کشمیر هند برنده شود رویاهای توسعه طلبانه خود را به سراسر آسیای باختری و به خلیج فارس گسترش خواهد داد.

از دورنمای تحولات این چند سال اخیر در منطقه وسیع آسیای باختری چنین بنظر میرسد که دوباره مانند سده های شانزده و هفده میلادی بلوک های «فرقه ای - حکومتی» متعصب و متخاصم اسلامی، بکمک «امدادهای غیبی»، جان تازه ای میگیرند و باز هم با پشتیبانی پنهان و آشکار قدرتهای استعماری تا دندان مسلح و روبروی هم قرار میگیرند. با این تفاوت که امروز به دو بلوک متخاصم سابق - «اسلام عثمانی» و «اسلام صفوی» - یک بلوک تازه نفس دیگر بنام «اسلام سعودی» اضافه شده است. «اسلام عثمانی» بر «مشروعیت» خود از راه خلافت و قدرت تکیه میکرد، «اسلام صفوی» بر «حقانیت» خود از راه خون و شهادت پای میفشرد و «اسلام سعودی» امروز «اصالت» خود را در نص «کتاب» و عربیت میداند. بلوک عثمانی در شمال - از چین تا بالکان - توسط ترکیه و بعضی متحدانش چون اسرائیل تقویت میشود، بلوک سعودی در جنوب - از اندونزی تا مصر و افریقای شمالی - با دلارهای نفتی عربستان و امارات تغذیه میشود، در این میان «اسلام صفوی» در ایران (به نمایندگی نظام ولایت فقیه) - بعلت بیگانه بودن با ایران و به فرهنگ و تمدن ایرانی و ریشه دواندن فساد و دزدی در تار و پود وجودش - به یک تشکیلات مافیایی مالی تبدیل شده و جهنمی از فقر و فساد و بیکاری در ایران بوجود آورده است. از طرف دیگر رژیم ولایت فقیه بعلت کوتاه بینی و نداشتن یک پرسپکتیو روشن در سیاست خارجی، به عضو شرور و منزوی در میان بلوکهای اسلامی تبدیل گردیده، چشم امید به حمایت چپاولگران کهنه کاری چون کشورهای اتحادیه اروپا و روسیه دوخته است. در حال حاضر کشور بلازده افغانستان در نقطه تصادم این سه بلوک «فرقه ای» اسلامی قرار گرفته است ولی اگر امریکا بتواند رژیم صدام حسین را سرنگون سازد، خاک عراق نیز ممکن است مانند دوران صفوی، به میدان درگیری بلوکهای اسلامی تبدیل شود که در آنصورت پرسپکتیو تازه ای در سیاست خارجی «اسلام صفوی» باز خواهد شد. مسلماً بخاطر وجود حکومت جمهوری اسلامی در ایران، خطراتی از شمال و جنوب منافع ایران را تهدید میکند که شاید خطر جنوبی مهمتر از دیگری باشد زیرا که به نفت و شریان حیاتی آن و بطور کلی به موضع استراتژیکی بی نظیر ایران در خلیج فارس مربوط میشود. از وقتی که قبایل عرب

در سایه درآمدهای نفتی زندگی چادرنشینی را ترك گفته به ساختن کاخهای طلایی و زندگی پر تجمل روی آوردند، رویای تسلط کامل بر خلیج فارس و منابع آن را در سر میپرورانند. اینها مدتیست که پاکستان را مناسب ترین خدمتکار و مطمئن ترین متحد خود دانسته همه امکانات مالی خود را صرف ساختن یک بلوک قوی در محور «اسلام آباد - ریاض» نموده اند. امروز قسمت عمده هزینه تسلیحاتی ارتش پاکستان توسط متحدانش، عربستان و امارات، تأمین و روز بروز بر قدرت آن افزوده میشود. دو ماه پیش بمناسبت یک انفجار تروریستی در بندر کراچی پاکستان علیه «خارجیان» در یک اتوبوس، فاش شد که سرنشینان اتوبوس در حقیقت مهندس های کارخانه دولتی کشتی سازی فرانسه (DCN) بودند که برای پاکستان به هزینه متحدانش زیر دریایی های تهاجمی (اتمی؟) میساختند. معلوم است که اگر روزی چنین زیردریایی هایی در اختیار «بلوک سعودی» قرار گیرد میدان عمل آنها آبهای دریای عمان و خلیج فارس و مأموریت آنها پشتیبانی از مواضع توسعه طلبانه عربها و تهدید منافع ایران خواهد بود.

موقعیت نظامی و حضور عملی ایران در خلیج فارس و دریای عمان از جمله مسایل حیاتی و اساسی کشور ماست که درباره آن ارگانهای رسمی رژیم آخوندی نه تنها اطلاعات درستی در اختیار مردم نمیگذارند بلکه سعی می کنند حتی حقایق را وارونه نشان دهند. در این مورد لازم به یادآوریست که هر از چند گاهی حکومت اسلامی با سر و صدای زیاد خبر «مانورهای» دریایی سپاه پاسداران خودش را در خلیج فارس اعلان میکند و طوری وانمود مینماید که مثلاً سراسر خلیج فارس یا دست کم سراسر آبهای ساحلی ایران - از خرمشهر تا تنگه هرمز - را در کنترل خود دارند. ولی اطلاعاتی که از منابع خبری بین المللی بدست می آید برعکس این ادعاها را نشان میدهد. اخیراً یکی از کانال های تلویزیونی اروپایی یک سری فیلم های مستند علمی «اقیانوس شناسی» درباره تنگه های دریایی معروف جهان پخش کرد که در آن کلیه مسائل اقتصادی، انسانی، جغرافیایی و استراتژیکی مربوط به چهار تنگه دریایی مهم جهان - تنگه هرمز، تنگه مالاکا، تنگه مازلان و باب المندب - مورد مطالعه قرار گرفته و تصویر بسیار روشن و کاملی از مسائل مربوط به هر یک از این تنگه ها و مناطق تحت تأثیر آنها ترسیم شده بود. در چهارچوب این برنامه مستند علمی فیلم یکساعت و نیمه ای به تنگه هرمز و به تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی، انسانی و استراتژیکی منطقه خاوری خلیج فارس اختصاص داده شده بود که تماشای آن برای یک بیننده ایرانی نه تنها دردناک بلکه خجالت آور بود. تیم فیلمبرداران و ژورنالیست های اروپایی سوار بر عرصه یک ناو جنگی متعلق به یکی از کشورهای عضو ناتو، در حالیکه از تنگه هرمز عبور میکرد، همراه با فرمانده کشتی به شرح چگونگی عبور و مرور کشتی ها در تنگه هرمز پرداختند و نشان دادند که کنترل کلیه امور ترافیک دریایی در تنگه هرمز در دست نیروی دریایی سلطان نشین عمان قرار گرفته و یک واحد نظامی فنی انگلیسی مستقر در ساختمانی بالای یک تپه جزیره ای کوچک متعلق به عمان، با وسایل و دستگاههای الکترونیکی پیشرفته، نیروی دریایی عمان را سرپرستی میکند. تیم ژورنالیست با افسران نیروی دریایی عمان که اونیفورم های سفید تمیز بر تن و سوار بر ناوچه های تندرو مدرن مشغول گشت و نظارت و راهنمایی کشتی ها بودند صحبت کرد و از چگونگی کار آنها پرسید و معلوم شد که تنگه هرمز شش دانگ تحت کنترل آنهاست و هیچ کشور ساحلی دیگر در این کار آنها مداخله نمیکند. در آن رپورتاژ بخوبی دیده می شد که در این منطقه استراتژیکی مهم خلیج فارس، از جزیره قشم تا تنگه هرمز حضور نظامی ایران عملاً در حد «صفر» بوده و اداره امور ترافیک دریایی در تنگه هرمز نیز بدست



سلطان نشین عمان سپرده شده است. فراموش نکنیم که این همان سلطان نشین عمان است که پیش از تسلط ملایان بر ایران، سربازان ایرانی مرزهای آنرا در مقابل حمله چریکهای ظفار محافظت میکردند. در عصر ملایان سلطان نشین عمان و امارات عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس عملاً صاحب و مالک خلیج فارس گردیده، بنادرشان جای بنادر ایران را گرفته تبدیل به انبارهای کالای «قاچاق» برای سرمایه داران وابسته به رژیم ولایت فقیه شده اند. در این فیلم مستند بنادر و سواحل ایرانی خلیج فارس را نشان دادند که به ده کوره های بن بست تبدیل شده و ساکنانشان در فقر و بیکاری فلاکت باری زندگی میکنند - در حالیکه در آنسوی خلیج فارس بنادر مدرن و مجهز ساخته شده است و رونق اقتصادی بچنان درجه ای رسیده که مثلاً بندر دویی اینک به یکی از مجهزترین و پر درآمدترین بنادر جهان تبدیل شده است. فیلم مستند تلویزیونی بخوبی نشان داد که ظرفیت بندری (فنی - خدماتی) دویی نه تنها از حد توانایی مصرف امارات بلکه حتی از شبه جزیره عربستان فراتر رفته و برای مفسر فیلم جای شکی نبود که این رونق بازار دویی و بنادر دیگر عربی مرهون بازرگانی خارجی کشور ۶۵ میلیون نفری ایران است که واردات و صادراتش از این بنادر بطور «قاچاق» انجام می گیرد و از این طریق سود میلیاردها دلار سرمایه های ایرانی وارد کیسه گشاد عربها می شود. ایران آخوندی تنها کشور جهان است که مرکز ثقل بازرگانی خارجی آن در آنسوی مرزهایش در کشور خارجی قرار گرفته و به این دلیل سود اقتصادی (خدماتی، فنی، بانکی و گمرکی) این بازار مصرف عظیم را دیگران میبرند. بنادرشان روز بروز آبادتر و ثروتمندتر و مجهزتر میشوند و در مقابل آنها بنادر ایران روز بروز فقیرتر و عقب مانده تر میگردند. جوانان ایرانی در سواحل و بنادر خلیج فارس و دریای عمان ناچارند بین «بیکاری» و حمل کالای «قاچاق» برای سرمایه داران رژیم یکی را انتخاب کنند. این جوانان قایقهای کوچک چوبی را که موتوری روی آنها بسته شده و در آن دریای وسیع به پوست گردویی شباهت دارند با چنان جرأت و مهارتی روی امواج خروشان - مانند پرستوهای دریایی - به پرواز در می آورند که حیرت انگیز است و حرکت دسته جمعی (چهل پنجاه تایی) آنها روی امواج آبی خلیج فارس آنطور که در فیلم مستند نشان دادند واقعاً تماشایی بود. این جوانان بخاطر بیکاری و برای یک لقمه نان جان خود را بخاطر می اندازند و برای گردن کلفت های رژیم آخوندی کالای قاچاق حمل می کنند در حالیکه پلیس گمرکی در ساحل ایران مزورانه در کمین آنهاست که مبادا کالای متعلق به «غیر خودی» حمل کنند. در زمان جنگ با عراق، هنگامی که شهرهای ایران زیر بمب های عراق ویران میشد و پالایشگاه و تأسیسات نفتی عظیم ایران میسوخت و از بین میرفت رهبر رژیم ولایت فقیه آن جنگ را «نعمت الهی» میخواند. امروز در شرایط دیگر در حالیکه بیکاری و فقر جان مردم ایران را میگیرد رهبران همان رژیم تحریم های اقتصادی امریکا را با زبان زرگری باز هم «نعمت الهی» مینامند و امریکا را دلسوزانه شماتت میکنند که چرا «حماقت» میکند و نمی آید مانند کشورهای اروپایی بر سر خوان یغمایی که رژیم اسلامی در ایران برای خارجیان گسترده بنشیند.

موقعیت ایران در «جبهه» شمال - بعد از فروری امپراطوری شوروی - بهتر از جنوب نیست. امروز بخوبی می بینیم که بعلت عدم حضور ایران بعنوان یک قدرت قابل اعتماد منطقه ای و بعنوان یک کشور دوست و متحد قوی - و نه بعنوان آشوبگر دینی و فرقه ای - در این منطقه مهم آسیای باختری، دو کشور روسیه و ترکیه دوباره بیکه تازان میدان شدند و دست ایران را حتی از سهم طبیعی و قانونی خودش در دریای مازندران و منابع نفتی آن کوتاه کردند. از زمان روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در روسیه، این کشور دوباره خوی و خصلت مکار و درنده استعماری خود

را باز یافته و با نزدیک شدن به مراکز قدرت سرمایه داری امریکا بازی را بنفع خودش تغییر داده است. روسیه موفق گردیده از یکطرف با کمپانیهای امریکایی بر سر تقسیم منابع زیرزمینی و نفت و گاز آسیای میانه و دریای مازندران - حتی بر سر تقسیم سهم ایران از نفت دریای مازندران - بتوافق برسد. از طرف دیگر با پشتیبانی از «حکومت فردی» و برنامه های «موروثی» کردن ریاست جمهوری در پنج جمهوری آسیای میانه و آذربایجان در قفقاز، سران آنها را زیر چتر حمایت خود بگیرد. در فردای فروریزی امپراطوری شوروی، دولت روسیه توانست در وهله اول با بهره گیری از کلیه ابزار و امکاناتی که دو قرن تسلط بر این سرزمینهای پهناور برایش فراهم میکرد، «آپراچیک»های کارکشته احزاب کمونیست سابق را در پست های بالای اداری و دولتی نگه دارد و با استفاده از اغتشاشات مذهبی و رقابت های محلی، در هر کدام این جمهوریهایی یکی از آنها را به ریاست جمهوری برساند. بطور مثال رئیس جمهوری آذربایجان، حیدر علی اوف، سابقاً رئیس سازمان مخوف «ک گ ب»، صدر هیأت رئیسه حزب کمونیست آذربایجان و حتی عضو «پولیت بورو»ی اتحاد جماهیر شوروی بود که در سال ۱۹۸۷ از عضویت پولیت بورو کنار گذاشته شد و از سال ۱۹۹۳ ریاست جمهوری را در آذربایجان (نخست در نخبجوان) بخودش اختصاص داده است. اخیراً مقاله ای بنام یک زورنالیست آذری - خانم صنوبر چرماتووا - در رسانه های غربی منتشر شد که در آن مفصلاً از «سلسله سلطنتی» حیدر علی اوف، از ثروت و برنامه های موروئی کردن جمهوریت در فامیل خود و از «ولیعهدش» الهام علی اوف (پسر حیدر) صحبت شد، و از مواضع (موافق) روسیه و (مخالف) امریکا در برابر آن برنامه بحث نموده بود. همین شکل حکومت های فردی و فامیلی در همه جمهوریهایی دیگر آسیای میانه بدون استثناء پیاده شده است و در همه آنها روسیه توانسته است آپراچیک های احزاب کمونیست سابق را بر اریکه «سلطنت» حکومتهای جمهوری بنشاند و از آنها برای پیش بردن سیاست های استعماری خود در منطقه بهره بگیرد. در مقابل این (موج برگشتی) ویرانگر استعمار روس، دو موج ویرانگر بنیادگرایی اسلامی بصورت گروههای عملیاتی و مغزشویی چون «حزب التحریر اسلامی» متعلق به بلوک عثمانی و «تنظیم القاعده» متعلق به بلوک سعودی، به سراسر سرزمینهای آسیای میانه سرازیر گردیده و هر کدام به سبک خودش مشغول از جا کندن در و پیکر بنای استقلال نوپای این کشورها شده اند. «حزب التحریر اسلامی» مخلوطی از اسلام و «پان تورانیسم» در آرزوی بازگشت به دوران خلافت عثمانی است. این حزب مخصوصاً در جمهوری های پر جمعیت مانند ازبکستان نفوذ یافته و گفته میشود که مثلاً تنها در شهر تاشکند (ازبکستان) بیش از شصت هزار عضو فعال دارد. مراکز رهبری حزب التحریر اسلامی در لندن و در استانبول قرار گرفته است. موج دوم بنیادگرایی اسلامی، شاخه های محلی «تنظیم القاعده» متعلق به بلوک «اسلام سعودی»، از طریق پاکستان و افغانستان به آسیای میانه سرازیر گردیده و عمدتاً در جمهوریهایی فقیر چون تاجیکستان و قرقیزستان پایگاه ساخته است. این گروه با احداث مدارس دینی وهابی، به مغزشویی کودکان و جوانان و سنگربندی میپردازد تا در موقع مقتضی یک لشکر «طالبانی» از میان آنها مسلح کند و بجان مردم بی گناه بپندازد.

در طی قرون متمادی، یک فرهنگ دینی خردگرا و انساندوست «بومی» - مشترک میان ایرانیان و فارسی زبانان ماورای نهر - در مقابل امواج ویرانگر بنیادگرایی و استعمار مقاومت کرده سد راه گسترش خشونت و تعصب دینی و حرکت در این سرزمینها شده بود. در عوض، همه نیروهای واپسگرای اسلامی و عوامل و عناصر استعماری نیز هر جا که توانست در نابودی این زبان و ادبیات و «فرهنگ دینی» انساندوست کوشیدند. اخیراً در افغانستان

## نادره افشاری

سوره‌ی نساء یکی از مملود سوره‌های قرآن است که در متن آن در رابطه با «حقوق» زنان سخن رفته است. عبدالحمید آیتی یکی از بی‌شمار مترجمین قرآن به زبان فارسی که ترجمه‌ی قرآن چاپ ۱۳۷۹ او را در دست دارم [بجز ترجمه‌ی سنتی الهی قمشه‌ای] در زیرنویس اول ترجمه‌ی کتاب [صفحه‌ی ۷۷] نوشته است: «در این سوره از حقوق زنان سخن رفته است؛ به همین سبب النساء (= زنان) نام گرفته است. ۱۷۶ آیه دارد و در مدینه نازل شده است.» این سوره چهارمین سوره‌ی قرآن هم هست.

سوره با «ترس» از خداوند آغاز می‌شود. ترسی که یکی از پایه‌های اساسی استمرار حکومت این دین در ذهن توده‌های مردم است. در ادامه‌ی این ایجاد وحشت، نویسنده یا انشاکتنده‌ی کتاب تاکید دارد که خداوند «شما را از یک تن بیافرید، و از آن یک تن، همسر او را و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد.» در این جا باز هم انشاکتنده‌ی کتاب [یا الله] از ترس و ترساندن سخن می‌گوید و این که خود [الله] همواره و همیشه «مراقب شماست.» در زیرنویس همین صفحه دو رابطه با آن بخش از آیه‌ی شماره‌ی یک که اشاره به آفریده شدن همه‌ی انسان‌ها از یک تن واحد دارد، یادآوری می‌کند که «خداوند، حوا را از پهلوی آدم، یا آنچه از گل او افزون آمد، آفریده است.»

دیدیم چطور لشگر آدمخوار «طالبان» متعلق به یکی از این بلوک‌های فرقه‌ای اسلامی، کتابخانه‌ها و کتابهای «دری» را آتش زد و نوشتن و شمر گفتن و خواندن به زبان دری را ممنوع کرد. در قلمرو «اسلامیت» عربها قرآن و زبان عربی - «کتاب» - خود را داشتند. ترکها شمشیر خون آلود «خلافت» را بدست گرفته بودند، و در مقابل اینها، ایرانیان، شعر و ادبیات عرفانی - «فرهنگ دینی ایرانی» - را ساختند. شمشیر خلافت عثمانی از کشته یشته‌ها ساخت، متأسفانه «اسلام صنفی» این فرهنگ دینی را به انحراف کشاند و با تعصب فرقه‌ای و «حکومت» پیوند زد. بالاخره نظام ولایت فقیه «اسلام صنفی» را به یک سیستم خونخوار و چپاولگر مالی و مافیایی تبدیل نمود. امروز سه بلوک نظامی «فرقه‌ای - حکومتی» اسلامی رقیب، سایه شوم واپس‌گرایی و خشونت دینی را بر سراسر «جهان اسلام» گسترده و هر یک در تلاش بدست آوردن هر چه بیشتر قدرت و ثروت از هیچ جنایتی رویگردان نیستند ... با این تفاوت اساسی که اگر دو بلوک عثمانی و سعودی هر یک اسلام را وسیله‌ای در خدمت زبان و فرهنگ و هویت قومی و تاریخی و منافع ملی خود قرار داده‌اند و برعکس، «اسلام صنفی» (نظام ولایت فقیه) میکوشد هویت ملی و تاریخی ایرانی را از بین ببرد و یک جامعه بی هویت «اسلامی» جای آن بگذارد تا بدینوسیله بقای موجودیت خود را تضمین کند.



ترجمه‌ی آیه‌ی شماره‌ی ۳ هم، چنین آغاز می‌شود: «اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نرورزید، از زنان هر چه شما را پسند افتد، دو دو، سه سه، و چهار چهار به نکاح درآورید...» البته مشخص نیست چرا کسانی که نمی‌توانند در کار یتیمان عدالت ورزند، این اجازه را دارند که «از زنان هر چه را پسندشان افتد، دو دو، سه سه، و چهار چهار به نکاح درآورند؟!» و لابد در مورد ایشان هم عدالت به کار نبرند!

تاکید بر دو دو، سه سه و چهار چهار هم مشخص نیست. به همین دلیل بهتر است که داستان دو دو، سه سه و چهار چهار را به حساب شیوه‌ی ترجمه‌ی ادبی مترجم بگذاریم و در باره‌اش سخنی نگوئیم. اما آنچه در این جمله‌ی دو بخشی توجه را جلب می‌کند، ارتباط نداشتن دو بخش به هم پیوسته‌ی جمله است. به بیانی دیگر با کمی دقت می‌توان به این نتیجه‌ی رضایت‌بخش رسید که چند همسری جایزه‌ای است که خداوند این جماعت، برای مردانی در نظر گرفته است که نمی‌توانند در کار یتیمان عدالت ورزند؛ می‌ترسند، و مشخصاً بر ضعف و ناتوانی‌شان برای عدالت به خرج دادن آگاهی دارند. سوای نامفهوم بودن و بی‌ارتباط بودن این دو بخش از آیه [براساس تبیین و تاکید مترجم] می‌توان به این جمع‌بندی رسید که اولین بخش از حقوق زنان از زبان خداوند این است که افتخار دارند دسته‌جمعی به حصن یک مرد آیند؛ حتا مردانی که در کار یتیمان عدالتی به خرج نمی‌دهند. این اولین «حق» زنان در سوره‌ی نساء [زنان] است!

مترجم در زیرنویس بعدی در همان صفحه، لابد برای این که زهر عوضی فهمیدن‌ها را بگیرد، شاید هم برای شیرفهم‌تر کردن دستورات خداوند در رابطه با حقوق «حقه‌ی زنان» تاکید می‌فرماید که: «در باره‌ی این آیه در تفسیرها بسیار سخن گفته‌اند. یک وجه آن این است که هم‌چنان که باید در کار یتیمان راه عدالت پیش گیرید، در کار زنان نیز راه عدالت پیش گیرید. و به شیوه‌ی جاهلیت بی حساب زن مگیرید.» (یا هرچه مالک آن شوید)... زنان امیر یا کنیزان»

با این تاکید معلوم می‌شود که مفسرین بسیاری در این باره سخن‌ها گفته و در توجیه و تاویل این بخش از آیه‌ی سوم سوره‌ی نساء کاغذها سیاه کرده‌اند. به بیانی دیگر کوشیده‌اند تا این حکم خداوند را این گونه تاویل فرمایند که در جاهلیت، اعراب بی حساب زن می‌گرفته‌اند و جواز داشتن چند همسر هم زمان، در نهایت تعدیلی در حقوق مردان و ارتقای کیفی حقوقی زنان شمرده می‌شود.

در تفاسیر قرآنی هم در باره‌ی «هرچه مالک آن شوید» بسیار سخن گفته‌اند و چون یکی از بحث‌های شیرین و دلپذیر برای علما و مفسرین اسلامی است، حتما بخش بزرگی از تفاسیر مذهبی را به خود اختصاص داده است. در این بررسی، کار من نه وجه تفسیری این آیه و در نهایت وضع زنان در این کتاب که بحث حقوقی این داستان است. به همان مفهومی که مترجم [عبدالحمید آیتی] در تفسیر اطلاق نام «النساء» به این سوره یادآوری کرده است: «حقوق زنان»

من در کتاب «خشونت، زنان و اسلام» در یک تصویر فوری از عدم وجود تعدد زوجات به این کیفیت در همان جوامع اعراب جاهلی یاد کرده‌ام و نشان داده‌ام که این تفسیر نوعی دروغ تاریخی است و اعراب در عمومیت خود این امکان را نداشته‌اند که چندین زن داشته باشند. حتما متمکین مکه از قبیل ابوسفیان و عثمان و

دیگران هم در دوران جاهلیت حرمسرا نداشتند؛ یا ما چنین اخباری را از زبان تاریخ نخوانده و نشنیده‌ایم؛ بنابراین حکم دوه، سه و چهار اجازه‌نامه‌ی تازه و رسمی‌ای بوده است که بعدها علمای اسلام از آن استفاده‌ها کرده‌اند و با اتکا به آن، زنجیرهای مضاعفی را بردست و پای زنان و دختران مسلمان و غیرمسلمان [یا آنچه که سالک شده‌اند] بسته‌اند. اگر هم فرض کنیم که این حکم در رابطه با شاهان ایران بوده است که چند صد همسرا داشته‌اند، چون چنین پدیده‌ای [چند همسری بی‌رویه] حکم کلی نمی‌توانسته است باشد؛ پس پرداختن به آن در یک کتاب «آسمانی» عمومی زیر عنوان «حقوق عموم زنان» موضوعیت ندارد؛ چرا که چه در ایران و چه عربستان و دیگر پهنه‌های بعدها به تصرف درآمده‌ی اعراب، چند همسری، دقیقاً رابطه‌ی مشخصی با حاکمیت و قدرت داشته است، و بنابراین از حیثی امکان عمومی توده‌ها خارج بوده است.

در آیه‌ی شماره‌ی ۷ آمده است: «از هرچه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می‌گذارند، مردان را نصیبی است. و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می‌گذارند، چه اندک و چه بسیار، زنان را «نیز» نصیبی است. نصیبی معین.» شیوه‌ی بیان نصیب معین زنان از میراث پدر و مادر و خویشاوندان از دست رفته، گواهی بسیار ساده است بر این که این «نصیب معین» که الزاماً در بخش‌های دیگر کتاب هم انشا شده است، با نصیب غیرمعین مردان، تفاوتی کیفی دارد. و زنان باید بر سقف و میزان معین حقشان در این رابطه کاملاً آگاه و راضی باشند؛ چرا که این نوع تقسیم‌بندی اساساً بر اساس فرمان خلل ناپذیر خداوند انشا شده است و تفسیر و تجدیدنظرهای عرفی را اساساً در آن راهی نیست!

در آیه‌ی ۱۱ «خداوند در باره‌ی فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم پسر برابر دو سهم دختر است. و اگر دختر باشند و بیش از دو تن، دو سوم میراث از آن‌هاست. و اگر یک دختر بود، نصف برد. و اگر مرده را فرزندی باشد، هریک از پدر و مادر یک ششم میراث را برد. و اگر فرزندی نداشته باشد، و میراث بران تنها پدر و مادر باشند، مادر یک سوم دارایی را برد اما اگر برادران داشته باشد، سهم مادر، پس از انجام وصیتی که کرده و پرداخت وام او یک ششم باشد. و شما نمی‌دانید که از پدران و پسرانان کدام یک شما را سودمندتر است. این‌ها حکم خداست که خدا دانا و حکیم است.»

از خود آیه هم به روشنی می‌توان دریافت که میزان تقسیم ثروت بین میراث بران، تنها بر اساس جنسیت ایشان است؛ چه این دیگران [زنان] مادر، خواهر، همسر، دختران یا دیگر خویشاوندان فرد مرده باشند. برای تاکید بر خلل ناپذیر بودن این حکم هم در انتهای آیه بر این که این «حکم، حکم خداست و خدا دانا و حکیم است» هم تاکید شده است. این جا دیگر زیر نویسی در کار نیست تا بر نصف‌الارث بودن زنان تاکید شده باشد؛ چرا که حتماً تا سال ۱۳۷۹ خورشیدی که این ترجمه به چاپخانه برده شده است، این حکم کلی جا افتاده و به قوانین حقوقی کشورهای اسلامی هم راه یافته است.

علی شریعتی، تئوریستی که در توجیه و تاویل این قبیل تبعیض‌های اسلامی، به حق شایسته‌ی عنوان استادی بر دیگر تئوریسین‌های بیچاره‌ای از سنخ شیخ مرتضی مطهری و هم طیفان اوست، در این دو مورد خاص [ارث و تعدد زوجات] تفسیر و تاویل‌های جالبی دارد. یکی این که می‌فرماید: در میان اعراب همین حقوق نصفه/نیمه هم

اساساً وجود نداشت و پیامبر با این کار، در واقع حقوقی برای زنان قائل شده است که در جاهلیت، زنان عرب از آن به کلی محروم بودند و اگر کل ارث و میراثی را که زنان از مردان و مردگان دور و برشان می‌پزند، جمع و تفریق کنیم، سهمشان بیشتر از سهم مردانشان می‌شود. من البته با این که در رشته‌ی ریاضی دوره‌ی دبیرستان را به پایان برده‌ام، و دروسی هم در دانشگاه به آن علاوه کرده‌ام، حتا با کمک ماشین حساب و اینترنت و فرمول‌های جبر و مثلثات و حساب و هندسه و دیگر مباحث نظری و عملی نفهمیدم چگونه می‌شود زنان همه جا نصف سهم الارث را ببرند، ولی در کل، جمع سهم الارثشان بیشتر از سهم الارث دوبله‌ی مردان باشد. خود حضرت شریعتی هم در این رابطه توضیحی ندارد و با طرح یک شعر و بدون ورود به بحث حقوقی قضیه، مسأله را درز می‌گیرد. در واقع جنابش در یک جمله‌ی ساده، این مسأله‌ی حقوقی پیچیده را می‌بندد و به شعار «عدالت اسلامی در همه‌ی زمینه‌ها» بسنده کرده، خود و پیروان مسلمانش را از عذاب تحقیق و تفحص در چند و چون قضیه راحت می‌فرماید.

در رابطه با تعدد زوجات هم بر همین نظر عبدالحمید آیتی - منتها با جملاتی شسته/رفته‌تر - تاکید می‌کند که: مردان در جاهلیت هزارها زن می‌گرفته‌اند [کدام مردان] و پیامبر آمده است و این بی‌نهایت باز را به یک بی‌نهایت بسته‌ی دو، سه و چهار چهار و هر آنچه که مالکش شوید و... هر چقدر که در ازدواج موقت بنحواهدید، و از کنیزان و اسیران... حق مردان مسلمان را تقلیل داده است! اساس برهان‌های قاطع این توجیه کننده‌ی قوانین مادون قرون وسطایی اسلامی هم این است که: در این دایره‌ی بسته، آزادی زنان و حقوق عادلانه‌ی ایشان، تنها در کنف حمایت متولیان دین عدالت گستر اسلام امکان تحقق دارد و نه هیچ جای دیگری!

در آیه‌ی شماره‌ی ۱۲ هم همچنان بر قانون نصف‌الارث بودن زنان، در رابطه‌های متفاوت وارث و مورث تاکید شده است. و باز هم در انتهای آیه: «... این اندرزی است از خدا به شما و خدا دانا و بردبار است.»

در آیه‌ی بعد (ش ۱۳) هم برای دو قبضه کردن این احکام آمده است که: «این‌ها احکام خداست. هر کس از خدا و پیامبرش فرمان برد، او را به بهشت‌هایی که در آن نهرها جاری است، در آورد و همواره در آنجا خواهد بود و این کامیابی بزرگی است.» به بیانی دیگر جایزه‌ای هم برای کسانی که این احکام الهی را مجری می‌دارند، مقرر شده است و آن بهشت‌هایی است با نهرهایی که در آن جاری است و...

در آیه‌ی بعد (ش ۱۴): «و هر که از خدا و رسولش فرمان نبرد و از احکام او تجاوز کند، او را داخل آتش کند و همواره در آنجا خواهند بود و برای اوست عذابی خوار کننده.»

اما جالب‌ترین بخش این سوره، در رابطه با زنانی است که به کنترل جنسی/دینی مردانه تن در ندادند و بر اساس خواست و تمایل خودشان، با مردی رابطه برقرار کرده‌اند. لفظ «فحشا» هم که در زبان فارسی بسیار از آن استفاده می‌شود، بیشتر در رابطه با زنانی است که به رابطه‌ای خارج از این نوع ازدواج‌ها تن داده‌اند. به این معنی که مردان مسلمان حق دارند از هر زنی که ایشان را خوش آمد، دو، سه و چهار چهار و یا هر که را که مالک شدند، هم‌چنین از کنیزان و اسیران هر که را که خواستند و توانستند به بسترشان بکشانند، اما برای زنان هرگونه ارتباطی خارج از این قوانین مردانه، حکم فحشا و فساد را دارد.

«و از زنان شما آنان که مرتکب فحشا می‌شوند، از چهار تن از خودتان [یعنی چهار مرد] بر ضد آنها شهادت بخواهید. اگر شهادت دادند زنان را در خانه محبوس دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی پیش پایشان نهد.» (ش ۱۵)

این البته از دقیق‌ترین نوع تشبیهات دینی/مردانه‌ای است که برای زنانی که به «فحشا» متهم می‌شوند، و اتهامشان هم با چهار شاهد مرد، دو قبضه جرم تلقی می‌شود، مقرر شده است. مشخص هم نیست که چنین زنانی چگونه جرات می‌کنند در برابر چشمان باز و دهان‌های باز مانده‌ی این گونه مردان، تا آخر قضیه‌ی رابطه‌شان را به تماشا بگذارند، تا جماعت چهارنفره‌ی شاهدان بعدها به محکمه بروند و مشاهداتشان را در محکمه‌های شرع مقدس گواهی بدهند!؟

تاسف انگیز این‌که در سوره‌های دیگر قرآن، غلظت این تشبیهات مرتباً بالاتر و بالاتر می‌رود، تا به مرحله‌ی سنگسار می‌بالد.

در این سوره اما به آزدن دو تنی که مرتکب «فحشا» شده‌اند، بسنده شده است. اما اگر مکانیزم فرمان‌های حقوقی قرآن را بشناسیم، خواهیم دید که این‌گونه تاکید بر «آزار این زنان» در مراحل دیگر انشای این کتاب، به همان سنگسار می‌بالد و تأیید و تحکیم می‌شود.

«و آن دو تن را که مرتکب آن عمل شده‌اند، بیازارید...» (آیه‌ی شماره‌ی ۱۶)

لازم به توضیح است که بخش بعدی این آیه که «چون توبه کنند و به صلاح آیند، از آزارشان دست بردارید...» به بخش منسوخ این کتاب تبدیل شده است و متهمین به خروج از دایره‌ی کنترل جنسی [زنان] نهایتاً تنها میدان سنگسار را انتظار خواهند کشید!

در آیه‌ی شماره‌ی ۲۴ حکم «غریبی» ثبت شده است که زمینه‌ی عملی بیشتر تجاوزات جنسی‌ای است که مردان مسلمان در یورش به دیگر سرزمین‌ها از آن الهام گرفته‌اند: «و نیز زنان شوهردار بر شما حرام شده‌اند؛ مگر آن‌ها که به تصرف شما درآمده‌اند.» این حکم، یکی از حکم‌هایی بوده است که زنان کشورهای غیرمسلمان را به عنوان غنیمت جنگی - حتا زنان شوهردار را - نصیب دلپذیری برای مجاهدین و غازیان جنگ می‌کرده است. توجه بکنیم که جریان موسوم به طالبان نیز در کشور افغانستان، با تکیه به همین آیه و آیاتی نظیر آن، هرگونه تجاوزی را به زنان مسلمان کشور افغانستان حلال و حق اسلامی خود می‌شمرده‌اند. در جنگ بین ایران و عراق هم - هر چند که حکومت اسلامی از افتشای علنی این داستان بیم دارد - زنان ایرانی بسیاری در مناطقی که چندی تحت سلطه‌ی نیروهای عراقی بود، مورد تجاوز و «تصرف» قرار گرفته‌اند. خیلی از ایشان هم باردار شده‌اند، که عمال حکومتی برای پاک کردن این ردپای اسلامی، فرزندان «دورگه»ی این زنان مسلمان ایرانی را - پس از پاکسازی منطقه - تحت عنوان حرام زاده سر به نیست کرده‌اند.

همین داستان را ما در تراژدی هولناک‌تری در زندان‌های حکومت اسلامی هم به جان تجربه کرده‌ایم که زنان ایرانی - با هر باوری - در هر بازجویی، بینمازی یک پاسدار اسلام جیره‌اش است. شیخ حسین علی منتظری هم در زندگی‌نامه‌اش و در نامه‌هایی که به محضر مبارک امام جماران نگاشته است، به نوعی به این نوع «تصرفات» بر زنان زندانی اذعان دارد!

کارگزاران حکومت اسلامی در زندان‌ها فرزندان این زنان را پس از این که در شرایط اسفناکی در زندان به دنیا می‌آمده‌اند، سر به نیست می‌کرده‌اند. در واقع این زنان مسلمان هم که از خانه‌هاشان و در کشور خودشان دزدیده شده، و به زندان‌ها کشانده می‌شوند - هم - مشمول همان قانون اسلامی «هر چه را که مالک آن می‌شوید؛ حتی زنان شوهردار» هستند! داستان تجاوز به دختران باکره هم در شب‌های قبل از اعدام داستانی به واقع شرم‌آور از همین تفسیرهای علمای شیعی از منابع دینی است.

آنچه می‌خواهم در این بحث نشان بدهم، زمینه‌هایی است که دست مردان مسلمان را برای هرگونه تجاوزی به حریم زنان باز گذاشته و هم چنان باز می‌گذارد. در واقع همین آیات قرآن و رفتار و گفتار محمد و علی است که هرگونه تجاوزی به حقوق انسان‌ها و بخصوص زنان را توجیه می‌کند. زنانی هم که به این تفاسیر و این برداشت‌ها از منابع مذهبی گردن نمی‌گذارند، اتهام والای «فاحشه» را به یک می‌کشند که برایشان انواع و اقسام شکنجه‌ها و تنبیه‌ها و آزارهای جسمی و روانی، به عنوان دستورالعمل انشاء شده است!

«... و باید که [این زنان اسیر که ایشان را نکاح می‌کنید] پاکدامن باشند، نه زناکار و نه از آن‌ها که به پنهان دوست می‌گیرند و چون شوهر کردند، هرگاه مرتکب فحشا شوند، شکنجه‌ی آن‌ها نصف شکنجه‌ی زنان آزاد است...» (آیه‌ی ش ۲۵) در زیر نویس شماره‌ی ۹ کتاب، در همین صفحه در توضیح زنانی که خارج از خواست مالکانشان، به دیگری دل بسته و با ایشان رابطه برقرار کرده‌اند، توضیح مکرر داده می‌شود که: «مراد، زنانی است که در جنگ با کفار مسلمان شده‌اند.» یعنی همان دختران و یا زنان شوهرداری که به عنوان غنیمت جنگی بین غازیان و مجاهدین اسلام تقسیم شده‌اند. در حکومت فعلی اسلامی در ایران، چون چنین جنگی موضوعیت نیافت - با تمام تلاشی که حاکمان اسلامی برای صدور اسلامشان به دارالکفر و دارالحرب عراق و دیگر کشورها کردند - این بلایای اسلامی مستقیماً بر سر زنان مسلمان و غیر مسلمان شهروند ایران نازل شد و ایشان بودند که حکم غنائم جنگی را یافتند و به ایشان تجاوزها شد و بر ایشان تحقیرها و تخفیف‌ها روا شد!

در آیه‌ی بعد (ش ۳۴) زمینه‌ی خیلی از نابرابری‌هایی که همگی به احکام اسلامی تعبیر می‌شوند، زمینه‌ی نظری یافته است: «مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی [دیگر] برتری داده است، و از آن جهت که از مال خود نفقه می‌دهند، بر زنان تسلط دارند.» این البته دلیل نارسایی است که چون مردان به زنان نفقه می‌دهند، پس اجازه دارند بر ایشان مسلط باشند؛ چرا که همسر اول محمد - خدیجه - زن متولی بوده و زندگی محمد را تامین می‌کرده است. در واقع محمد با برخورداری از امکانات خدیجه بود که توانست از تلاش معاش رهایی یابد و همه‌ی وقتش را به پیاده کردن دین اسلام اختصاص دهد. بنابراین نفقه دادن نمی‌تواند دلیلی بر برتری بعضی بر بعضی دیگر باشد. به بیانی دیگر اگر مبنا نفقه دادن باشد، مردانی که از زنانشان نفقه می‌گیرند - مثل خود محمد - هیچ دلیلی برای سلطه بر زنانشان ندارند و می‌باید عیناً در همان رابطه‌ی رفتاری زنانی که از شوهرانشان نفقه می‌گیرند، زیر سلطه‌ی همسرانشان قرار گرفته و حقوقشان سلب شود. با این تفسیر حقوقی، زنانی که کارمند و کارگرند، و هزینه‌ی زندگی‌شان را خود تامین می‌کنند، یا ارث و میراث خانوادگی برخوردارند، از این دایره‌ی کنترل جنسی و سلطه‌گری خارج می‌شوند. و سلطه محدود می‌شود به زنانی که از مردانشان نفقه می‌گیرند. اما



داستان پیچیده‌تر از این حرف‌هاست. حتی اگر بپذیریم که در همین دستگاه اسلامی، کار در خانه و کار در بیرون از خانه - با چشم بستن بر دلایل جنسی - نوعی تقسیم کار است، نمی‌تواند دلیلی برای برتری و تسلط مردان باشد!

به ذکاوت و ویژه‌ای نیاز نیست تا پی ببریم که میدان تسلط مردان بر زنان، با تاکید مشخص بر برتری جنسی مردان بر زنان، اساساً یک فرمان الهی است و بهانه‌ی نفقه دادن هم از آن بهانه‌هایی است که موضوعیت چندانی ندارد. کما این که در قرآن در رابطه با زنانی که درآمدی و یا پولی دارند، مطرح می‌شود که برای تصاحب ثروت و مهریه‌ی زنان، به ایشان تهمت زنا مزیند تا اموالشان را به غارت ببرید.

مرحله‌ی بعدی، باز هم تاکید بر کنترل جنسی زنان در دایره‌ای است که برای مردان مسلمان، شرعاً و عرفاً نهاده شده است: «پس زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیبت شوی، غفیفند و فرمان خدای را نگاه می‌دارند...» (ش ۳۴)

این آیه هنوز تمام نشده است و در ادامه‌ی این کنترل جنسی زنان، همان حکمی را صادر می‌شود که محمد در بخشی از حجه‌الوداع، به عنوان وصیت‌نامه‌ی سیاسی‌اش بر آن تاکید کرده است: «و آن زنان را که از نافرمانی شان بیم دارید [نه این که نافرمانی کرده‌اند] اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزنیان‌شان. اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیداد پیش نگیرید.» (ش ۳۴)

دایره‌ی کنترل جنسی اسلامی در مستندترین و اساسی‌ترین سند اسلامی یعنی «قرآن» این چنین تعریف می‌شود: تسلط مردان، عفت و نجابت، و در صورت احتمال عدم فرمانبرداری، شکنجه و آزار جسمی و روحی زنان. هم‌چنین تقلیل حقوق ایشان به نیمی حقوق مردان و در همین رابطه ایشان را نیمی مرد و ساخته و پرداخته شده از اضافات گل مرد انگاشتن، یا از دنده‌ی چپ مرد آفریده شدن!

لازم به تاکید است که من آیات و ویژه‌ای را که در رابطه با کنترل جنسی زنان است، از میان آیات متعدد این سوره دست چین کرده‌ام. قصدم هم تفسیر و یا به روال کار مذهب‌یون دمه‌ه و دفرمه و رقمیست، تاویل و توجیه آنها نیست. بلکه گشودن گرهی است که برای خیلی از ما ایرانیان هم‌چنان ناگشوده و ناشناخته مانده است و چون ما ایرانیان بیشترمان شنونده و گوینده هستیم، تا خواننده و پژوهشگر - آن هم در این حیطه‌ها که به آینده و زندگی ما لطمه‌ها می‌زند - بررسی این کتاب که زمینه‌ی نظری رفتار مردان مسلمان ایرانی را نشان می‌دهد، الزامی چند صد باره می‌یابد!

در آیه‌ی شماره‌ی ۵۷ به مردان مسلمانی که همه‌ی وعده‌های اسلام را باور کرده و دستورات دینی‌شان را انجام داده‌اند، بجز جوی‌های شیر و عسل که «تا ابد در آنجا خواهند ماند» زنانی نیز پیشکش می‌شود که به تملکشان در می‌آیند که «در آنجا صاحب زنان پاک و بی‌عیب شوند و...»

لابد برای ذهن ایرانی/اسلامی هموطنان ما ترجمه‌ای رساتر از آیات پیشین برای «زنان پاک و بی‌عیب» نیست که این مومنان تصاحب و تصرفشان می‌کنند. این چند جمله، تمامی «حقوق»ی است که در سوره‌ی ۱۷۶ آیه‌ای نساء [سوره‌ی زنان] در مورد «زنان»

نازل شده است. به راستی اگر تمامی حقوق ما زیر چتر این دین این است، ما همه‌ی حقوقمان را به متولیان این دین

صلح می‌کنیم. مهران حلال و جانمان آزاد!



## "مستان سحرگاه"



سیروس آموزگار

به بهانه انتشار کتاب پسرک ورامینی  
نوشته دکتر مسعود عطایی

بعد از پایان خدمت نظام، در جستجوی کار، رفتم تهران. در آن سالهای دشوار بعد از بیست و هشتم مرداد، دوستان نیمی در بند بودند و نیمی در فکر نان شب و کسی کاری در خور به من پیشنهاد نکرد. جز دکتر مصباحزاده استاد و حامی و حلال مشکلاتم در همه عمر، که گفت بروم و در روزنامه کیهان مشغول کار بشوم.

اما کار متعهد در یک روزنامه خبری یومیه، برای من زیاد جالب نبود. بنابراین برگشتم خوی و در انتظار بیست و پنجسالگی و کار وکالت دادگستری موقتاً معلم شدم. شهر کوچک وافق‌های آرزو نزدیک بود. نه عشق دختر همسایه سیراب می‌کرد و نه عنایت گاه به گاه بزرگان شهر جوابگوی جاه‌طلبی‌های تشنه سالهای جوانی بود. آب وسیع‌تر می‌طلبیدی و رقیب شناگر ورزیده‌تر.

بالاخره با دو دوست نزدیک که یکی‌شان هم‌اینک مترجم صاحب نام بسیار توانایی است و دیگری که بعد از آشوب پنجاه و هفت شغل مهم اداری خویش را با دلزدگی رها کرد و به خانه خزید، تصمیم گرفتیم که یک مجله ماهانه منتشر کنیم و کردیم.

و برای شماره اول آن از جمله رپورتاژی تهیه کردیم که طی آن دو کدبانو و یک دختر خانم جوان، خاطره خویش را از اولین روزی که کفش پاشنه بلند به پا کرده بودند شرح می‌دادند و البته عکسی از صاحب خاطره نیز در کنار مطلب چاپ شده بود.

شهر خوی طبعاً همه خصوصیات یک شهر کوچک را دارد. همه همدیگر را می‌شناسند و هر کس با یک یا دو حلقه ارتباط با هر کس دیگر قوم و خویش است. ابر سنگین و نامریی یک اخلاق ریاکارانه بر روی اهل شهر سنگینی می‌کند. پسرها در فکر آنند که هر چه زودتر کاری دست و پا کنند و خانواده‌ای به وجود بیاورند و دخترها در انتظار خواستگاری که در خانه را بگوید و مشتاقانه به درون آید و همه مردم شهر، تشنه موضوعی که درباره آن حرف بزنند و شایعه بپراکنند و بد بگویند و بد بشنوند.

وقتی مجله منتشر شد و به خانه‌ها رفت تا مدتی موضوع گفتگوها بود. آخوندی بر بالای منبر ما را شماتت کرد که از قول ویکتور هوگو گفته‌ایم در آغاز خلقت، خداوند شلاق‌ی به دریا زده است تا موجودات مختلف خلق شوند و مدعی شد که چنین شلاق‌ی هرگز وجود نداشته است. آخوندی دیگر از اینکه آن دو دوست، در اول نام خود کلمه "سید" را نگذاشته‌اند سخت به خشم آمد که این بی‌دینان حتی از انتساب به پیغمبر ننگ دارند و سومی مدعی شد اطلاع دارد که هزینه انتشار مجله را سفارت انگلستان می‌پردازد و گرنه شهر خوی چه احتیاجی به یک نشریه دارد.

این حرفها البته ما را ناراحت نمی‌کرد، زیرا می‌فهمیدیم که مردم در یک شهر کوچک و دور از حوادث مهم جهان نیاز دارند که درباره‌ی مطلبی حرف بزنند و بمحض آنکه موضوع تازه دیگری پیدا کنند، ما را رها خواهند کرد. ولی ناگهان خبری دهان به دهان در شهر پیچید که این یکی واقعاً ناراحت‌کننده بود.

شنیدیم خانواده‌ی دختر جوانی که خاطره کفش پاشنه بلند و عکس وی در مجله چاپ شده بوده، وی را سخت آزرده‌اند. حتی پدر وی، دخترک را به سختی کتک زده است که چرا تن به این چنین بی‌آبرویی بزرگی داده و با چاپ عکس خودش در یک مجله، حیثیت خانواده را به خاطر انداخته است و مادر خانواده به وی سرکوفت زده است حال که عکس او در مجله‌ها چاپ شده دیگر هیچ پستی حاضر نخواهد شد که با وی ازدواج کند و او برای همیشه در خانه خواهد ماند.

... و ما که باعث و بانی این بدبختی شده بودیم برآستی نمی‌دانستیم چه باید بکنیم. ما با همه‌ی جوانی و بی‌تجربگی خویش می‌دانستیم که قادر نیستیم با پایه‌های ستمگر یک فرهنگ غالب بجنگیم. تازه همه دوستان و حتی پدر و مادر خودمان ما را سرزنش می‌کردند که چرا چنین کرده‌ایم و چرا با چاپ عکس، عفت و عصمت یک دختر بیگناه را به باد داده‌ایم و چرا باعث بدبختی دخترک و خانواده‌اش شده‌ایم و اینک این خانواده‌ی آبرویافته چگونه خواهند توانست بار دیگر سر بلند کنند و در چشم هم‌شهریان خود بنگرند.

چه روزهای سختی بود. چندین بار تصمیم گرفتیم که کار را بکلی رها کنیم و از شهر بگریزیم ولی چگونه؟ مهم‌تر از همه، کجا؟

در آن روزها فکر می‌کردیم که این ماجرا، میوه‌ی طبیعی زندگی در یک شهر کوچک است و در یک شهر بزرگ که نود درصد مردم با هم بیگانه‌اند و طبعاً نسبت به زندگی هم بی‌اعتنا، کمتر ممکن است که چنین حادثه‌ای رخ دهد و ماجرای به این کوچکی، مشکلی به این بزرگی به وجود بیاورد.

در شهر کوچک، بار رسوب باورهای قرون و اعصار هنوز بر دوش مردم سنگینی می‌کند و نه تنها چهره، بلکه حتی نام زن و دختر در یک هاله‌ی تقدس پوشیده است که باید پوشید بماند.

در آن ماجرا هیچکس حق را به جانب ما نداد. هیچکس پدر و مادر دختر را سرزنش نکرد که چاپ ساده یک عکس که بعدها امری جاری و ساده‌ی در همه‌ی نشریات ایران شد و نقل یک خاطره مضحک از دختر تازه بالغی که مرتب پایش بر روی پاشنه‌های بلند کفش پیچ می‌خورد و آسایش تفکر را از وی سلب کرده بود، چه نشانه‌ای از بی‌عفتی و بی‌عصمتی و بی‌اخلاقی می‌تواند داشته باشد. شهر کوچک بود و باورهای سنگین و متأسفانه در فاصله‌ی زمانی کوتاه یکروز و یک‌هفته و یکسال و حتی یک قرن به جنگ باورها نمی‌توان رفت. چه ساده‌لوحانه تصور می‌کردیم که در شهر بزرگ، اخلاق مزورانه مبتنی بر زن و دختر، این چنین سنگینی و قدرتی ندارد.